

سیري در خطبه فدك

از سلسله درس هاي
استاد فاطمه طاهايي

فهرست

آغاز سخن

دیباچه

مراحل قیام فاطمه (علیها السلام)

برخوردهای عاطفی

دعوت‌های شبانه

احتجاجات علی (علیه السلام)

کیفیت ورود فاطمه (علیها السلام) به مسجد

متن کامل خطبه فدک

بخش اول: مباحث توحیدی و بیان فلسفه آفرینش

فصل اول: شکر و ثناء الهی

الف- مفهوم حمد

ب- شناخت نعمتها نردبان معرفت خداوند

ج- شکر و سپاس الهی

د- نعمتهای بی‌شمار و فراگیر خداوند

و- فلسفه ستایش و سپاس

فصل دوم: خدا یگانه حقیقت هستی

الف- یگانگی خدا و صفات او

ب- فطری بودن توحید

ج- خداوند حقیقت ناشناخته

د- معرفت خداوند امکان دارد

فصل سوم: فلسفه آفرینش

الف- آفرینش هستی و امتیازات آن

ب- اهداف خلقت

ج- فلسفه پاداش و کیفر

بخش دوم: پیامبر (صلی الله علیه وآله) و عترت: مرزبانان قلمرو وحی

فصل اول: ظهور پیامبر(صلی الله علیه و آله) و یزگیهای جامعه آن دوران

الف- مقام والای نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) در کلام فاطمه (علیها السلام)

ب- انتخاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) در علم ازلی الهی

ج- فلسفه بعثت محمدی

ه- جامعه عرب در عصر بعثت

و- برکات وجودی پیامبر(صلی الله علیه و آله)

ز- قیام پیامبر(صلی الله علیه و آله) برای هدایت انسانها

ح- مصیبت رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله)

فصل دوم: عترت و قرآن، حافظان دین

الف- هشدار به مخاطبان و یادآوری موقعیت آنان

ب- بندگی خدا و مسئولیت سنگین مسلمانی

ج- حاملان و امانتداران دین

د- قرآن و عترت دو یادگر پیامبر (صلی الله علیه و آله)

بخش سوم: فلسفه احکام الهی

فصل اول: حکمت عبادات در نگاه فاطمه (علیها السلام)

الف- ایمان از میان برنده شرک

ب- نماز عامل وارستگی از کبر

ج- زکات باعث پاکیزگی نفس و افزایش مال

د- روزه مایه استحکام اخلاص

ه- حج تقویت کننده دین

و- ابعاد حج

(۱) بعد فردی

(۲) بعد اجتماعی

پیام امام خمینی (ره) به زائران بیت الله الحرام

فصل دوم: آیین زندگی اجتماعی

الف- فلسفه عدالت

ب- ثمره اطاعت از امامت

ج- عزت اسلام در سایه جهاد

د- صبر عامل مقاوت و حرکت

ه- اصلاح جامعه در امر به معروف

قرآن و نقش مهم امر به معروف در اصلاح جامعه

و- جلوگیری از خشم الهی با نیکی به پدر و مادر

ز- حفظ پیوندها برای بقای نسل

ح- قصاص عامل حیات اجتماعی

ک- وفای به نذر

فصل سوم: از رذیلت تا فضیلت

الف- عدالت در معاملات

ب- ممنوعیت شرابخواری

ج- نسبت ناروا عامل دوری از رحمت خدا

د- فلسفه منع سرقت

ه- نفی شرک، اخلاص در ربوبیت

بخش چهارم: استدلال بر حقانیت

فصل اول: معرفی خاندان رسالت

الف- من فاطمه ام

ب- تبلیغ، انداز، بت شکنی (مراحل رسالت پیامبر(صلی الله علیه وآله)

ج- جزیره العرب در زمان جاهلیت

د- خدمات امیرالمؤمنین علی(علیه السلام)

فصل دوم: سقیفه، کانون فتنه

الف- رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله)، رکود انقلاب

ب- منافقان بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله)

ج- علی (علیه السلام) و دفاع از حق خود

د- سرزنش سردمداران سقیفه

ه- تزویرهای مدعیان خلافت

فصل سوم: فدک

الف- قرآن و قانون ارث

ب- احتجاج فاطمه (علیها السلام) بر مسئله ارث

ج- تحلیل بزرگان از غصب فدک

د- داستان فدک

ه- چرا علی(علیه السلام) فدک را پس نگرفت؟

و- چرا ائمه هدی (علیهم السلام) اقدام به گرفتن فدک نمودند؟

فصل چهارم: یاران پیامبر (صلی الله علیه وآله) به پاخیزید!

الف- استمداد از انصار

ب- استمرار وظایف پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه وآله)

ج- شکوه از انصار

د- اشاره به مبارزات پیشین انصار

ه- عدم استقامت و پایمردی انصار

و- اتمام حجت حضرت فاطمه (علیها السلام)

ز- آخرین روزهای حیات فاطمه (علیها السلام)

ح- مناجات مول در سوگ همسر

کتابنامه

قال المهدي (عليه السلام)

و في ابنة رسول الله لي اسوة حسنة

(بحار الانوار، ج ٥٣، ص ١٨٠)

دخت پیامبر(صلي الله عليه وآله وسلم) (زهرا عليها السلام) براي من الگويي

است نيکو

تقديم به خورشيد هستي، نور چشم منتظران؛

او كه زير چتر نگاهش زندگي مي كنيم

و

سر بر آستان ولايت و محبتش نهاده ايم

آغاز سخن

قرنهاست که خورشید سخنان زهرا(علیها السلام) طلوع کرده است و در آسمان اسلام می درخشد. کلام فاطمه (علیها السلام) جاویدان است، چون حق همیشه پاینده است.

در روزهایی که دین خدا پایمال می شد و مردم به راحتی لگدمال شدنش را می پذیرفتند، عصمت پروردگار به پاخاست تا طنین سخنانش قرون و اعصار را فراگیرد و راهنمای انسانهای حقیقت طلب در تمام جهان باشد. روشنگریهای حضرت زهرا (علیها السلام) هرگز فراموش نمی شود، چراکه او با یک خطابه، دانشگاهی را بینان نهاد که تا پایان دنیا برقرار است. آن حضرت خطبه آتشین خود معروف به خطبه «خطبه فدک» را در شرایط روحی سخت، آن گاه که از رحلت جانسوز پدر بزرگوارش تنها چند روزی گذشته بود، در مسجد النبی و در حضور بسیاری از مهاجران و انصار ایراد فرمود؛ گفتاری در نهایت فصاحت و بلاغت با کلمات دلنشین و محتوایی ژرف و لبریز از حکمت و معرفت که سراسر، مشق زندگی برای رسیدن به حیات طیبه است. آن حضرت در خطبه خود درس حق بینی، حق شناسی، دفاع از حق و تمیز حق از باطل را می دهد.

سخنرانی حضرت زهرا (علیها السلام) تجلی بخش امام شناسی و ولایت محوری ایشان و نیز حاوی مطالب عمیق فکری بسیاری است که نشان از معرفت سرشار آن حضرت به موضوعات علمی دارد و در واقع یک دوره درس اعتقادات

استدلالی و تبیین اصول دینداری و اخلاق عملی است. در یک کلام، این خطبه، معرفت آموزترین سخن بشری است که در آن دوران بر انسانها خوانده شد.

سخنان بانوی بزرگوار اسلام سخنرانی ای معمولی نیست که در مقطعی خاص شروع شده باشد و سپس تمام شود بلکه در واقع دادگاهی است که گرچه قرن‌ها پیش با حضور مردم آن روزگار و در مسجد تشکیل شد، در هرجا و در همه اعصار، وجدان تمام انسانها را به قضاوت فرامی خواند.

برای درک بهتر و بهره مندی بیشتر از سخنان دختر بزرگوار نبی اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) این مجموعه براساس سلسله درسهای معلم اخلاق استاد فاطمه طاهایی در چهار بخش تنظیم شده است. استاد در این درس با استناد به آیات گرانسنگ کتاب الهی و روایات پیشوایان دینی، خطبه فدک را بررسی کرده اند.

امید است این تلاش، پذیرفته ولی الله الاعظم، خاتم الاوصیاء، برپادارنده عدل و عدالت در جهان حضرت بقیه الله، امام زمان- روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداه- قرار گیرد.

تیرماه ۱۳۸۵

مدرسه علمیه نرجس (علیها السلام)

مشهد مقدس

دیباچه

فدک سرزمینی آباد در سرراشویی خیبر بود که قلعه و چشمه ای پرآب داشت و فاصله آن تا مدینه دو یا سه روز راه بود. این قریه از آغاز تاریخ خود سرزمینی یهودی نشین بود که در سال هفتم هجری خداوند در دل ساکنان آن رعب و وحشت انداخت و یهود به قصد امان یافتن، با پیامبر در ازای نصف فدک صلح کردند و از آن پس فدک ملک خاص پیامبر بود.^۱

از این جا حیات تاریخی فدک در اسلام، آغاز می شود تا روز رحلت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) در اختیار فاطمه (علیها السلام) بود و پس از آن خلیفه اول آن را گرفت.

زهره (علیها السلام) مطالبه فدک از خلیفه نخست را مقدمه ای برای مناقشه در مسأله ای اساسی یعنی خلافت قرار داد و به مردم فهماند که روزی که از حمایت علی (علیه السلام) سربرتافتند و حق خلافت را از او بازستاندند، آغاز انحراف آنان از حق بوده است. آنها با انتخاب خود به خطا رفتند و با کتاب الهی به مخالفت برخاستند و از آبشخوری که از آن ایشان نبود، نوشیدند. از این رو بود که حضرت بر آن شد تا وضع موجود را از مسیر انحرافی خود به راه راست رهنمون سازد و آن آلودگی و انحرافی را که پایه اش در سقیفه نهاده شده بود از دامان حکومت اسلامی بپیراید. ایشان دلیرانه به پاخواستند و پرده از سیاستهای پنهان خلافت برداشتند و بر همگان روشن ساختند که چگونه قانون الهی به بازی گرفته شده است!

قیام حضرت زهره (علیها السلام) از ویژگی و امتیاز خاصی برخوردار بود که انجام آن را به شخص ایشان منحصر می ساخت.

روشن است که پس از مصیبت گرانبار رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) بیشتر توجهات معطوف به یگانه یادگر آن حضرت بود، بخصوص با توجه به مقام

والا و جایگاه عاطفی خاصی که ایشان نزد پدر داشتند و بی گمان ایشان می توانستند به خوبی عواطف را برانگیزانند و مسلمانان را تحت تأثیر جاذبه معنوی پیامبر قرار دهند.

از طرفی، امام علی (علیه السلام) بنا به سفارش پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به سکوتی تلخ و صلحی موقت تن در داده بودند و برای حفظ اسلام و جلوگیری از ایجاد شکاف در میان امت اسلامی فریادشان را با زبان زهرا (علیها السلام) به گوش مردم رساندند تا با قیام این بانوی بزرگ، دلیل و برهانی استوار بر بطلان خلافت موجود، برای پیروان اسلام اقامه نمایند. مهمتر این که اگر علی در آن زمان قیام می نمود، او را به شهادت می رساندند؛ چنان که چندبار تصمیم به ترور ایشان گرفته شد؛ یک بار در هنگام بیعت با خلیفه نخست که حضرت فرمودند: «اگر بیعت نکنم چه می کنید؟» با قاطعیت جواب دادند: «تو را می کشیم!»^۲؛ و بار دیگر، چون به این نتیجه رسیدند که شخصیت و نفوذ علی (علیه السلام) مانع اعمال آنهاست، این کار را به خالد بن ولید واگذار کردند و قرار شد هنگام نماز صبح به امامت ابوبکر، وی امام را ترور کند. اما ابوبکر در نماز مردّد شد که شاید خالد نتواند مأموریت را به درستی انجام دهد و علاوه بر رسوایی، مردم علیه حکومت تحریک شوند؛ این بود که قبل از سلام نماز گفت: «ای خالد آنچه را به تو فرمان داده ام، اجرا مکن!»^۳

بنابراین، تردیدی نیست که با قیام و جانفشانی فاطمه (علیها السلام) هم جان علی (علیه السلام) از خطر حمله دشمن حفظ گردید و هم حقانیت ایشان با سخنان شیوا و خطبه های بلیغ^۴ حضرت فاطمه (علیها السلام) ثابت شد.

مراحل قیام فاطمه (علیها السلام)

آغاز قیام حضرت، پس از رحلت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) بود؛ زمانی که کودتاگران سقیفه قدرت را به دست گرفتند و برای ابقای سلطه خود، از انجام هیچ

کاری ابا نداشتند. از طرف دیگر، امام علی (علیه السلام) از طرف پیامبر مأمور به سکوت بودند و برخورد مسلحانه نیز نهال نو رسته اسلام را آسیب می رساند. این جاست که زهرا (علیها السلام) با اجازه امام زمانش و تدبیر و درایتی وصف ناپذیر، از حریم ولایت دفاع و از جان امام پاسداری می کند و با پس زدن مهاجمان، چهره واقعی آنان را به همگان نشان می دهد.

برخوردهای عاطفی

یکی از مراحل قیام حضرت، برخوردهای عاطفی و منفعلانه ایشان بود که به آن صبغه سیاسی می داد، به طوری که این بزرگوار به خاطر ستم بزرگی که به ایشان شده بود، می گریست تا آن جا که بنابر روایات، جزء «رأس البکائین» (بیشترین گریه کنندگان) دانسته شدند:

رأس البکائین ثمانية: آدم و نوح و یعقوب و یوسف و شعیب و داوود و فاطمة و زین العابدین (علیهم السلام)، قال الصادق (علیه السلام) : اماً فاطمة! فبکت علی رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) حتی تأذی بها اهل المدينة فقالوا لها: قد آذیتنا بکثرة بکائك...^۵

«بسیار گریه کنندگان هشت نفرند: آدم و نوح و یعقوب و یوسف و شعیب و داود و فاطمه و زین العابدین (علیهم السلام). امام صادق (علیه السلام) می فرماید: اما فاطمه! بر رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) آن قدر گریست که اهل مدینه به او گفتند: با گریه بسیار، آزارمان دادی!»

حزن و اندوه فاطمه (علیها السلام) چنان شدید بود که تنها جبرئیل می توانست او را در فقدان نبی اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) و ظلم بر وصی او آرامش بخشد.^۶

بانوی گرامی اسلام دست فرزندان خود را می گرفت و بر سر قبر رسول خدا می رفت، در آن جا می گریست و به آنها می گفت: عزیزانم! این، قبر جد شماست؛ کسی که شما را بر دوش خویش می نهاد و بسیار دوستتان می داشت.

آن گاه عازم بقیع می شد و بر سر قبر شهدا به یاد سربازان فداکار اسلام اشک می ریخت. علی (علیه السلام) نیز برای آسایش زهرا (علیها السلام) سایبانی در آن محل بنا کرد. موقعیت این مکان به گونه ای بود که کاروانیان از آن جا می گذشتند. وقتی چشم آنان به سایبان می افتاد و ناله هایی را می شنیدند با کنجکاوی جویای ماجرا می شدند و آن گاه می فهمیدند این ناله ها از دختر پیامبر است؛ شگفتزده، برای دلجویی نزدیکتر می رفتند، در این لحظه بود که زهرا ی بیدار و آموزگار حمایت از ولایت، با هوشیاری تمام، فرصت را مغتنم می شمرد و از ظلمی که بر وصی پیامبر رفته بود، سخن می گفت.^۷

همچنین ایشان برای دفاع از ولایت امام علی (علیه السلام) و با افشای عملکرد حکومت وقت در سیر ارتجاعی مردم، در میان افراد کوچه و بازار بیاناتی را ایراد فرمودند و این زمانی بود که کودتاگران سقیفه تصمیم گرفتند به خانه ولایت، هجوم برند. فریب خوردگان نیز نزدیک خانه علی (علیه السلام) گردآمده بودند و تسلیم توطئه ها گشتند. آن گاه دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) از خانه بیرون آمد؛ در کنار در ورودی منزل ایستاد و خطاب به مردم کوچه و بازار فرمود:

«لأعهد لی بقوم حضروا اسوء محضراً منکم، ترکتم رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) جنازة بین ایدینا و قطعتم امرکم فیما بینکم لم تستأمرونا و لم تردوا لنا حقاً کانکم لم تعلموا ما قال یوم غدیر خم والله لقد عقد له علی (علیه السلام)، یومئذ الولاة لیقطع منکم بذلک منها الرجاء، و لکنکم قطعتم الاسباب بینکم و بین نبیکم. والله حسیب بیننا و بینکم فی الدنیا و الآخرة»^۸

«من ملتی را مثل شما نمی شناسم که این گونه عهدشکن باشد و بد برخورد!؛
جنازه رسول خدا را بر روی دست ما رها کردید و عهد و پیمانهایتان را بریدید و ولایت و رهبری را از ما نخواستید و حق مسلم ما را بازنگردانیدید. گویا از آنچه رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) در روز غدیر خم فرمود، اطلاع نداشتید؟! حال آن که سوگند به خدا که رسول گرامی اسلام در آن روز، ولایت و رهبری امام علی (علیه السلام) را مطرح کرد و از مردم بیعت گرفت تا امید شما فرصت طلبان تشنه قدرت را نومید سازد؛ ولی شما رشته های معنوی میان خود و پیامبرتان را گسستید. این را بدانید که خداوند در دنیا و آخرت بین ما و شما داوری خواهد کرد.»

دعوت‌های شبانه

از دیگر مراحل قیام حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام)، می توان از دعوت‌های شبانه آن حضرت نام برد. ایشان پس از سقیفه، شبها همراه با حسنین (علیهمما السلام) و علی (علیه السلام) به خانه مهاجران و انصار می رفت و از آنها در حمایت حضرت علی (علیه السلام) یاری می طلبید.

مرحوم طبرسی در «احتجاج» در بررسی جریان‌ی که بعد از رحلت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) روی داد؛ به نقل از سلمان فارسی، حدیثی با این مضمون نقل کرده است.

«چون شب شد امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) حضرت زهرا (علیها السلام) را سوار بر مرکب کرد. آنگاه دست حسنین (علیهمما السلام) را گرفت و به خانه های اهل بدر از مهاجران و انصار آمد و آنان را به یاری خود دعوت نمود و حق خود را به آنان تذکر داد. از میان آنان چهل و چهار نفر دعوت آن حضرت را پذیرفتند و بنا گذاشتند که صبحگاهان جامه رزم به تن کنند و با سرهای تراشیده در محضر امیرالمؤمنین حاضر شوند. اینان قول دادند که تا سر حد مرگ از آن حضرت طرفداری کنند.

سلمان می گوید: ولی چون صبح شد از آن جمعیت جز چهار نفر کسی نیامد و در شبهای بعد هم این جریان تکرار گردید.^۹

مبارزات فاطمه (علیها السلام) در روزهای پس از رحلت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) از ابعاد مختلف قابل بررسی و تأمل است که در این نوشتار نمی گنجد، لکن ممکن است پرسشی مهم در ذهن خواننده ایجاد شود و آن این که مولی علی (علیه السلام) در آن روزهای حساس و سرنوشت ساز چه نقشی داشتند و آیا قیام زهرا (علیها السلام) با اجازه و تأیید آن بزرگوار بوده یا نه؟ در بخش بعدی به پاسخ این پرسش می پردازیم.

احتجاجات علی (علیه السلام)

از بررسی سیره این بزرگواران چنین درس می گیریم که برای گرفتن حق چه باید کرد و از چه راههایی باید مردم را آگاه ساخت تا حجت بر همگان تمام گردد! بررسی لحظه به لحظه تاریخ زندگی حضرت زهرا (علیها السلام) نشان می دهد که تمام اقدامات بانوی بزرگوار اسلام، با نظارت مولی علی (علیه السلام) بوده است؛ حتی گاهی حضرت در مسجد حاضر می شدند و راجع به مسأله فدک شهادت می دادند. اینک به بیان گوشه ای از احتجاجات علی (علیه السلام) می پردازیم:

زمانی که مهاجران و انصار در اطراف ابوبکر نشسته بودند، حضرت علی (علیه السلام) خطاب به ابوبکر فرمود: ای ابوبکر! برای چه حق فاطمه (علیها السلام) را که از پدرش به او بخشیده شده است، گرفته ای و او را از حق و ملک مخصوص خود محروم ساخته ای؟

ابوبکر گفت: این زمین، فئ و غنیمت مسلمانان است. اگر فاطمه توانست با اقامه شهود اثبات کند که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) آن را در حیات خود، به او بخشیده است، در آن حقی دارد. علی (علیه السلام) فرمود: آیا در این مورد

برخلاف حکم خدا سخن می گویند؟ اگر در دست یکی از مسلمانان مالی باشد و من ادعای مالکیت آن را داشته باشم، در این صورت از من مطالبه شهود می نمایم یا از او که متصرف است؟ ابوبکر گفت: البته از تو مطالبه می کنم. امیرالمؤمنین فرمود: پس برای چه از فاطمه مطالبه شهود و دلیل می کنی در صورتی که زمین فدک از زمان حیات پیامبر تا امروز، تحت تصرف و در ملک او بوده است! ابوبکر ساکت شد و از جواب عاجز ماند.

عمر گفت: یا علی، سخنان خود را فروگذار! ما قدرت احتجاج و بحث با تو را نداریم و باید در این باره اقامه دلیل شود و مالکیت خود را اثبات کنید. امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: در این صورت برخلاف آیه تطهیر عمل کرده ای و کافر خواهی بود؛ چراکه خداوند به طهارت فاطمه (علیها السلام) شهادت داده است و تو شهادت مردم را بر شهادت خدا مقدم داشته ای!^{۱۰}

جماعتی که در مسجد حضور داشتند از شنیدن سخنان امیرالمؤمنین (علیه السلام) متأثر و متحیر شدند و گفتند: سوگند به خدا! سخنان علی بن ابی طالب راست و صحیح است. آن گاه علی (علیه السلام) به خانه بازگشت.

کیفیت ورود فاطمه (علیها السلام) به مسجد

با نگاهی دقیق و موشکافانه به سیره فاطمی و نحوه حرکت و ورود ایشان به مسجد، درسهای بزرگی از آن حضرت می آموزیم. چه خوب است کیفیت ورودشان به مسجد را از زبان عالمی از اهل سنت، ابن ابی الحدید معتزلی، نقل کنیم. ایشان پس از آوردن اسناد خطبه این گونه می نویسد:

«لما بلغ فاطمة (علیها السلام) اجماع ابی بکر الی منعها فدک لاث خمارها و اقبلت فی لمة من حفدتها و نساء قومها تطأ فی ذیولها ما تحرم مشیتها مشیة رسول

الله (صلی الله علیه و آله وسلم) حتی دخلت الی ابی بکر و قد حشد الناس من المهاجرین و الانصار، فضرب بینها و بینهم ریطة بیضاء.»^{۱۱}

«زمانی که ابوبکر تصمیم به منع فدک گرفت و حضرت زهرا (علیها السلام) از این مقصد آگهی یافت، مقنعه بر سر انداخت و با جماعتی از زنان قومش به سوی مجلس ابوبکر حرکت نمود. آن حضرت لباس بلندی پوشیده بود و در راه رفتن، نظیر پدر بزرگوارش رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) گام برمی داشت. چون داخل مجلس شد، ابوبکر با جمعی از مهاجران و انصار نشست. سپس بین مردان و ایشان، پرده سفیدی زده شد.»

آری در شرایطی که ابوبکر و عمر به همراه مهاجران و انصار در مسجد پیامبر مجلس مهمی تشکیل داده و مشغول قدرت نمایی بودند، ناگهان در خانه زهرا (علیها السلام) که در چند قدمی مسجد قرار داشت، باز شد و بانوی شکوهمند اسلام در حالی که عده ای از زنان اطراف وی را گرفته بودند وارد مسجد شد؛ منظره عجیبی بود؛ همه مردم بی اراده برای دختر پیامبر راه را باز کردند و منتظر بودند ایشان چه می کنند، وقتی به دستور حضرت، بین مردان و زنان پرده زده شد و بانوی اسلام همراه بانوان دیگر در آن سوی پرده قرار گرفتند، ناگهان صدای فاطمه (علیها السلام) بلند شد. اما سخن نگفتند، بلکه آهی جانسوز کشیدند که تمام اهل مسجد متأثر شدند و شروع به گریه نمودند. مجلس پریشان و مضطرب گردید. حضرت مقداری صبر نمودند تا جوش و خروش مردم تمام شد، آن گاه خطبه را آغاز کردند.

متن كامل خطبة فدى^{١٢}

الحمد لله على ما أنعم و له الشكر على ما ألهم، و الثناء بما قدم من عموم نعم
ابتدأها، و سبوغ آلاء أسدادها، و تمام منن و الاها، جم عن الإحصاء عددها، و نأى عن
الجزء أمدها، و تفاوت عن الإدراك أبدها، و ندبهم ملاستزادتها بالشكر لاتصالها،
واستحمد إلى الخلائق بإجزالها، و ثنى بالنذب إلى أمثالها، و أشهد أن لا إله إلا الله
وحده لا شريك له، كلمة جعل الإخلاص تأويلها، و ضمن القوب موصولها، و أنار فى
الفكرة معقولها، الممتنع من الأبصار رؤيته، و من الألسن صفته، و من الأوهام كيفيته،
ابتدع الأشياء لا من شىء كان قبلها و أنشأها بلاحتذاء أمثلة امثلها، كونها بقدرته، و
ذراها بمشيتها، من غير حاجة منه إلى تكوينها، و لافائدة له فى تصويرها، إلا تثبينا
لحكمتها، و تنبيهاً على طاعته، و إظهاراً لقدرته، و تعبداً لبريته، و إعزازاً لدعوته، ثم جعل
الثواب على طاعته، و وضع العقاب على معصيته، زيادة [زيادة] لعباده عن نعمته و
حياشة منه إلى جنته، و أشهد أن أبى محمداً صلى الله عليه و آله عبده و رسوله،
اختاره وانتجبه قبل أن أرسله، و سماه قبل أن اجتبله، و اصفاه قبل أن ابتعثه، إذ
الخلائق بالغيب مكنونة، و بستر الأهويل مصونة، و بنهاية العدم مقرونة، علماً من الله
تعالى بمآيل [بمائل] الأمور، و إحاطة بحوادث الدهور، و معرفة بمواقع المقدور، ابتعثه
الله تعالى إتماماً لأمره، و عزيمة على إمضاء حكمه، و إنفاذاً لمقادير حتمه، فرأى الأمم
فرقاً فى أديانها، عكفاً على نيرانها، عابدة لأوثانها، منكرة لله مع عرفانها، فأنار الله
بمحمد صلى الله عليه و آله ظلمها، و كشف عن القلوب بهمها، و جلى عن الأبصار
غممها، و قام فى الناس بالهداية، و أنقذهم من الغواية، و بصرهم من العماية، و
هداهم إلى الدين القويم، و دعاهم إلى الطريق المستقيم، ثم قبضه الله إليه قبض
رأفة و اختيار، و رغبة و إيثار بمحمد [فمحمداً] صلى الله عليه و آله عن تعب هذه الدار
فى راحة، قد حف بالملائكة الأبرار، و رضوان الرب الغفار، و مجاورة الملك الجبار، صلى
الله على أبى نبيه و امينه على الوحى و صفيه و خيرته من الخلق و رضيه و السلام

عليه و رحمة الله و بركاته. ثم التفتت إلى أهل المجلس، و قالت أنتم عبادالله نصب أمره و نهيه، و حملة دينه و وحيه، و أمناء الله على أنفسكم، و بلغاؤه إلى الأمم، و زعمتم حق لكم لله فيكم عهد قدمه إليكم، و بقية استخلفها عليكم، كتاب الله الناطق، و القرآن الصادق، و النور الساطع، و الضياء اللامع، بينة بصائره، منكشفة سرائره، متجلية ظواهره، معتبطة به أشياعه، قائد إلى الرضوان اتباعه، مؤد الى النجاة إسماعه، به تنال حجج الله المنورة، و عزائمه المفسرة، و محارمه المحذرة، و بيناته الجالية، و براهينه الكافية، و فضائله المندوبة، و رخصه الموهوبة، و شرائعه المكتوبة، فجعل الله الإيمان تطهيراً لكم من الشرك، و الصلاة تنزيهاً لكم عن الكبر، و الزكاة تزكية للنفس، و نماء فى الرزق، و الصيام تثبيتاً للإخلاص، و الحج تشييداً للدين، و العدل تنسيقاً للقلوب، و طاعتنا نظاماً للملة، و إمامتنا أماناً من الفرقة، و الجهاد عزراً للإسلام، و الصبر معونة على استيجاب الأجر، و الأمر بالمعروف مصلحة للعامة، و بر الوالدين وقاية من السخط، و صلة الأرحام منماة للعدد، و القصاص حقناً للدماء، و الوفاء بالندى تعريضا للمغفرة، و توفيقه المكايل و الموازين تغييراً للبخس، و النهى عن شرب الخمر تنزيهاً عن الرجس، و اجتناب القذف حجاباً عن اللعنة، و ترك السرقة إيجاباً للعفة، و حرم الله الشرك إخلاصاً له بالربوبية، فاتقوا الله حق تقاته و لاتموتن إلا و انتم مسلمون، و اطيعوا اله فيما أمركم به و نهاكم عنه فإنه إنما يخشى الله من عباده العلماء. ثم قالت أيها الناس اعلموا أنى فاطمة و أبى محمد صلى الله عليه و آله، أقول عوداً و بدءاً، و لأقول ما أقول غلطاً، و لأفعل شططاً لقد جاءكم رسول من أنفسكم عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم بالمؤمنين رؤف رحيم، فإن تعزوه و تعرفوه تجدوه أبى دون نساءكم، و أخا ابن عمى دون رجالكم، و لنعم المعزى إليه صلى الله عليه وآله وسلم، فبلغ الرسالة، صادعاً بالندارة، مائلاً عن مدرجة المشركين، ضارباً ثبجهم، آخذاً بأكظامهم، داعياً إلى سبيل ربه بالحكمة و الموعظة الحسنة، يكسر الأصنام، و ينكت الهام، حتى انهزم الجمع و ولوا الدبر، حتى تفرى الليل عن صبحه، و أسفر الحق عن محضه، و

نطق زعيم الدين، و خرست شقاشق الشياطين، و طاح و شيط النفاق، و انحلت عقد الكفر و الشقاق، و فهتم بكلمة الاخلاص فى نفر من البيض الخماص، و كنتم على شفا حفرة من النار، مذقة الشارب، و نهزة الطامع، و قبسة العجلان، و موطئ الأقدام، تشربون الطرق، و تقتاتون الورق، أذلة خاسئين، تخافون أن يتخطفكم الناس من حولكم، فأنقذكم الله تبارك و تعالى بمحمد صلى الله عليه و آله بعد اللتيا و التى، و بعد أن منى بهم الرجال، و ذؤبان العرب، و مردة أهل الكتاب كلما أوقدوا نارا للحرب أطفاها الله، أو نجم قرن للشيطان، و فغرت فاعرة من المشركين، قذف أخاه فى لهواتها، فلا ينكفى حتى يطاء صماخها بأخمصه، و يخمد لهبها بسيفه، مكودا فى ذات الله، و مجتهدا فى أمر الله، قريبا من رسول الله، سيد اولياء الله، مشمرا ناصحا، مجدا كادحا و أنتم فى رفاهية من العيش، وادعون فاكهون آمنون، تتريصون بنا الدوائر، و تتوكفون الأخبار، و تنكصون عند النزال، و تفرون عند القتال، فلما اختار الله لنبيه دار أنبيائه، و مأوى أصفياه، ظهر فيكم حسيكة النفاق، و سمل جلباب الدين، و نطق كاظم الغاوين، و نبغ حامل الاقلين و هدر فنيق المبطلين، فخطر فى عرضاتكم، و اطلع الشيطان رأسه من مغرزه هاتفا بكم، فالفاكم لدعوته مستجيبين، و للغة فيه ملاحظين، ثم استنهضكم فوجدكم خفافا، و احمشكم فالفاكم غضابا، فوسمتم غير إبلكم، و أوردتم غير شربكم، هذا و العهد قريب، و الكلم رحيب، و الجرح لما يندمل، و الرسول لما يقبر، ابتدارا زعمتم خوف الفتنة الا فى الفتنة سقطوا و إن جهنم لمحيطة بالكافرين، فهيهات منكم و كيف بكم و أنى تؤفكون و كتاب الله بين أظهركم، أموره ظاهرة، و أحكامه زاهرة، و أعلامه باهرة، و زواجه لائحة، و اوامره واضحة، قد خلفتموه و راء ظهوركم، ارغبة عنه تريدون...، أم بغيره تحكمون بئس للظالمين بدلا، و من يبتغ غير الاسلام ديناً فلن يقبل منه و هو فى الآخرة من الخاسرين، ثم لم تلبثوا إلا ريث ان تسكن نفرتها، و يسلس قيادها. ثم اخذتم توروب و قدتها، و تهيجون جمرتها، و تستجيبون لهتاف الشيطان الغوى، و إطفاء انوار الدين الجلى، و اهماد سنن النبى الصفى، تسرون حصوا [تشربون

حسوا] فى ارتغاء، و تمشون لاهله و ولده فى الخمر و الضراء، و نصبر منكم على مثل
حز المدى، و وخز السنان فى الحشا، و انتم تزعمون الا ارث لنا افحكم الجاهلية بيغون
و من احسن من الله حكما لقوم يوقنون افلا تعلمون بلى، تجلى لكم كالشمس
الضاحية انى بنته ايها المسلمون، أأغلب على إرثيه [ارثى]. يا ابن أبى قحافة، افى
كتاب الله ان ترث اباك و لا ارث ابى لقد جئت شيئا فريا افعلى عمد تركتم كتاب الله و
نبدتموه وراء ظهوركم إذ يقول و ورث سليمان داود و قال فيما اقتص من خبر يحيى بن
زكريا عليه السلام إذ قال رب فهب لى من لدنك وليا يرثنى و يرث من آل يعقوب، و قال
و اولوا الارحام بعضهم اولى ببعض فى كتاب الله، و قال يوصيكم الله فى اولادكم للذكر
مثل حظ الانثيين، و قال إن ترك خيرا الوصية للوالدين و الاقربين بالمعروف حقا على
المتقين، و زعمتم الا حظوة لى و لا ارث من ابى و لارحم بيننا، افخصكم الله بأية اخرج
منها أبى صلى الله عليه وآله وسلم ام هل تقولون اهل ملتين لايتوارثان، او لست انا و
ابى من اهل ملة واحدة ام انتم اعلم بخصوص القرآن و عمومته من ابى و ابن عمى
فدونكما [فدونكما] مخطومة مرحولة تلقاك يوم حشرى، فنعم الحكم الله، و الزعيم
محمد، و الموعد القيامة، و عند الساعة ما تخسرون، و لا ينفعكم إذ تندمون، و بكل نيا
مستقر و سوف تعلمون من يأتية عذاب يخزيه و يحل عليه عذاب مقيم... ثم رمت
بطرفها نحو الانصار فقالت يا معاشر الفتية و اعضاء الملة و انصار الاسلام، ما هذه
الغميزة فى حقى، و السنة عن ظلامتى، اما كان رسول الله صلى الله عليه و آله ابى
يقول المرء يحفظ فى ولده، سرعان ما احدثتم، و عجلان ذا إهالة، و لكم طاقة بما
أحاول، و قوة على ما اطلب و ازاول، اتقولون مات محمد صلى الله عليه و آله، فخطب
جليل استوسع وهنه، و استنهر فتقه، و انفتق رتقه، و اظلمت الارض لغيبته، و كسفت
النجوم لمصيبته، و اكدت الامال، و خشتعت الجبال، و اضيع الحرير، و ازيلت الحرمة عند
مماته، فتلك و الله النازلة الكبرى، و المصيبة العظمى، لامثلها نازلة، و لا بائقة عاجلة،
اعلن بها كتاب الله جل ثناؤه فى افنيتمكم فى ممساكم و مصيحكم، هتافا و صراخاً، و

تلاوة و الحاناً، و لقبه ما حل بأنبياء الله و رسله، حكم فصل و قضاء حتم و ما محمد إلا رسول قد خلت من قبله الرسل أفإن مات او قتل انقلبتم على اعقابكم و من ينقلب على عقبه فلن يضر الله شيئاً و سيجزى الله الشاكرين. ايها بنى قيلة أهضم تراث ابي و انتم بمراى منى و مسمع، و مبتد [مبتدى] و مجمع، تلبسكم الدعوة، و مشملكم الخبرة، و انتم ذا العدد و العدة، و الاداة و القوة، و عندكم السلاح و الجنة، توافيكم الدعوة فلاتجيبون، و تأتيكم الصرخة فلا تغيثون، و انتم موصوفون بالكفاح، معروفون بالخير و الصلاح، و النجبة التى انتجت، و الخيرة التى الختيرت، قاتلتم العرب، و تحملتم الكد و التعب، و ناطحتم الامم، و كافحتم البهم، فلانبرج او تبرحون، نأمركم فتأتمرون، حتى اذا دارت بنا رحى الاسلام، و در حلب الايام، و خضعت ثغرة [نعرة] الشرك، و سكنت فورة الافك، و خمدت نيران الكفر، و هدأت دعوة الهرج، و استوسق نظام الدين، فانى حرتم بعد البيان، و اسررتهم بعد الاعلان، و نكصتم بعد الاقدام، و اشركتم بعد الايمان الا تقاتلون قوما نكثوا ايمانهم و هموا باخراج الرسول و هم بدؤكم مرة اتخشونهم فالله احق ان تخشوه ان كنتم مؤمنين الا قد ارى أن قد اخلدتم الى الخفض، و ابعدم من هو احق بالبسط و القبض، و خلوتم بالدعة، و نجوتم من الضيق بالسعة، فمججتم ما وعيتم، و دسعتهم الذى تسوغتم، فإن تكفروا انتم و من فى الارض جميعاً فان الله لغنى حميد الا و قد قلت ما قلت على معرفة منى بالخذلة التى خامرتكم، و الغدرة التى استشعرتها قلوبكم، و لكنها فيضة النفس، و نفثة الغيظ، و خور القنا، و بثة الصدر، و مقدمة الحجة، فدونكموها فاحتقبوها دبرة الظهر، نقبة الخف، باقية العار، موسومة بغضب الله و شنار الابد، موصولة بنار الله الموقدة التى تطلع على الافئدة فبعين الله ما تفعلون و سيعلم الذين ظلموا أى منقلب ينقلبون. و انا ابنة نذير لكم بين يدي عذاب شديد فاعملو ... إنا عاملون و انتظروا إنا منتظرون.

بخش اول

مباحث توحیدی و بیان فلسفه آفرینش

□ فصل اول: شکر و ثناء الهی

□ فصل دوم: خدا، یگانه حقیقت هستی

□ فصل سوم: آفرینش

شکر و ثنای الهی

«فالت (علیها السلام): الحمد لله علی ما انعم، و له الشکر علی ما الهم، و الثناء بما قدم من عموم نعم ابتدأها، و سبوغ آلاء اسداها، و تمام منن والها، جم عن الاحصاء عددها، و نأی عن الجزاء امدھا، و تفاوت عن الادراک ابدھا، و ندبھم لاستزادتها بالشکر لاتصالها، و استحمد الی الخلائق باجزالها، و ثنی بالندب الی امثالها؛ ستایش خداوند را بر نعمتهایی که به ما بخشید، و شکر او را بر آنچه الهام فرمود. شکر و سپاس او را بر اندیشهٔ نیکویی که در دل نگاشت. ثنا و تحسین و ستایش پی در پی برآنچه از پیش فرستاده، بر نعمتهای فراگیرش که بی درخواست قبلی، از چشمهٔ لطفش جوشیده است. ستایش از آن اوست به دلیل مواهب بی حسابی که به ما احسان فرموده و عطایای پی در پی ای که همواره ما را مشمول آن ساخته است. نعمتهای الهی فزونتر از آن است که بتوان آنها را به شماره درآورد. نعمتهایی که به خاطر گستردگی اش هرگز قابل جبران نیست و فهم محدودهٔ آن از انسانها بیرون است. خداوند مردمان را برای تداوم و تسلسل نعمتها به سپاسگزاری فراخواند و به منظور زیادکردن پاداش، باب ستایش را بر روی خلائق گشود و با این فراخوانی به ستایش و سپاس، نعمتهای خود را دو چندان کرد.»^{۱۳}

الف) مفهوم حمد

حمد، عبارت است از ستودن عمل نیکی که با اختیار انجام شود. ستایش و حمد نوعی ارتباط مخلوق (انسان) با مبدأ متعالی است. پیداست که پس از ارتباط فطری

انسان و خداکه در نهاد هر بشری به ودیعت نهاده شده است، وابستگی و ارتباط بعدی، نتیجهٔ انعام و نیکی خداوند است. حضرت زهرا(علیها السلام) در ابتدای سخن با توجه به نعمتهای الهی، سپاس آنها را به جا می آورند.

(ب) شناخت نعمتها نردبان معرفت خداوند

هرآنچه آدمی در زندگی از آن سود می برد و موجب خیر و خوشی در دین و دنیای او می شود نعمت است که شامل مال، مقام، زیبایی، سلامتی و غیره می باشد و باید با هدفی که خداوند متعال از خلقت آنها برای انسان داشته است، به کار برده شود.

بنابراین هرچه را انسان برای قرب و نزدیکی به پروردگار در آن تصرف می کند و به این وسیله، خشنودی او را طلب می کند نعمت است و اگر قضیه برعکس شد، همان نعمت به نعمت مبدل خواهد گشت.

این فرمایش حضرت اشاره به این دارد که انسان باید به تمام نعمتهای الهی توجه داشته باشد و نکتهٔ جالب این که، حضرت با بیان جملهٔ الحمدلله علی ما انعم ابتدا توجه به منعم داشته اند و سپس نظر به انعام او.

قبل از این که وجود پیدا کنیم و هستی ما شکل بگیرد، خداوند در عالم هستی و تکوین، نعمتها را آماده کرده و آنچه را در زندگی به آن نیاز داریم، آفریده و سپس نعمت وجود را به ما ارزانی داشته است.

بخش اول خطبهٔ گرانسنگ فدک، اشاره به این واقعیت دارد که نعمتهای ذات اقدس الهی همهٔ هستی را دربرگرفته است و ما در دریای بیکران این مواهب شناوریم؛ به گونه ای که هرگز نمی توانیم تمام آنها را بشماریم.

انسان هرچه بیشتر به نعم الهی توجه داشته باشد دو وصف در او بهتر رشد می

کند:

الف) معرفت بیشتری نسبت به منعم پیدا می کند.

ب) حس شکرگزاری در او بیدار می شود.

این، همان مطلبی است که دانشمندان علم کلام در بحث خداشناسی، به طور مشروح، بدان می پردازند؛ یعنی شناخت منعم از راه توجه و تفکر در نعمتهای بیکران او.

قرآن کریم در آیات پایانی سوره آل عمران، خردمندان را به تفکر فراخوانده است؛ کسانی که با مطالعه هستی و نظام هماهنگ آن، به وجود صانع و آفریدگار و قدرت وسیع و لایتناهی او پی می برند:

«إن فی خلق السموات و الارض واختلاف الليل و النهار لآیات لاولی الالباب^{۱۴}؛ به راستی در خلقت آسمان و زمین و گذر شب و روز برای خردمندان عالم، دلایلی روشن است.»

خداوند در مسأله شناخت منعم، غیر از تفکر در عالم هستی، انسان را به نشانه های خدا در وجود آدمی متوجه می کند و می فرماید:

«و فی انفسکم افلا تبصرون^{۱۵}؛ و در [آفرینش] خود شما مردم [نشانه هایی است]. آیا در خویش به چشم بصیرت نمی نگرید؟»

بدون شک انسان، اعجوبه عالم هستی است و آنچه در عالم کبیر هست در این عالم صغیر نیز وجود دارد؛ بلکه عجایی در آن است که در هیچ جای جهان نیست. به گفته دانشمندان در یک سلول که کوچکترین جزء بدن می باشد، معادل یک شهر صنعتی، تشکیلات وجود دارد.

دستگاههای بدن مانند قلب و کلیه و ریه و مخصوصاً دهها هزار کیلومتر رگهای ریز و درشت و حتی مویرگهایی که با چشم دیده نمی شود و مسؤول آبرسانی و تغذیه و تهیه ده میلیون میلیارد سلولند، و نیز حواس مختلفی مانند بینایی و شنوایی و حواس

دیگر، هرکدام آیتی عظیم از آیات او می باشند؛ و از همه مهمتر معمای اسلام (صلی الله علیه و آله) فرموده است:

«من عرف نفسه فقد عرف ربه»^{۱۶}؛ کسی که خود را بشناسد، خدای خویش را شناخته است.»

آری، اگر نسبت به منعم این گونه شناخت پیدا شود، حس شکرگزاری در آدمی بیدارتر می گردد، و به همین سبب حضرت فاطمه (علیها السلام) نیز بعد از حمد بر نعمتها مسأله شکر را بیان می کند: و له الشکر علی ما الهم؛

ج) شکر و سپاس الهی

راغب می گوید: شکر عبارت است از شناخت نعمت، ابراز آن به زبان و به کارگیری آن در منظور و مقصود صاحب نعمت و در مقابل آن، کفر و کفران قرار دارد که عبارت است از شناخت نعمت و از یاد بردن آن.^{۱۷}

در روایات آمده است که از طرف خداوند به موسی (علیه السلام) وحی شد: مرا چنان که سزاوار است، شکر کن! موسی (علیه السلام) گفت: چگونه شکر کنم، در صورتی که هر شکری که تو را می کنم، آن هم نعمتی است که تو به من عطا فرموده ای؟ خطاب رسید: همین حقیقت را که دریافتی، مرا شکر گفته ای.^{۱۸}

پس توفیقی که در هر زمینه نصیب ما می شود با الهام الهی است. الهام عبارت از دریافتی معنوی است که شخص در خود احساس می کند، بدون آن که آن را در جایی خوانده و شنیده و یا بر اثر تلاش ذهنی بدان رسیده باشد. ناگهان برقی در ذهن می درخشد و معنایی به خاطر راه می یابد. در قرآن به این مفهوم فقط یک مرتبه اشاره شده است:

«و نفس و ما سویها و فالهمها فجورها و تقویها»^{۱۹}؛ و قسم به نفس و آن که او را نیکو آفرید و به او شر و خیر را الهام کرد.»

پس اگر به عبادت و بندگی موفق شدیم و اگر شکر نعمتهای پروردگار را به جا آوردیم، اندیشه و ریشه آن از خداست. نباید این توفیقات الهی را در هیچ یک از مراحل زندگی فراموش کرد، اگر می توانید درس بخوانید، یا دست بیچاره ای را بگیرید و خدمت به خلق کنید، یا توفیق تلاوت قرآن پیدا کنید و به زیارت قبول اهل بیت (علیهم السلام) بروید، این ها همه و همه عنایت الهی است. لازم به ذکر آن که خداوند متعال بی جهت به بنده ای محبت نمی ورزد و به او عنایت نمی کند، بلکه این بنده است که خود با اطاعت، وسیله نزدیکی با خدا را فراهم می سازد و باعث می شود لطف و محبت الهی او را در خود فرو گیرد. برای روشن شدن مطلب مثالی را بیان می کنم:

در کلاس، همه شاگردان نزد معلم مساوی اند، امام چرا در بین همه، یکی بیشتر از دیگران جلب توجه می کند؟ پاسخ آن است که آن شاگرد، زمینه را فراهم کرده و آمادگی بیشتری نشان داده است.

بنابراین، مسلم است که خداوند قادر متعال که نسبت به همه مخلوقاتش احاطه دارد به طریق اولی، نسبت به بنده کوشای خود آگاه است و محبت می ورزد؛ چنان که قرآن کریم می فرماید:

«يحبهم و يحبونه^{۲۰}؛ خدا ایشان را دوست دارد و آنها نیز خدا را دوست دارند.»

براساس این آیه، محبت، اول از ناحیه خدا و سپس از ناحیه بنده نسبت به خداست. آیا پروردگار که لطف خاصی نسبت به بنده کوشا دارد، بی جهت دوستش دارد؟ آیا سبب محبت، ویژگیهای جسمی و متعلقات اوست؟ خیر، بلکه محبت الهی به خاطر بندگی و اطاعت از خدا و شکر نعمتهای اوست؛ شکر نعمت، نعمت را افزون می کند و این دو لازم و ملزوم یکدیگرند. قرآن می فرماید:

«لئن شكرتم لازيدنكم^{۲۱}؛ اگر شما بندگان، شکر نعمت به جای آرید بر نعمت شما

می افزایم.»

علی(علیه السلام) در یکی از سخنان حکمت آمیز خود می فرماید:

«هنگامی که مقدمات نعمتهای خداوند به شما می رسد، سعی کنید با شکرگزاری بقیه را نیز به سوی خود جلب کنید نه آن که با کمی سپاسگزاری، آن را از خود برانید.»^{۲۲}

با این همه، این موضوع نیز قابل توجه است که تنها تشکر و سپاسگزاری از خداوند در برابر نعمتها کافی نیست؛ بلکه باید از آن کسانی هم که وسیله این موهبت بوده اند تشکر کرد و بدین طریق حق زحمات آنها را به جا آورده و به خدمات بیشتر تشویقشان نمود. در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) آمده است:

روز قیامت خداوند به بعضی از بندگان می فرماید: آیا از فلان شخص شکرگزاری کردید؟ می گویند: پروردگارا شکر تو را به جا آوردیم. خداوند می فرماید: چون شکر او را به جا نیاوردید، شکر مرا هم نکردید».

سپس امام(علیه السلام) می فرماید:

«اشکرکم لله اشکرکم للناس»^{۲۳}؛ شکرگزارترین شما برای خدا، کسانی اند که از همه بیشتر شکر مردم را به جا می آورند.»

این نکته را نیز باید یادآور شد که خداوند نیاز به شکرگزاری ندارد، بلکه تمام نتیجه شکر عاید خود بنده می شود و بر نعمتهای او می افزاید و نه تنها نعمتهای مادی او افزوده می گردد، بلکه روحیه شکرگزاری نیز که خود نعمت بزرگی است، در وی تقویت می شود.

شکر واقعی را در عباراتی از دعای عرفه می توانیم یافت که در آن امام حسین(علیه السلام) می فرماید:

«فبأی شیء استقبلک یا مولای، أسمعنی أم ببصری أم بلسانی أم ببیدی أم برحلی؟ ألیس کلها نعمک عندی و بکلها عصیتک»^{۲۴}؛ پس با چه وسیله رو به سوی تو آرم؟ آیا به قوه شنوایی یا بینایی ام یا به وسیله زبان یا دست و پایم معذرت بخواهم؟ آیا همه اینها نعمت تو نیست در حالی که من با همه آنها نافرمانی تو را کردم؟»

امام (علیه السلام) که اینگونه می فرمایند، دیگر تکلیف ما چیست؟! هر عضوی را که در نظر بگیریم و بخواهیم با آن شکر کنیم، می بینیم از نعمتهای پروردگار است. ای کاش ما نعمتها را در راه بندگی و اطاعت خدا بکار بگیریم اما متأسفانه در راه معصیت بکار گرفته می شود.

حضرت علی (علیه السلام) در یکی از حکمتهای «نهج البلاغه» می فرمایند:
«اقل ما يلزمکم لله الا تستعینوا بنعمه علی معاصیه^{۲۵}؛ کمترین حق خدا بر عهده شما این است که از نعمتهای الهی در گناهان یاری نگیرید.»
در ادامه خطبه حضرت فاطمه (علیها السلام) می خوانیم:

«قالت (علیها السلام) ... و الثناء بما قدم من عموم نعم ابتدأها، سبوغ آلاء اسدادها، و تمام منن والاهای؛ ثنا و تحسین و ستایش مکرر، برآنچه از پیش فرستاده است، بر نعمتهای فراگیر که، بدون درخواست قبلی، از چشمه لطفش جوشیده؛ بر مواهب بی حسابی که به ما احسان فرموده و بر عطایای پی در پی که همواره ما را مشمول آن ساخته است.»

ثنا به معنای تحسین و تمجید و ستایش مکرر است. دختر بزرگوار پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در مقام ستایش و تحسین و سپاس نعمتهای پروردگار، با معروفترین و زیباترین و دلرباترین تعبیرها ادب بندگی را به جای آورده و هریک از آنها را در مقابل نعمتی قرار داده است. حمد ستایش را در مقابل انعام (الحمد لله علی ما انعم) شکر و سپاس را در برابر الهام و (و له الشکر علی ما الهم) ، و ثنا و تحسین را در برابر تقدیم نعمتها آورده است (و الثناء بما قدم)

آن گاه حضرت به شرح و بسط نعمتهای الهی، یکی پس از دیگری، پرداخته است. در جمله اول (من عموم نعم ابتدأها) نعمتهای ابتدایی و عمومی توجه می شود که حیات انسانها به آنها بستگی دارد و بدون این که بنده، استحقاق آن را داشته باشد به وی داده شده است.

خداوند متعال نعمتهای بسیاری را ارزانی داشته است که استفاده از آن عمومی است مانند زمین و آب و هوا و خورشید که منبع عظیم انرژی و حرارت و نور است، و نعمتهای دیگری که برای انسانها قرار داده است از قبیل بینایی و شنوایی و عقل که محرومان از آن در اقلیتند.

مراد از ابتدایی بودن نعمتهای عمومی خداوند چیست؟ نعمتهای عام خدا ریشه در فضل و رحمت او دارد و جوشیده از منبع لایزال الهی است و این گونه نیست که در مقابل آن عوضی بخواهد یا استحقاق فرد را در نظر گرفته باشد. قرآن می فرماید:

«ان الله لذو فضل على الناس و لكن اكثر الناس لا يشكرون»^{۲۶}؛ خداوند نسبت به مردم، صاحب بخشش است ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی کنند.»

در یکی از نیایشهای اولیای دین آمده است:

«یا مبتدئاً بالنعمة قبل استحقاقها»^{۲۷}؛ ای ابتداکننده به نعمت قبل از این که مخلوق، مستحق آن باشد.»

یعنی ای خدایی که بی هیچ استحقاق و قابلیت، نعمتها را بر بندگان ارزانی می داری...

پس سزاوار و شایسته است برای نعمتهایی که بدون هیچ درخواستی به بندگان عنایت شده است به ستایش و تمجید پروردگار بپردازیم.

سپس حضرت فاطمه (علیها السلام) در جمله: «و سبوغ آلاء اسدادها» به نعمتهای سازگار و هماهنگ با هم اشاره می فرمایند که برای رفاه و آسایش انسان و دیگر موجودات آفریده شده است.

«سبوغ» جمع «سبغ» به معنای فراخی و آسایش است، در قرآن کریم آمده است:

«و اسبغ علیکم نعمة ظاهرة و باطنة»^{۲۸}؛ و خداوند نعمتهای ظاهر و باطن خود را بر شما تمام کرده است.»

در این آیه «اسبغ» به معنای نعمتهای ظاهری و باطنی به اندازه و متناسب و هماهنگ با نیازهای مادی و معنوی است.

«آلاء» جمع «الی» و «آلی» به معنای نعمت است و واژه «اسداء» به معنای عطابخشیدن می باشد. همه موجودات و مخلوقات جهان آفرینش در کمال ارتباط و وابستگی به یکدیگرند و این تدبیر خالق حکیم را اثبات می کند؛ آن هم با توجه به این که مخلوقات عالم هستی گوناگون و مختلف آفریده شده اند اما به یکدیگر مربوط و مکمل حرکات و اعمال همدند.

قرآن کریم در سوره نبا از آیه ۶ تا ۱۶ تابلویی زیبا از هماهنگی نعمتهای خداوند که متناسب با نیازهای موجودات، به ویژه انسان می باشد، ترسیم کرده است.^{۲۹}

«الم نجعل الارض مهادا* و الجبال اوتادا* و خلقناکم ازواجاً* و جعلنا نومکم سباتاً* و جعلنا اللیل لباساً* و جعلنا النهار معاشاً* و بنینا فوقکم سبعاً شداداً* و جعلنا سراجاً و هاجاً* و انزلنا من المعصرات ماء ثجاجاً* لنخرج به حباً و نباتاً* و جنات الفافأ؛ آیا ما زمین را مهد آسایش خلق نگردانیدیم و کوهها را عماد و نگهدار آن نساختیم؟ ما شما را جفت (زن و مرد) آفریدیم و خواب را برایتان مایه حیات و استراحت قرار دادیم و شب سیاه را پوشش گردانیدیم و روز را برای تحصیل معاش مقرر داشتیم و بر فراز سرتان هفت طبقه محکم آسمان را بنا کردیم و چراغی (چون خورشید) درخشان رابرافروختیم و از تراکم و فشار ابرها، باران فروریختیم تا به آن آب، دانه و گیاه را برویانیم و باغهای پردرخت را پدید آوریم.»

جهان هستی چون کاروانی است که همه رهروان آن مانند حلقه های زنجیر به هم متصل و همچون اجزای ریز و درشت یک دستگاه برای یکدیگرند، بدین معناکه وحدت و هماهنگی بر تمام اجزا و عناصر جهان حاکم است؛ در سوره ملک آیه ۳ و ۴ آمده است:

«الذی خلق سبع سموات طباقاً ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر
هل تری من فطور* ثم ارجع البصر کرتین ینقلب الیک البصر خاسئاً و هو حسیر؛ آن
خدایی که هفت آسمان را به طبقاتی منظم بیافرید و در نظم خلقت خدای رحمان
هیچ بی نظمی و نقصان نخواهی یافت. بارها به دیدهٔ عقل در نظام مستحکم آفرینش
بنگر؛ آیا هیچ سستی و خلل در آن می بینی؟ باز به چشم بصیرت دقت کن تا دیدهٔ
خرد، زیون و خسته، به سوی تو بازگردد (و به حسن نظم الهی بینا شود).»
این همسازی و هماهنگی بین عناصر جهان، زمینه ساز حرکت تکاملی انسان
برای رسیدن به پایگاه والایی می باشد که آفریدگار برای او مهیا ساخته است.
ابر و باد و مه و خورشید و فلک درکارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت
نخوری

همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری
حضرت فاطمه (علیها السلام) در جملهٔ «و تمام منن والاهها» به نعمتهای پیاپی و
گرانقدر الهی اشاره می فرمایند.
(تمام) در جایی گفته می شود که اجزای یک چیز فراهم باشد. کلمهٔ (مِنَن) به
معنای نعمت ارزشمند و سنگین، و (والا) به معنای پیاپی و به دنبال یکدیگر است.
ایشان در این جمله به دو نکتهٔ نغز اشاره کرده اند:

(۱) اذهان را متوجه بزرگترین موهبت الهی می کنند؛ موهبت بزرگ و منت بی
زوالی که نتیجهٔ بارز آن، نعمت جاودانهٔ هدایت است. قرآن کریم می فرماید:
«لقد من الله على المؤمنین اذ بعث فیهم رسولاً من انفسهم یتلوا علیهم آیاته و
یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة و ان كانوا من قبل لفی ضلال مبین^{۳۰}؛ به حقیقت
خدا بر اهل ایمان منت گذاشت که رسولی از خودشان در میان آنان برانگیخت تا آیات
خدا را بر آنها بخواند و نفسهایشان را از هر نقص و آلائش پاک گرداند و به آنها احکام
شریعت و حقایق حکمت بیاموزد، هرچند پیش از آن در گمراهی آشکار بودند.»

۲) ثنای مکرر توسط آن حضرت، دلالت بر این مطلب دارد که پی در پی بودن نعمتها، خود از بزرگترین نعمات الهی است که اکثر مردم به آن توجه ندارند و چون غرق در مواهبند از وجود آن غالفند.

د) نعمتهای بیشمار و فراگیر الهی

«جم عن الحساء عددها؛ نعمتهای الهی فزونتر از آن است که بتوان آنها را به شماره درآورد.»

در عبارات پیشین خطبه، نعمتهای الهی از لحاظ کیفیت و عمومی بودن آنها بررسی شد. در این عبارت به کمیت آنها اشاره شده که شمارش و احصای نعمتها از توان ما خارج است. قرآن هم به همین معنا اشاره می فرماید:

«و ان تعدوا نعمت الله لاتحصوها»^{۳۱}؛ اگر بخواهید نعمتهای بی انتهای خدا را به شماره درآورید هرگز حساب آن نتوانید کرد.»

یکی از ویژگیهای نعمتهای خداوند این است که از شمارش شمارشگران بیرون است، زیرا هرجزئی از اجزای هستی در مقایسه با دیگر اجزا و نظام کلی عالم، نعمتی از نعمتهای خداوندست. برای مثال میلیونها میلیون سلول بدن آدمی و دستگاههای پیچیده، اندامها و مهمتر از همه استعدادها و نیروی تفکر و درک نعمتهای آشکار و پنهان در بیرون از وجود، از کوچکترین ذره تا بزرگترین آنها، همه و همه به تعبیر قرآن کلمات الله اند؛ نعمتهایی که هیچ موجودی جز خدای دانا و توانا قادر به شمارش آنها نیست، چراکه اندیشه های محدود هرگز قدرت احاطه بر نعمتهای نامحدود و بیکران او را ندارند. قرآن کریم می فرماید:

«و لو انما فی الارض من شجرة اقلام و البحر یمده من بعد سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله ان الله عزیز حکیم»^{۳۲}؛ اگر هر درخت روی زمین قلم شود و آب دریا به اضافه

آب هفت دریای دیگر، مرکب گردد، باز نگارش کلمات خدا ناتمام خواهد ماند. همانا خدا را اقتدار بی نهایت و حکمت بی پایانست.»

باید توجه داشت که در این آیه مقصود آن نیست که بدانیم نعمتهای الهی شمارش پذیر نمی باشد؛ بلکه منظور آن است که انسان همیشه خود را غرق احسان و مواهب پروردگار ببیند و با از دست دادن نعمتی، یا نرسیدن به نعمتی دیگر، افسردگی، نومیدی و یأس بر او چیره نگردد، بلکه پیوسته از خدای مهربان خود راضی و باکمال شوق آماده فرمانبردای باشد و هیچ وقتی زبان به گلایه و شکوه نگشاید. از این روست که قرآن کریم یادآوری نعمتها را به بنی اسرائیل سفارش کرده است:

«یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی الّتی انعمت علیکم^{۳۳}؛ ای بنی اسرائیل از نعمتهایی که به شما عطا کردم یاد کنید.»

در ادامه خطبه است که:

«... و نأی عن الجزاء امدھا و تفاوت عن الادراک ابدھا؛ [نعمتهایی که] به خاطر گستردگی در بستر زمان هرگز قابل جبران نیست و فهم محدوده آن از ادراک انسانها خارج است.»

فاطمه زهرا (علیها السلام) در این دو جمله بعد از ثنا و ستایش و بیان کمیت و کیفیت نعمتها آنها را از بعد دیگری مورد بررسی قرار می دهند و آن این است که موهبتهای الهی از قلمرو و درک و فهم انسان بیرون و جبران ناپذیر است، به این معنا که هیچ بشری در هیچ جایگاه و منزلتی، تاب و توان ادراک نهایت نعمتهای الهی را ندارد و این همه احسان را نمی تواند جبران کند. می بینیم که قرآن نیز می فرماید:

«قلیل من عبادی الشکور^{۳۴}»

پس به لحاظ دائم الفیض بودن خداوند و متصل بودن زنجیره نعمتها (که از ازلیت آغاز و تا ابدیت ادامه دارد) حضرت می فرمایند:

«و نأی عن الجزاء امدھا و تفاوت عن الادراک ابدھا.»

(و) فلسفه ستایش و سپاس

«و ندبهم لاستزادتها بالشکر لاتصالها و استحمد الی الخلاق باجزالها و ثنی بالنذب الی امثالها.»

در ادامه خطبه می خوانیم: [خداوند] مردمان را برای تداوم و تسلسل نعمتها به سپاسگزاری فراخواند و به منظور افزایش پاداش، باب ستایش را به روی خلاق گشود و با این فراخوانی نعمتهای خود را دو چندان کرد.

نکته قابل توجه این است که اذن خداوند بر ثنا و ستایش او و شکر نعمتهایش، خود از بزرگترین نعمتهایی است که بشر از آن بهره مند شده است. امام زین العابدین (علیه السلام) فرموده اند: «و من اعظم النعم علینا جریان ذکرک علی السننتنا و اذنک لنا بدعائک و تنزیهک و تسبیحک»^{۳۵}؛ و از بزرگترین نعمتها بر ما، جاری بودن نام تو بر زیانمان و مجاز بودن ما بر خواندن و پرداختن به تنزیه و ستایش می باشد.»

پرسش مهم این است که خدای متعال برای چه از بندگان خویش خواستار ستایش شده است؟ به عبارت دیگر، حکمت و فلسفه دعوت به ستایش خداوند و سپاسگزاری از نعمتهایش چیست؟

بی گمان خدای منعم، بی نیاز از ستایش و تحسین بندگان است و غنی بالذات، پس مقصود از دعوت به سپاسگزاری از نعمتهای او، این است که انسان هماهنگ و همدل با کاروان هستی به تسبیح و ستایش برخیزد که قرآن می فرماید:

«یسبح لله ما فی السموات و ما فی الارض الملك القدوس العزيز الحكيم»^{۳۶}؛ هرچه در آسمانها و زمین هست، همه به تسبیح و ستایش خدا، که پادشاهی منزه و پاک و مقتدر و داناست، مشغولند.»

بالتر از آن این که انسان در میان موجودات زنده، از شگفتی ویژه ای برخوردار است، بدین معنا که در وجود وی از علوم فرشتگان تا غرایز حیوانات جمع آمده است.

از این رو می تواند به گفته امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) پرده های نور را بدرد و به معدن عظمت، واصل گردد: «حتى تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الى معدن العظمة»^{۳۷}.

تمایل به شکرگزاری و تجلیل و قدردانی از نعمتها، ریشه در فطرت الهی انسان دارد و موهبتی است نهفته در وجود او که با نظام خلقت نیز هماهنگ است. مطلب مهم و نکته قابل توجه در این عبارت از سخنان حضرت زهرا (علیها السلام) این است که ایشان به منظور پیوستگی و استمرار نعمتها و هماهنگی با نظام آفرینش، انسانها را دعوت به شکر نموده اند.

در کتاب «کافی» از امام صادق (علیه السلام) روایت است که ایشان فرمودند: «من اعطى الشکر اعطى الزیادة يقول الله عزوجل لئن شکرتم لازیدنکم»^{۳۸}؛ کسی را که سپاسگزاری دادند، افزایش دادند. خدای عزوجل می فرماید: اگر شکر کنید افزایشتان می دهیم.»

در مباحث پیشین درباره شکر بحث شد و گفتیم سپاسگزاری تنها به این نیست که آدمی با یادآوری نعمتها، به زبان، شکر به جای آورد؛ اگرچه این هم مرتبه ای از شکر است ولی کافی نیست. اگر شکر تنها با گفتار و زبان کفایت می کرد، اندک بودن شاکران از سوی پروردگار مطرح نمی شد: «و قلیل من عبادی الشکور»^{۳۹}.

شکر و سپاسگزاری، قدم گذاشتن در صراط مستقیم مکتب وحی است و ناسپاسی، دوری از آن، و جامعترین سخن در بیان نمونه و مصداق، همان است که در سوره انسان آمده است:

«انا هدیناه السبیل اما شاکراً و اما کفوراً»^{۴۰}؛ ما راه را (برای انسان) آشکار کردیم (او را صاحب اختیار در کردار خویش آفریدیم) تا کدام یک از دو راه سعادت و خوشبختی و یا شقاوت و بدبختی را برگزیند.»

مکتب وحی، راه سعادت را نشان داده است. عده ای با پیمودن آن راه، سپاسگزار و سعادت‌مند می شوند و جمعی دیگر راه دوم را برمی‌گزینند که سرانجام آن ناسپاسی و کفران است.

دختر بزرگوار پیامبر (صلی الله علیه وآله)، خطبه شورانگیز و حماسی خود را با ستایش خدای محمود آغاز می‌کند تا رضایت و خشنودی خویش را از آنچه پیش آمده است، بیان فرماید. حق این است که اولیای خداوند و برگزیدگان عالم به ویژه آل محمد (صلی الله علیه وآله) در برخورد با مشکلات و مصائب، صبوری و استقامت را پیشه ساخته و هیچ‌گاه خود را در مقابل سختیها و بلاها نباخته‌اند.

این بزرگواران، مصائب و گرفتاریها را با خرسندی از خداوند و گشاده رویی و صلابت، استقبال کرده‌اند و این‌گونه است که امام حسین (علیه السلام)، پرورش یافته دامن این مادر پاک، نیز شدائد و مصیبت‌های روز عاشورا را تحمل می‌فرمایند و حضرت زینب (علیها السلام) که ایشان هم پیرو سیره مار بزرگوار خود بودند، خطبه‌های خویش را با حمد و سپاس الهی آغاز می‌کنند.^{۴۱}

خدا یگانه حقیقت هستی

«وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ كَلِمَةً جَعَلَ الْإِخْلَاصَ

تَأْوِيلَهَا وَضَمَّنَ الْقُلُوبَ مَوْصُولَهَا وَآثَارَ فِي الْفِكْرَةِ مَعْقُولَهَا، الْمَمْتَنِعَ

مِنَ الْإِبْصَارِ رُؤْيَتَهُ وَ مِنَ الْإِلْسَانِ صَفْتَهُ وَ مِنَ الْإِوْهَامِ كَيْفِيَّتَهُ»

«براین حقیقت گواهی می دهم که جزالله خدایی نیست و او یگانه ای است که

هیچ همتایی ندارد. این کلمه شهادت، سخنی است که روح آن اخلاص است و قلوب

مشتاقان با آن گره خورده و آثار آن در افکار پرتوافکن شده است. (شهادت می دهم به آن

خدایی که) رؤیتش ناشدنی است و بیان اوصافش محال، و درک ذات مقدسش برای

عقلها و اندیشه ها ممتنع.»

الف) یگانگی خدا و صفات او

این شهادت و گواهی از سوی فاطمه (علیها السلام) در مسجد و در حضور انبوه

مسلمانان برای آن بود که ایشان در چنین اقدام هدفمندی (که براساس اندیشه

توحیدی صورت پذیرفت.) انگیزه ای جز تعالی اسلام و عزت و سرافرازی مسلمین

نداشتند. به راستی چه کسی جز فاطمه (علیها السلام) می تواند در آن شرایط

پرغوغا این گونه زیبا و جامع، توحید نابی را که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم)

منادی آن بود بیان کند و با تعبیرات پربار و نغز به تبیین مفاهیم اعتقادی و حقایق آن

بپردازد؟

می دانیم که همه پیامبران الهی برای آشکار ساختن یگانگی خداوند و دعوت خلق

به سوی او برانگیخته شدند:

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ. ٤٢

«و در حقیقت در میان هر امتی فرستاده ای برانگیختیم [تابگوید] خدا را پرستید و از طاغوت بپرهیزید.»

پیامبراسلام در شرایط نامساعد فکری و اخلاقی مردم زمان خود، برای رهایی انسانها، با شعار «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» به پاخواستند و از آن جاکه ریشه و اساس هر نوع انحراف از مسیر صحیح انسانی را در پرستش غیرخدا می دیدند، شعار خود را توحید قرار دادند. اعتقاد به یگانگی خداوند و ایمان به خالقیت و ربوبیت خدای یکتا، در جوانب مختلف زندگی انسانِ موحد و مؤمن اثرمی گذارد و به تعبیر دیگر، اندیشه ها و خلیقات و رفتارهای آدمی، تجسم و تبلور ایمان و اعتقاد اوست.

در حقیقت، دختر بزرگوار پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در این قسمت از گفتار خویش، توحید عملی را یادآور می شوند؛ چیزی که بر همه مسلمانان از هر صنف و طایفه ای واجب است و لذا باید در شبانه روز، ده بار با کمال توجه و معرفت در نمازهای یومیه بگویند: «ایاک نعبد و ایاک نستعین.» اگر انسان همین جمله را در امور زندگی خود، تحقق بخشد، به توحید ذاتی و صفاتی و افعالی دست می یابد. و دل را از زنگار شرک و ریا می پیراید و در این تصفیه، نیت و عمل خود را به جایی می رساند که جزء مخلصان می گردد.

اخلاص ، خالص کردن روح و قلب و نیت و عمل از غیر خداست و همان لاله الا الله می باشد. اخلاص مانند صافی ای است که شما در دست داشته باشید و بخواهید همه چیز را از آن عبور دهید و زواید و ناخالصیها را بگیرید. وقتی قلب و نیت و زبان و عمل و... را برای خدا خالص گردانیدید و هرچه غیر اوست کنار گذاشتید، فقط خدا باقی می ماند. چه شیرین است اگر این گونه باشیم و مصداق واقعی این آیه قرار بگیریم:

فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنِ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى. ٤٢

«پس هرکسی به طاغوت کفرورزد و به خدا ایمان آورد، به یقین، به دستاویزی استوار چنگ زده است.»

علی(علیه السلام) در نهج البلاغه کمال توحید را در اخلاص می دانند و می فرمایند:

«وَكَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ ٤٤ ؛ کمال توحید خداوند، خالص شدن برای اوست.»

و در بیانی دیگر به آثار و برکات ایمان و اعتقاد به توحید اشاره دارند که گویا شرح و تفسیری برسخن فاطمه (سلام الله علیها) است. ایشان می فرمایند:

«أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، شَهَادَةٌ مُمْتَجِنَةٌ إِخْلَاصُهَا مَعْتَقِدًا مُصَاصًا تَتَمَسَّكُ بِهَا أَبَدًا مَا أَبْقَانَا. ٤٥ ؛ گواهی می دهم که جز خدای یکتای بی شریک، معبودی نیست. شهادتی که اخلاص آن آزموده است و پاکی و خلوص آن را باورداریم و تا زنده ایم بر این باور استواریم.»

باتوجه به این قسمت از فرمایشات امام علی(علیه السلام) درمی یابیم که انسان در تمام مراحل زندگی و تا پایان عمر باید به توحید تمسک جوید.

کمال توحید خداوند، خالص شدن برای اوست؛ یعنی عارف آن گاه به توحید خدا می رسد که اخلاصش برای خدا کامل باشد. توحید واقعی آن است که انسان به طور کلی غیر خدا را نبیند.

در این جا لازم است فرق بین مخلص و مخلص بیان شود: مخلص(به کسر لام) یعنی کسی که خود و اعمال و نیتش را خالص کرده و در مرحله خودسازی بوده است. به بیان دیگر مخلص کسی است که صافی بدست گرفته و همه اعمالش را از آن گذرانده است؛ کسی که نیت، گفتار و کردار خود را فقط برای خدا قرار داده است، در حالی که مخلص(به فتح لام) یعنی خالص شده و بر کسانی اطلاق می شود که از

نظر ایمان و معرفت و عمل، به چنان مقام والایی رسیده اند که از قلمرو نفوذ وسوسه های شیطانی خارج شده و مصونیت یافته اند.

درحقیقت ناخالصیهای وجود انسان بر دو گونه است: بخشی از آن، قابل تشخیص و رفع و بخشی از آن به قدری باریک و پوشیده است که یا برانسان آشکار نیست و یا اگر آشکار گردد قدرت برطرف ساختن آن را ندارد. زمانی که انسان در راه اخلاص گام نهد و بخش اول از ناخالصیها را تا آنجا که در توان اوست از روح و جان و اعمال خود بزدايد، خداوند بزرگ نیز به لطف و کرمش بخش دوم را از او می زداید؛ این جاست که شایسته نام مخلص (خالص شده) خواهد بود. البته این کار بسیار مشکل است؛ چون ممکن است در ابتدای عمل، انسان اخلاص داشته باشد ولی درحین عمل آن را از دست بدهد. از باب مثال چه بسا بنده ای روزش را برای خدا آغازد و اخلاص را پیشه خود سازد ولی با یک بی اعتنایی و برخورد سرد و یا به عکس با شنیدن یک تعریف و تمجید، خون و منش مخلصانه اش عوض شود، که این شرک در عمل و محوکننده اخلاص است. البته اگر آن تشویق، به خاطر خدا پذیرفته شود به اخلاص ضررنمی رساند.

باری، در روز قیامت به فرد بی اخلاص خطاب می شود که عملت نابود شد:

«إِنَّ الْمَرَأِيَّ يَدْعِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِرَبِيعَةِ أَسْمَاءَ: يَا كَافِرُ، يَا فَاجِرُ، يَا غَادِرُ، يَا خَاسِرُ، حَبِطَ عَمَلُكَ وَ بَطَلَ أَجْرُكَ، فَلَا خَلَاصَ لَكَ الْيَوْمَ، فَالْتَمَسْ أَجْرَكَ مِمَّنْ كُنْتَ تَعْمَلُ لَهُ»^{۴۶}؛ شخص ریاکار در روز قیامت با چهار نام صدا زده می شود: ای کافر، ای فاجر، ای حيله گر، ای زیانکار! عملت نابود شد و اجرت باطل گشت. امروز هیچ راه نجاتی نداری. پاداش خود را از کسی بخواه که برای او عمل کردی!

واقعاً حسرتی برای آدمی بالاتر است که همه عمر زحمت کشد، اعمال نیک انجام دهد ولی در قیامت دست خالی باشد. پس بیایید متوقع تشویق مردم نباشیم

که از ما تعریف کنند و بگویند چه خوب حرف زدی! چه خوب کارکردی! البته امر بر ما مشتبه نشود؛ این بدان معنا نیست که نباید دیگران را تشویق کنیم؛ بلکه باید این کار را انجام بدهیم ولی منهای خدا نباشد. بگوئیم خداوند- ان شاء الله- توفیقات شما را در این راه بیشتر کند تا تشویقمان هم رنگ خدایی بگیرد. پس مراقب باشیم که در هیچ حالت در دام شیطان گرفتار نشویم و در بند وی هلاک نگردیم که او سوگند یاد کرده است که همه بندگان را گمراه کند.

قرآن می فرماید:

«قَالَ فَيَعِزَّتِكَ لَأُغَوِبَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ. ٤٧؛ [شیطان]

گفت: پس به عزت تو سوگند که همگی را جداً از راه به در می برم، مگر

بندگان خالصت را.»

کوتاه سخن این که حتی انسانهایی که به مرحله اخلاص رسیده اند، باید همواره مراقب خود باشند و از خدا بخواهند که بعد از هدایت به گمراهی نیفتند زیرا در روایات آمده است:

«الناس هالكون إِلَّا العالمون والعالمون هالكون إِلَّا العاملون والعاملون هالكون

إِلَّا العابدون والعابدون هالكون إِلَّا المخلصون وَ المخلصون فِي خطر عظيم. ٤٨

؛ مردم همه در معرض هلاکتند جز دانشمندان و دانشمندان در معرض هلاکتند

جز عمل کنندگان و عمل کنندگان در معرض هلاکتند جز عابدان و عابدان نیز در

معرض هلاکتند جز افراد با اخلاص و مخلصان در خطر بزرگی هستند.»

ب) فطری بودن توحید

فاطمه زهرا (سلام الله علیها) در این عبارت از خطبه گرانبار خویش، به نکاتی

دیگر اشاره دارند که می تان به صورت زیر بیان داشت:

«أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ كَلِمَةً جَعَلَ الْإِخْلَاصَ تَأْوِيلَهَا
وَوَضَّعَ الْقُلُوبَ مَوْصُولَهَا.»

استفاده دیگری که از این جمله خطبه می کنیم این است که:

حضرت زهرا (سلام الله علیها) می فرمایند: تار و پود دلها با توحید پیوند داده شده است و این نور الهی در اعماق جان همه انسانها تابیده و هرکس درباطن خود فریاد «لااله الاالله» را می شنود؛ چه حجابها کنار می رود و آدمی در معرض حوادث سهمگین زندگی قرار می گیرد، بی اختیار به سوی خدا کشیده می شود. هرکس هرچه قدرشقی و غافل از خدا باشد هنگامی که در گرداب مشکلات و طوفان شدائد قرار گرفت و دست خود را از همه اسباب ظاهری کوتاه دید، بی اختیار به سراغ عالم ماورای طبیعت می رود و هرگونه فکرشکر آلود را از دل به در می کند. همیشه یک نقطه نورانی در درون قلب انسان وجود دارد. تنها باید جرقه ای زده شود و خاکسترها از روی فطرت کنار رود تا آن حرارت خداجویی و خداپرستی در وجود انسان شعله کشد و آن چراغ روشن گردد؛ این جاست که متوجه خدامی شود.

شهیدهاشمی نژاد نقل می کند: «دو پزشک که هر دو جراح و باهم دوست بودند با یکدیگر بحثهای اعتقادی داشتند. یکی از آنها مادی بود و می گفت اصلاً خدا وجود ندارد و پزشک دیگر مؤمن و متدین بود. اتفاقاً فرزند این فرد مادی نیاز به جراحی پیدا می کند و همکار الهی او این عمل را قبول می کند. پزشک الهی می گوید: در هنگام جراحی متوجه حال همکارمادی خود شدم. باینکه اصلاً در بحث هایمان خدا را قبول نمی کرد، دیدم دستش را به طرف آسمان بلند کرده و مشغول دعاست. گفتم: دکتر چه کسی رامی خوانی؟ تو که می گفتی خدایی وجود ندارد! پس از چه کسی کمک می خواهی؟ او گفت: دکترکارت را انجام بده و مرا مشغول نکن...»

آری شداید و طوفانها زمینه سازشکوفایی فطرت آدمی است، اما این انسان بازهم لجاجت و عناد دارد و هنگامی که مشکلات برطرف می شود دوباره درغفلت فرومی رود.

قرآن می فرماید:

«فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ ٤٩؛ هنگامی که برکشتی سوارمی شوند، خدا را پاکدلانه می خوانند، ولی چون (ایشان را) به سوی خشکی رساند و نجاتشان داد به ناگاه شرک می ورزند.»

غفلت و غرور، مخصوصاً به هنگام سلامتی و وفور نعمت، حجابها و پرده بر روی فطرت می اندازند اما طوفانهای حوادث این پرده ها را کنار می زند و آن نقطه نورانی آشکارمی گردد. به همین دلیل است که بزرگان دین، کسانی را که درمسأله خداشناسی سخت مردد می گشتند از این راه ارشاد می کردند.

امام صادق (علیه السلام) در جواب مردی که گفت مرا به خدا راهنمایی کن، فرمودند: ای بنده خدا! آیا هرگز سوار کشتی شده ای؟ گفت: آری. فرمودند: آیا اتفاق افتاده که آن کشتی شکسته شود و وسیله دیگری برای نجات تو نباشد و قدرت بر شناگری هم نداشته باشی؟ گفت: آری. فرمودند: درآن حالت آیا قلب تو متوجه وجودی شده است که تو را از آن مهلکه نجات دهد؟ گفت: بله. حضرت فرمودند: همان نقطه امید تو، خداست؛ در آنجائی که هیچ نجات دهنده و فریادرسی نیست.^{۵۰} با توجه به مباحث گذشته، فطری بودن توجه به خدا روشن گردید. به همین جهت حضرت فاطمه (سلام الله علیها) می فرماید:

«ضَمَّنَ الْقُلُوبَ مَوْصُولَهَا وَ أَنْارَفَى الْفِكْرَةَ مَعْقُولَهَا.»

حضرت فاطمه (سلام الله علیها) بیان می دارند که خداگرایی ریشه در فطرت آدمی دارد و تار و پود دل با رشته توحید تنیده و خداوند مشعل توحید را در اذهان روشن

کرده است. دختر بزرگوار پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) در ادامه گفتارشان به نکته بسیار نغز و عمیقی اشاره کرده اند؛ به این معنا که خداشناسی و توحید علاوه بر راه دل(فطرت) از راه عقل نیز به روی جستجوگران حقیقت باز است و محققان می توانند پایگاه اعتقادی خود را به وسیله استدلالهای عقلانی استوار دارند.

ج) خداوند حقیقت ناشناخته

«قَالَتَ عَلَيْهَا السَّلَامُ... الْمَمْتَنِعُ مِنَ الْأَبْصَارِ رُؤْيَتَهُ وَ مِنَ الْأَلْسِنِ صِفَتَهُ وَ مِنَ الْآوْهَامِ كَيْفِيَّتَهُ؛ (شهادت می دهم به آن خدایی که) رؤیتش با چشم ها غیر ممکن و بیان اوصافش با زبان محال و درک ذات مقدسش برای عقل ها و اندیشه ها ممتنع است.»

انسان در طول زندگی خود، با حواس و محسوسات و ماده گرایی درگیر و پایبند عالم خاکی می باشد و پیوسته در محاصره امور مادی همچون دیدنیها، شنیدنیها و محسوسات دیگر است. همین ویژگی باعث شده است تا انسان برای خداوند متعال صورت و خیالی متناسب با امور مادی و محسوس تصویر کند؛ لذا یکی از اهداف والای پیشوایان دین همین است که این اشتباهات را تصحیح کنند و به افراد آموزش صحیح بدهند.

امام صادق(علیه السلام) می فرمایند:

«إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ مِنْ خَلْقِهِ وَ خَلَقَهُ خَلْقًا مِنْهُ وَ كُلَّ مَا وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمٌ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ فَهُوَ مَخْلُوقٌ وَاللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ تَبَارَكَ الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ. ۵۱؛ ذات خدا از مخلوقش جدا و مخلوقش از ذات او جداست و هر آنچه نام چیزی براو صادق باشد جز خدا مخلوق است و خدا خالق همه چیز است؛ پس شکوهمند و منزّه است آنکه چیزی مانندش نیست و او شنوا و بیناست.»

عرفای واقعی می گویند: خدا وجودی است که هیچ چیزمانند او نیست؛ علم و قدرت و حیات دارد اما نه مانند علم و قدرت و حیات مخلوقات. متأسفانه گروهی گرفتار تخیل و اوهام خود گشته اند و راه عبور از اندیشه و عقل را به روی خود بسته و دچار تشبیه و تمثیل شده و خدا را ساخته و مصنوع فکر خود قرار داده اند. چه نیکو بیان فرموده اند امام باقر(علیه السلام):

«كُلُّ مَا مِيزْتَمُوهُ بَاوْهَامِكُمْ فِي ادْقِ مَعَانِيهِ مَخْلُوقٌ مَصْنُوعٌ مِثْلُكُمْ مَرْدُودٌ الْيَكْمَ ٥٢؛ هرچه را در ظریف ترین و دقیق ترین توهمات خود تصویر کنید و او را خدا بپندارید، ساخته ذهن شماست و برگشت به شما دارد.»

(د) معرفت خدا امکان دارد

حال جای این سؤال است که آیا راه معرفت خدا به روی بشر بسته است و اگر باز است از چه راهی خدا را می توان شناخت؟

مسلم است که راه معرفت خداوند به روی انسانها بسته نیست و روشی را که دین و اهل بیت (علیهم السلام) تأیید و تأکید کرده است، پیش روی ماست و آن همه تعقل و تدبر و توجه به شگفتی های آفرینش پروردگار بخصوص در وجود خود انسان است. هر انسانی به اندازه ارتباط هستی خویش با ذات اقدس الهی می تواند به شناخت حق تعالی توفیق پیدا کند؛ خواه به روش عقلی یا قلبی؛ اما باید توجه داشت که معرفت کامل جز برای بندگان خاص و اولیای الهی شدنی نیست:

«سَبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ* إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ. ٥٢؛ خدا منزّه است

از آنچه در وصف می آورند به استثنای بندگان پاکدل خدا.»

شاید از این رو که عظمت بیکران خداوند در حیطه ادراک بشر، جای نمی گیرد، حتی اهل بیت عصمت و طهارت نیز با آن مقام والا و نهایت معرفت و شناخت در نهایت خضوع و خشوع چنین می فرمودند:

«إلهي ما عَرَفْنَاكَ حَقًّا مَعْرِفَتِكَ. ٥٤؛ خدایا تو را چنان که حق معرفت تو باشد

نشناختیم.»

حضرت فاطمه زهرا(سلام الله علیها) بیان می دارند که خداوند را نمی توان با چشم سر رؤیت کرد. رؤیت به معنای دیدن با چشم است. قرآن کریم در این باره می فرماید:

«لاتدرکهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يَدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ. ٥٥؛ چشم ها او را

نمی یابند و اوست که دیدگان را درمی یابد و او لطیف و آگاه است.»

توضیح سخن آن که خداوند مبرا از جمعیت و لوازم آن از قبیل جهت و مکان داشتن است. پس چشم سر نمی تواند او را بنگرد و تنها دیده عقل است که می تواند وی را ببیند. لذا وقتی ذعلب یمانی از علی(علیه السلام) پرسید: ای امیرمؤمنان! آیا پروردگارت را دیده ای؟ امام(علیه السلام) فرمود: آیا چیزی را که نبینم، می پرستم؟ گفت: چگونه او را می بینی؟ آن حضرت فرمود:

«لاتدرکهُ الْعِیُونَ یَمْشَاهِدَةُ الْعِیَانِ وَ لَکِنْ تَدْرَکُهُ الْقُلُوبُ یَحَقَّاقُ الْإِیْمَانَ. ٥٦؛

چشم ها او را آشکارا نمی بینند، ولی دلها به وسیله حقایق ایمان، وی را درک می کنند.»

دیدن روی تو را دیده جان بین باید وین کجا مرتبه چشم جهان بین من
است! ٥٧

«... وَمِنَ الْأَلْسَنِ صِفَتُهُ وَمِنَ الْاَوْهَامِ كَيْفِيَّتُهُ؛ خدایی که زبانها و پندارها را

توان توصیف و بیان چگونگی اش نباشد.»

روشن است که توصیف و شرح، نتیجه فکراست و زبان ابزاری است برای بیان افکار. وقتی فکرها کوتاه شود وحقیرگردد، چگونه زبان یارای توصیف خواهد داشت؟ کدام زبانی بامعرفت تر و فصیح تر از لسان نبی اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) خواهد بود که فرمودند:

«لأبلى مدحك والثناء عليك أنتَ كما اثبت على نفسك. ٥٨؛ تو را ستایش

نتوانم کرد؛ تو آنچنانی که خود خویشتن را ستوده ای.»

بنابراین محال است که حقیقت ذات و صفات کمال و رفعت جلال خداوند در حیطة

درک عقلانی انسان درآید.

فصل سوم

فلسفه آفرینش

«قالت (عليها السلام): ... إبتدع الأشياء لأمين شيء كان قبلها و أنشأها بلا احتذاءٍ و أمثليةٍ إمتثلها، كونهما يقدرته و ذرءها يمشيته من غير حاجةٍ منه إلى تكوينها و لافائدةٍ له في تصويرها إلا تثبيناً لحكمته و تنبيهاً على طاعته و إظهاراً لقدرته و تعبداً لبريته و إعزازاً لدعوته. ثم جعل الثواب على طاعته و وضع العقاب على معصيته زيادةً لعباده عن نعمته و حياشةً منه لهم إلى جنته؛ فاطمه (عليها السلام) در ادامه فرمود: «(خداوند) اشیای عالم را بدون اینکه چیزی قبل از آن موجود باشد، آفرید و بدون الگو و نمونه ای ایجاد کرد؛ با قدرت خود پدید آورد و با اراده خود به آن هستی بخشید. نه به آفریدن آنها نیازمند بود و نه از خلقت آنها سود می برد، جز آن که خواست حکمتش تحقق یابد و همه را به اطاعت و بندگی آگاه نماید؛ قدرت خود را آشکار کند و به همگان راه عبودیت آموزد و دعوت خود را عزت بخشد. آنگاه پاداش را بر اطاعت و بندگی، و عذاب را در مخالفت و سرپیچی قرار داد تا بندگان را از عقوبت برهاند و به سوی بهشت سوق دهد.»

الف) آفرینش هستی و امتیازات آن

«ابداع» و «ابتداع» یعنی پدید آوردن چیزی و پرداختن به کاری بدون نمونه و الگوی پیشین. حضرت در این عبارت از خطبه گرانسنگ خود، به یکی از امتیازات مهم آفرینش

اشاره می فرمایند؛ به اینکه ذات اقدس احدیت بدون نمونه قبلی و تقلید، آفرینش را آغاز کرده است.

علی(علیه السلام) در این باره می فرمایند:

«...الَّذِي ابْتَدَعَ الْخَلْقَ عَلَيَّ غَيْرَ مِثَالٍ امْتَثَلَهُ وَلَا مِقْدَارٍ احْتَذَى عَلَيْهِ مِنْ خَالِقٍ مَعْبُودٍ كَانَ قَبْلَهُ. ۵۹؛ خدایی که پدیده ها را از هیچ آفرید. در آفرینش نه نمونه ای نداشت تا از آن استفاده کند و نه نقشه و طرحی از آفریننده ای پیش از خود که از آن در آفریدن موجودات بهره گیرد.»

بنابراین آفرینش کائنات ابداعی است؛ یعنی هیچ سابقه هستی نداشته است. البته معنای ابداع آن نیست که خداوند، عالم را از عدم پدید آورده باشد، چون «عدم» چیزی نیست که ماده و موضوع عالم باشد. از این روی دختر بزرگوار پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده است: ابتدع الاشياء من العدم.

این نوع خلقت، فقط مخصوص ذات احدیت پروردگارا است که همه مخلوقات را ایجاد کرد و به آنها وجود داد، بدون آن که الگو و مثالی از قبل داشته باشد و آسمانها و زمین را آفرید بی آن که صورتی از آن موجود باشد؛ نه چنان که صورتگران در تصاویر خود از امور طبیعی الهام می گیرند و گاهی اشکال مختلفی را به هم می آمیزند و شکل جدیدی را ابداع می کنند؛ مثل ساختن رادار برای هواپیماها که با توجه به ساختمان بدن خفاش طراحی شده است و یا مهندسی که می خواهد ساختمان بزرگی را می خواهد بسازد و اول نقشه آن را ترسیم می کند، تا آن را بسازد.

حضرت زهرا (علیها السلام) می فرمایند: خداوند تبارک و تعالی برای خلقت جهان هستی اعم از انسان و حیوان و گیاهان و جمادات نیازی به الگو نداشته و بدون آن صورتگری کرده است. ایشان در ادامه خطبه با جمله

«... کونها بقدرته و ذراها بمشيته؛ با توانایی بیکرانش پدیده ها را آفرید و با مشیت و

خواست خویش آنها را در زمین پراکند.»

این نکته را متذکر می شوند که آفرینش امری عمومی و شامل بر هر چیزی است که از هستی بهره ای دارد؛ به این معنا که هیچ موجودی نیست جز آنکه به قدرت و صنعت خداوند، هستی یافته است و هیچ یک از موجودات عالم، خویش را نیافریده و هیچ ممکن الوجودی در آفرینش نقشی نداشته است، چون همه آفریده اویند.

نکته مهم تر اینکه هیچ آفریده ای پس از پدید آمدن، از پدید آورنده خود بی نیاز نیست. در ماندگاری و دوام نیز هر لحظه به خالق خود محتاج است و تا هنگامی که باقی است از سوی خداوند به وی افاضه هستی می شود و هرگاه به این فیض نرسد، نامش از لوح هستی محو می گردد.

بنابراین عالم با همه وسعت و پهناوری، مستقل و بی نیاز از خدا نیست چراکه «اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالبها» خداوند در خلقت این جهان، غنی مطلق است. حضرت به همین معنا در جمله بعد اشاره می فرمایند که

«... مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ مِنْهُ إِلَى تَكْوِينِهَا وَلَا فَائِدَةٍ لَهَا فِي تَصَوُّبِهَا إِلَّا تَثْبِيثًا لِحُكْمَتِهِ؛...» خداوند پدیده ها را آفرید بی آنکه به آفرینش آنها نیاز داشته باشد و بدون آنکه فایده ای از صورت بندی آنها عاید ذات پاکش شود، جز اینکه خواسته حکمتش را از این طریق آشکار سازد.»

انسان موجودی جستجوگراست و غریزه حقیقت جویی و حس کنجکاوی، او را واداشته که در مسأله آفرینش جهان در حد استعداد و قوای ادراکی خود تفکر کند و این از ویژگیهای معارف اسلامی است که به پژوهشگران و جستجوگران حقیقت اجازه می دهد که با تلاش خود و راهنمایی های اهل بیت (علیهم السلام) به حقیقت ناب دست یابند.

ب) اهداف خلقت

یکی از پرسش‌های مهمی که از دیرباز در ذهن انسان بوده، این است که هدف از آفرینش جهان و انسان چیست و آیا خدا نیازی به خلقت داشته است؟

خداوند تبارک و تعالی، غنی بالذات می باشد و بحث بی نیازی خداوند در جای جای قرآن کریم بیان شده است. از جمله می فرماید:

«وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ. ۶۰؛ و خداوند بی نیاز بردبار است.»

تمام موجودات از آن روی که آفریده خدایند و هرچه دارند از اوست، در برآوردن نیازهایشان رو به سویش دارند و قصد او را می کنند، چنانکه قرآن می فرماید:

«وَأَنَّ أَلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ. ۶۱؛ یعنی هر موجودی هرچه را قصد کند نهایی ترین مقصدش خداست و برآورنده حاجت و نیازش تنها اوست.»

قرآن می فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ أَلَىٰ اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ. ۶۲؛ ای مردم! شما به خدا نیازمندید و خداست که بی نیاز ستوده است.»

بدین جهت فاطمه (علیها السلام) در این عبارت از خطبه خویش زمینه پاسخ به این پرسش اساسی را فراهم نموده و ذهنها را به هدف از آفرینش سئق داده است که خداوند نه در آفرینش و نه در صورت پردازی آفریده ها، هیچ گونه نیازی نداشته و هیچ گونه سودی برای خویش در نظر نگرفته است. جهان هستی هم در حدوث و هم در بقا و ماندگاری، به او نیازمند است.

پس رمز آفرینش فیاضیت و رحمانیت اوست، بدین معنا که گستردن فیض و رحمت، مقتضای خدایی است و او پدیده ها را نیافریده جز برای آن که ثبات و پایداری حکمت خویش را برساند. در روایت از حضرت داوود آمده است: «يَا رَبِّ لِمَاذَا خَلَقْتَ الْخَلْقَ؟ قَالَ كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِئاً فَاحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ فَخَلَقْتَ الْخَلْقَ لِكَيْ أَعْرِفَ ۶۳؛ داوود (علیه السلام) پرسید: پروردگارا چرا مخلوقات را آفریدی؟ فرمود: من گنجی پنهان بودم، دوست

داشتم که شناخته شوم، پس آفریدم آفریدگان را تا شناخته گردم.»

در تعریف حکمت آورده اند که حکمت، عبارت است از برترین علم و آگاهی به برترین معلوم یا به عبارت دیگر صحیح ترین و استوارترین شناخت ها.

از این روی، حکیم به کسی می گویند که وقتی اقدام به انجام کاری می نماید، پیش از شروع آن نیکوترین و جامعترین نقشه ها را طراحی کند و آسانترین و نزدیکترین راه را برای پرفایده ترین مقصد در نظر می گیرد. برای همین است که در معنای حکمت دو عنصر «علم» و «عمل» در کنار یکدیگر لحاظ شده و روشن است که چنین کاری از مصلحت نیز برخوردار می باشد.

بانوی اسلام در این عبارت مذکور از خطبه خویش می فرماید که خداوند پدیده های جهان را آفرید تا حکمت خویش را که رساندن آفریده ها و مخلوقات به کمال لایق و درخور آنهاست، اظهار و تبیین کند، زیرا او خالق است و چشمه فیض آفرینش از ذات او می جوشد:

«یا دائم الفضل علی البریه، یا باسط الیدین بالعطیه یا صاحب المواهب السنیة ۶۴»

سپس حضرت در بیان حکمت آفرینش انسان می فرماید:

«وتنبیهاً علی طاعته و اظهاراً لقدرته و تعبداً لبرئته و اعزازاً لدعوته؛ خداوند پدیده ها را نیافرید جز آن که بر پیروی از فرمانهای خود هوشیاری دهد و قدرت بیکران خویش را در عرصه هستی به نمایش بگذارد؛ این از آن روست تا در مخلوقات، روحیه تعبد ایجاد شود و دعوت او (که به دست انبیا انجام گرفته است) تقویت و تثبیت گردد.»

در نگرش فاطمه (علیها السلام)، خلقت جهان مبتنی بر اصل هدفداری آفرینش است، زیرا هر انسان یکتاپرستی می داند که او و همه آنچه در این جهان هست، آفریده های خدای متعال است و همه در یک راه برای رسیدن به مقصودی مشترک پیش می روند. از سوی دیگر برای فرد مؤمن روشن است که خدای حکیم، همه جهان هستی را برای انسان آفریده و انسان را برای خودش؛ در حدیث قدسی آمده است:

«یا بن آدم خلقت الاشیاء لاجلک و خلقتک لاجلی ۶۵؛ هرچه در عالم هست بی هیچ قید و شرطی تسلیم پروردگار خود است و در برابر او سر تعظیم فرو می آورد.»

قرآن در این باره می فرماید:

«وَأَنَّ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبِيحُ بِحَمْدِهِ ۶۶؛ و هیچ چیز نیست مگر اینکه در حال ستایش، تسبیح اویند.»

آدمی با داشتن آزادی و قدرت گزینش، از این قانون عمومی مستثناست. گروهی از انسانها با اراده و اختیار و در کمال آزادی نیروی عقل خود را به کار انداخته و با معرفت و خلوص به فرمان او تن داده اند، اما گروهی دیگر از آزادی و اختیار خود استفاده شایسته ننموده و براساس تقلیدهای جاهلانه از راه توحید و اطاعت خداوند سرپیچی کرده و به بیراهه رفته اند. قرآن مجید به این مطلب اشاره دارد:

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا ۶۷؛ ما راه را به او نشان دادیم؛ خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) یا ناسپاس.»

انسان در درون خود درگیر مبارزه ای دائمی میان دو نیرو را می آزماید: نیروی عشق و کمال جویی از یک سو و نیروی نفرت و کینه و انحطاط گرایی از سوی دیگر. یکی او را به عقب و به مرحله زندگی حیوانی می کشاند و راهی را که باید برود به روی او می بندد، و دیگری او را به سوی تکامل و تعالی فرا می خواند؛ یکی او را با قافله هستی هماهنگ و همراه می سازد و دیگری او را از کاروان جدا می کند. از این روست که پیامبران آمده اند تا انسان را از سقوط برهانند و او را به فطرت که شاهراه حرکت تکاملی اوست، دعوت کنند.

قرآن کریم با تعبیر فراوان همچون «افلا تعقلون»، «لعلهم يتفكرون» و «لآیات لاولی الالباب» انسانها را به دقت و تأمل و تفکر در اسرار آفرینش فراخوانده است. به آنها گوشزد کرده است که از کنار پدیده های جهان کوردلانه و سطحی نگذرنند؛ عظمت و

قدرت و نعمتهای بی شمار خداوند را دریابند و به راهی که آنان را به مقصد و هدف می رساند، گام نهند.

بدین سان دختر بزرگوار پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) با تعبیر دقیق «تنبیها علی طاعته» می خواهند غفلت زدگان و خواب رفتگان قافله انسانی را زنده کنند تا آنان راه منتهی به هدف انسانی خویش را دریابند. ثمره این آگاهی و بیداری، معرفت کامل به خالق جهان است که با آفریدن پدیده ها، پرتوی از قدرت بی کران خود را تجلی می دهد. علی (علیه السلام) می فرماید:

«و ارانا من ملکوت قدرته و عَجَائِب ما نطقت به آثارُ حکمته ۶۸؛ خداوند نمونه های فراوان از ملکوت قدرت خویش و شگفتیهای آثار رحمت خود (که همه با زبان گویا به وجود پروردگار گواهی می دهند) به ما نشان داده است.»

خداوند در قرآن کریم به بعضی از این عجایب و شگفتیهای آفرینش اشاره می فرماید: «أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِيلِ كَيْفَ خُلِقَتْ * وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ * وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ * وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ ۶۹؛ به شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده و به آسمان که چگونه برافراشته شده و به کوهها که چگونه برپا داشته شده و به زمین که چگونه گسترده شده است؟»

خداوند متعال در آیات بالا، مردم را متوجه خلقت شگفت انگیز شتر و نیز آسمان پرشکوه و جلال نموده، توجه می دهد که چگونه کوهها از ژرفای زمین برآمده و چگونه آفاق پهناور، گسترده شده اند که این ها همه مظهر قدرت لایتناهی اوست.

ناظران دقیق، با متجلی شدن قدرت الهی، به سرچشمه این همه کمال و فیاضیت روی می آورند و روحیه تعبد در آنها ایجاد می شود. در حقیقت عبادت و عبودیت، دروازه ورود به بارگاه جمال و جلال خداوند می باشد و همین مقصد و مقصود خلقت انسان است:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ۗ۰؛ جن و انس را نیافریدم جز برای آن که مرا پرستند.»

امام حسین (علیه السلام) می فرمایند:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ، فَاذَا عَرَفُوهُ عَبْدُوهُ، فَاذَا عَبْدُوهُ اسْتَغْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَنْ سِوَاهُ ۗ۱؛ به درستی که خداوند بندگانش را نیافرید جز برای آن که او را بشناسند، زیرا اگر وی را بشناسند، او را پرستند و با پرستش و بندگی اش از پرستیدن غیر او بی نیاز شوند.»

با توجه به این که انسان نمی تواند مسیر پرستش را به تنهایی بیاماید، دختر بزرگوار نبی اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) می فرمایند:

«... واعزازاً لدعوته.»

اعزاز و توفیق دعوت به وسیله انبیاء و اولیائش ضرورت می یابد لذا خدای حکیم با متجلی ساختن حکمت و دانایی خود در آفرینش جهان و انسان، دعوت به توحید و بندگی اش را به وسیله پیامبران انجام داده است، به این معنا که انبیاء الهی مردم را با برهان و استدلال و منطق به بندگی خدا می خواندند و این بزرگواران نیز در تبلیغ رسالت با نشانه های قدرت الهی برعلیه منحرفان استدلال می کردند. با اینکه دعوت پیامبران از سوی مخالفانشان به سختی تخطئه و تکذیب می شد، خدای سبحان زمینه های پیروزی این دعوتها را فراهم آورد، تا آنجاکه این گروه اندک در برابر انبوه دشمنان خود به اهداف عالی رسالت خویش دست یافتند. خدای سبحان می فرماید:

«كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ ۗ۲؛ خدا مقرر کرده است که حتماً من و فرستادگانم پیروز خواهیم گردید. آری! خدا نیرومند و شکست ناپذیر است.»

این است معنا و مفهوم عزت بخشیدن و بزرگداشت دعوتهای الهی.

(ج) فلسفه پاداش و کیفر

«... ثمَّ جعل التَّوَابَ عَلَى طَاعَتِهِ وَوَضَعَ الْعِقَابَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ، ذِيادَةً لِعِبَادَةِ عَنْ نَقْمَتِهِ وَحِيَاشَةً مِنْهُ إِلَى جَنَّتِهِ؛ أَنْگَاحِ خُدا ثَوَابٍ وَپاداش را در برابر اطاعت خود و عقاب و مؤاخذه را بر معصیت خود قرار داد؛ برای اینکه بندگان را از کارهایی که موجب عقوبت او می شود منع نموده، آنان را به سوی بهشت خود بکشاند.»
(ذیاده) به معنای گسیل داشتن، راندن، دورکردن و بازداشتن است و (حیاشه) به معنای جمع کردن و به سوئی سوق دادن می باشد.

فاطمه (علیها السلام) در ادامه خطبه خود، به دو هدف حکیمانه الهی در تعیین پاداش و کیفر اشاره فرموده است که این دو، بندگان خدا را از عذاب الهی باز می دارد و در بهشت او جای می دهد. نکته مهم این که آنچه در این دو هدف منظور شده، سود و منفعت بنده است نه ذات باری تعالی، همانطور که در سخنان علی (علیه السلام) است که سرکشی و عصیان آدمیان هیچ گونه گردی بر جمال کبریایی او نمی نشاند و طاعت آنان سودی برای وی ندارد.^{۷۳}

آنچه در دستورهای الهی آمده، براساس مصالح بندگان است و به تقوا برمی گردد که شریف ترین و بالاترین وسیله تقرب آدمی به خداوند می باشد.
برای تربیت مردم، چاره ای نیست جز آنکه روح و جان آنان را از رذائل و پلیدی پاکیزه و به فضائل و پاکیزگی آراسته کرد، زیرا اساس و بنیان همه کارهایی که از آدمی سرمی زند، صفات روحی و باورهای قلبی اوست و تا قلب پاکیزه نشود کارهای نیک و شایسته از او بروز نخواهد کرد. قرآن می فرماید:

«قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ ۗ ۷۴؛ هرکس برحسب ساختار (روانی و بدنی) خود عمل می کند.»

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) اساس بعثت خود را بر مبنای مکارم اخلاق بیان فرمودند تا مسلمانان را براساس آن تربیت کنند.

خداوند نیز ثواب و عقاب و پاداش و کیفر را بسته به تلاشهای هدفمندانه انسان دانسته است تا در هنگام عبور از گذرگاه جهان، سرمایه های معنوی و استعدادهاى خدادادى خود را در برابر متاع اندک دنیا هدر نهد و به شاهراه امن و سلامت راه یابد که پایانش بهشت و رهایی از عذاب دردناک جهنم است.

باید گفت این خود انسان است که در طول زندگی با نیت پلید و کارهای ناروا جهنم و عذاب آن را برای خویشتن مهیا می سازد. قرآن می فرماید:

«انَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا * لِلطَّاغِينَ مَابًا * لَآيُثِينَ فِيهَا أَحْقَابًا * لَآ يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا * وَلَا شَرَابًا * إِلَّا حَمِيمًا * وَغَسَّاقًا * جَزَاءً * وَفَاقًا ۷۵؛ آری جهنم کمینگاهی است. برای سرکشان بازگشتگاهی است. روزگاری دراز در آن درنگ کنند. در آن جا نه خنکی بینند و نه شربتی را بچشند؛ جز آب جوشان و خونابه؛ کیفری متناسب با جرم آنها.»

بهشت و نعمتهایی که پاداش نیکوکاران است، ریشه در تفضل الهی دارد، به این معنا که انسان همه چیزش از خداست و کارهای نیکی هم که انجام داده، به کمک نیروها و استعدادها و سرمایه هایی بوده که آفریدگارش در اختیار او قرار داده است، لذا هیچگونه استحقاقی در برابر کارهای نیک خود ندارد و اگر پروردگار کریم به افراد باایمان و رستگار جزای نیک می دهد از تفضل او مایه می گیرد، نه از استحقاق بنده. قرآن کریم می فرماید:

«لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَ يَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ وَ اللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ۷۶؛ لذا خدا بهتر از آنچه انجام می دادند به ایشان جزا دهد و از فضل خود بر آنان بیفزاید و خداست که هرکه را بخواهد، بی حساب روزی می دهد.»

بخش دوم

پیامبر و عترت؛ مرزبانان قلمرو وحی

□ فصل اول: ظهور پیامبر(صلي الله عليه وآله وسلم) و ویژگیهای

جامعه آن دوران

□ فصل دوم: عترت و قرآن، حافظان دین

فصل اول

ظهور پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و ویژگیهای جامعه آن دوران

«واشهد أنّ ابی محمّداً عبده و رسوله، اختاره وانتجبه قبل أن أرسله وسمّاهُ قبل أن اجتبله واصطفاه قبل أن ابتعثه اذ الخلائق بالغیب مکنونه وبستر الأهاویل مصونة و بنهایة العدم مقرونة علماً من الله تعالی بمآل الامور و إحاطةً بحوادث الدهور و معرفة بمواقع المقدور.

ابتعثه الله اتماماً لامره وعزيمةً علی امضاء حکمه وانفاذاً لمقاد یرحتمه فرأى الامم فرقا ف یادیانها، عکفاً علی نیرانها، عابدة لاوثانها، منکرة لله مع عرفانها. فأنازل الله بابی محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) وظلمها و کشف عن القلوب بهمها و جلی عن الابصار غممها، و قام فی الناس بالهدایة فانقذهم من الغوایة و بصرهم من العمایة، و هداهم الی الدین القویم و دعاهم الی الطریق المستقیم، ثم قبضه الله الیه قبض رآفة و اختیار و رغبة و ایثار، بمحمد [فمحمد] صلی الله علیه و آله وسلم عن تعب هذه الدار فی راحة قد حف بالملائكة الابرار و رضوان الرب الغفار و مجاورة الملك الجبار صلی الله علی ابی نبیه و امینه علی الوحی و صفیه و خیرته من الخلق و رضیه، و السلام علیه و رحمة الله و بركاته؛ گواهی می دهد که پدرم محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) بنده خدا و فرستاده اوست. خداوند پیش از آن که او را بفرستد، برگزیدش و پیش از آفرینش، به انبیاء و امت آنها معرفی نمود و قبل از آن که وی را برانگیزد، امتیازش بخشید (و گزینش او قبل از خلقت عالم انجام یافت)، هنگامی که هنوز موجودات در غیب مستور و در پشت پرده های هول انگیز عدم و نیستی پوشیده و به آخرین سرحد عدم مقرون بودند. (این به خاطر آن صورت گرفته) که خداوند به پایان کارها و

آینده، آگاه و بر دگرگونیها و تحولات روزگار، محیط و بینا بود و سرنوشت هر موجودی را می‌داند.

خداوند او (پدرم محمد صلی الله علیه و آله وسلم) را برانگیخت تا کار پیامبری را با وی به آخر رساند، همان حکمی را که از ازل داشته بود، امضا و اجرا کند و برنامه های حتمی خود را که به رشتهٔ محکم تقدیر کشیده بود به انجام برساند. هنگامی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) مبعوث شد امتها را مشاهده کرد که مذاهب پراکنده ای را برگزیده اند. گروهی بر گرد آتش طواف می‌کنند و گروهی در برابر بتها سر تعظیم فرود می‌آورند، و با این که با قلب خود خدا را شناخته اند، او را انکار می‌کنند.

پس خدای بزرگ، تاریکیهای جاهلیت را به وسیلهٔ محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) روشن ساخت و مشکلات و تیرگی کفر را از قلبها زدود و پرده ها را از جلوی دیده ها برداشت.

پیامبر(صلی الله علیه و آله وسلم) برای هدایت در میان مردم به پاخاست، آنان را از گمراهی نجات داد، از کوری و کوردلی رهانید، به سوی دین استوار الهی رهنمون شد و همه را به راه راست فراخواند.

آن گاه خداوند، او را با نهایت محبت، به اختیار خود وی و از روی رغبت و ایثار قبض روح کرد و سرانجام او از رنج این جهان آسوده شد و هم اکنون در میان فرشتگان و خشنودی پروردگار غفار و در جوار قرب خداوند جبار قرار دارد. درود خدا بر پدرم پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) امین وحی و برگزیده و پسندیدهٔ او از میان خلایق و سلام و رحمت و برکات خداوند بر او باد.»

(الف) مقام والای نبی اکرم در کلام فاطمه (علیها السلام)

این بخش از خطبه شریفه، فرمایش حضرت زهرا (علیها السلام) درباره توصیف مقام والای پدر بزرگوارشان و ویژگیهای گزینش ایشان است.

در این بخش، از اثبات اصل رسالت و نبوت، سخنی به میان نیامده و فقط به معرفی شخصیت بزرگ آن حضرت و گوهر ممتاز وجود ایشان اکتفا شده است، زیرا حاضران در جلسه همگی مسلمان بودند و پیامبر اسلام را به نبوت و رسالت قبول داشتند.

البته باکمال تأسف یک دسته از مسلمانان نیز منافق و دارای اسلام ظاهری بودند (که تعدادشان هم کم نبود) و دسته ای دیگر را نیز مسلمانان ناآگاه تشکیل می دادند که معرفت آنها بسیار سطحی بود و هرگز شناخت عمیقی از آن حضرت نداشتند؛ همانند بسیاری از مسلمانان در عصر حاضر که به خدا و وحدانیتش ایمان دارند و رسالت حضرت رسول و قرآن را پذیرفته اند، اما اگر با یک فرد بی دین یا مشرک و مسیحی یا یهودی مواجه شوند نمی توانند استدلال کنند و حقانیت دین خود را اثبات نمایند. اکثر ما دینداریم اما دین شناس نیستیم. دین شناسی به معنای معرفت و شناخت کامل نسبت به اصول و فروع دین می باشد. ایمان افراد نیز بستگی به مقدار معرفت آنها دارد، هرچه معرفت بیشتر و عمیق تر باشد درجه ایمان بالاتر است. البته به این نکته هم باید اشاره نمود که معرفت از دو طریق برای انسان حاصل می شود: مقداری از آن اکتسابی است که از طریق فراگیری و آموختن علوم اسلامی به دست می آید، اما بخش اعظم معرفت و دین شناسی باید افاضه شود و نورانیتی است که خداوند در قلب انسان های مؤمن قرار می دهد:

«لِيسَ الْعِلْمُ بِالْتَعْلَمِ، اِنَّمَا هُوَ نُوْرٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مِّنْ يَّرِيْدُ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى اَنْ يَّهْدِيَهُۥٗٓ ۷۷؛ علم به تعلم نیست؛ بلکه آن، نوری است که خداوند در قلب کسی قرار می دهد که هدایتش را اراده فرموده است.»

بر اساس سخن قرآن آن نورانیت در اثر تقوا به دست می آید:

«وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَيَعْلَمِكُمُ اللّٰهُ. ۷۸»

اما چرا در این قسمت از کلام حضرت زهرا (علیها السلام) این شهادت (اشهد ان...) تکرار شده است؟

لازم است بدانیم که مهمترین پیمان ما بین خود و خداوند به وسیلهٔ دوشهادت است که بر اساس آن دو، آدمی هرگز از صراط مستقیم عبودیت منحرف نمی شود:

(الف) شهادت به توحید و نفی و طرد هرگونه معبود از عالم هستی جز خدای یگانه.

(ب) شهادت به عبودیت و رسالت پیامبرکه واسطهٔ فیض خداوند بر بندگان و وسیلهٔ رسیدن آنان به قرب اوست.

منظور از شهادت، معنای لغوی این واژه نیست (یعنی دیدن و حضور و گواهی) بلکه منظور، فهم و پذیرش و اعتقاد محکم و خلل ناپذیر می باشد و نیز عمل به آنچه از سوی خداوند آمده است که وفای به این پیمان نه تنها آدمی را از احساس پوچی می رهاند؛ بلکه زندگی اجتماعی او را هم منطقی تر و پربارتر می سازد.

حضرت زهرا (علیها السلام) پس از گواهی به بنده و رسول بودن پدر بزرگوارشان می فرمایند: «اختاره و انتجه قبل ان یرسله و سمّاه قبل ان اجتهاه؛ خداوند پیش از آنکه او را فرو فرستد، برگزید و پیش از آنکه او را بیافریند، به نامی پسندیده نامید.»

فاطمه (علیها السلام) با این تعبیر و جملات زیبا اشاره دارد به این که خدای تعالی پیش از برگزیدن و برانگیختن حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) به پیامبری، بلکه پیش از پا نهادن ایشان به این عالم، زمینه های ولادت و بعثت جهانی او را فراهم آورده بود. روایات بسیاری تقدم وجودی محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) و آل محمد (علیهم السلام) را اثبات می کند؛ نظیر چنان که حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرماید:

«أول ما خلق الله نوری^{۷۹}؛ اولین چیزی که خدا خلق کرد نور من بود.»

اهل بیت (علیهم السلام) نیز از این تقدم و سیادت و سالاری بهره مند بوده اند. امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

«و نحن اول خلق الله و اول خلق عبد الله و سبب خلقه و نحن سبب خلق الخلق و سبب تسبيحهم و عبادتهم من الملائكة و الادميين فبنا عرف الله و بنا وحد الله و بنا عبد الله و بنا اكرم الله من اكرم من جميع خلقه^{٨٠}؛ اولين آفریده خدا و پرستنده و تسبیح کننده او ماییم و فرشتگان و آدمیان نیز به واسطه ما آفریده شده اند، او را عبادت می کنند و تسبیح می گویند؛ بنابراین ما وسیله معرفت خدا و یگانگی و بندگی اویم و خدا به واسطه ما همه آفریده هایش را کرامت بخشیده است.»

لازم به توضیح است نشئه ای که در آن زندگی می کنیم، پایین ترین مرتبه وجود می باشد که به آن «دنیا» اطلاق شده است. قبل از این مرحله، مراحل دیگری وجود داشته که بالاتر از این مرحله بوده است و چون نظام خلقت در نشئه سابق، غیر از نظامی بوده است که در این دنیا وجود دارد، از این رو اشکالی ندارد که در آن مرحله و قبل از دیگران این چهارده نور پاک خلق شده باشند. در روایتی چنین آمده است:

«روزی نبی اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) با جمعی نشستند. ناگهان امیرالمؤمنین (علیه السلام) وارد شد و رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند: مرحبا به کسی که چهل هزار سال قبل از پدر خود خلق شد. گفتند: یا رسول الله! آیا ممکن است که پسر قبل از پدر خلق شود؟ فرمود: بله. خداوند چهل هزار سال قبل از خلقت آدم من و علی را از یک نور خلق کرد.^{٨١}

بانوی بزرگ اسلام در این بخش از خطبه گرانسنگ خویش بیان می فرمایند که قبل از آفرینش پیامبر، حضرتش نامگذاری هم شده بودند، چنان که کتب آسمانی انبیای پیشین به این نامها اشاره کرده اند.

«... واصطفاه قبل ان ابتعثه، اذا الخلائق بالغیب مكنونة و بستر الالهویل مصونة و بنهائة العدم مقرونة؛ و او را پیش از بعثت به پیامبری برگزید. آن هنگام که هنوز مخلوقات در حجاب غیب جهان و در تاریکی نیستی پوشانده شده بودند و آثاری نداشتند.»

قرآن کریم تمام پیغمبران الهی را برگزیدهٔ خداوند می داند، چون مقام رسالت نوعی وساطت بین خدا و بندگان است و طبیعتاً صاحبان این مقام و منصب معنوی از ویژگی‌هایی برخوردارند که دیگر افراد انسانی فاقد آن می باشند، لذا ویژگی نفسانی آنها بالاتر از طبیعت و سرشت عمومی افراد است چراکه باید تحولی در بین انسانها پدید آورند. علی(علیه السلام) می فرمایند:

«فَأَنَا صَنَائِعُ رَبِّنا وَ النَّاسُ بَعْدَ صَنَائِعِ لَنَا ۸۲ ؛ ما پرورده های خداییم و مردم پرورده های ما.»

سخن فاطمه (علیها السلام) در رابطه با رسالت حضرت ختمی مرتبت به خاطر این است که مخاطبان حضرت، مردمانی اند که بر سر سفرهٔ نبوت پدر نشسته و از این خوان گسترده بهره ها برده اند.

با دقت در جملات ایشان می توان فهمید که نبی مکرم اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) گوهر و ذاتی جدا از دیگران دارند که قبل از آن که موجودات آفریده شوند و هستی پیدا کنند، خدا وی را برگزیده و او را برای مقام رسالت انتخاب فرموده است. در این جا سؤالی مطرح است و آن این که آیا ساختمان وجودی پیامبر با دیگران متفاوت بوده است؟ اگر چنین باشد پس معصوم بودن آن حضرت افتخاری برای ایشان به حساب نمی آید و مصونیت از گناه لازمهٔ این گوهر پاک است.

پاسخ این است که: بخشی از افتخارات و مواهب انبیا و امامان (علیهم السلام) ذاتی و بخشی اکتسابی است. خداوند حکیم از روی علم و حکمت به هر موجودی آنچه را در زندگی نیاز داشته، عنایت فرموده است و می داند آن مأموریت عظیمی هم که برعهدهٔ پیامبرش می گذارد نیاز به آمادگیهای ذاتی دارد (مانند هوش سرشار، ارادهٔ قوی، شرح صدر، عزم راسخ و علم وافر) لذا اینها را به وی عنایت می کند چون اگر این آمادگیها را در او به وجود نیاورد و این رسالت بزرگ را به یک فرد ضعیف و معمولی وانهد، نقض غرض خواهد بود.

بخش دیگر از ویژگیهای وجودی پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) اکتسابی است: قال النبی (صلی الله علیه وآله وسلم): «ما منکم إلا و له الشیطان. قالوا انت یا رسول الله؟ فقال و انا إلا آت الله اعاننی علیه فاسلم علی یدی فلا یأمرنی الا بخیر»؛ پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: برای همه شما شیطانی وجود دارد. اصحاب گفتند: [برای] شما هم یا رسول الله؟ حضرت فرمودند: حتی [برای] من! جزاین که خداوند تبارک و تعالی مرا بر او یاری داد، پس من وی را با دست خود تسلیم کردم و او مرا جز به خیر دعوت نمی کند.»

می دانیم که پیامبرگرامی اسلام و دیگر معصومین (علیهم السلام) مانند دیگر انسانها دارای نفس و صفات نفسانی اند و آیات قرآن نیز به همین معنا اشاره دارد:

«قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ»؛ بگو من هم مثل شما بشری ام.»

اما این بزرگواران با تربیت و تهذیب نفس خود را از وساوس آن حفظ کرده اند؛ به همین سبب خداوند تبارک و تعالی عنایت ویژه و خاص خود را به ایشان ارزانی داشته است. آیت الله خامنه ای می فرمودند: «شما در منزل باغچه ای دارید که هر روز به آن رسیدگی می کنید، چنانچه یک گل از بین گلها نظر شما را جلب کند و ببینید رشدش از بقیه بهتر است، توجه بیشتری نسبت به آن مبذول می دارید؛ این حالت معصوم است در بین سایر افراد بشر.»

ب) انتخاب پیامبر در علم ازلی الهی

«قالت علیها السلام: ... علماً من الله تعالی بمال الامور و احاطة بحوادث الدهور و معرفة بمواقع المقدور.»

خداوند پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را برای آینده ای بسیار دور برگزید تا رسالتی عظیم را بر دوش آن بزرگوار بگذارد. اگرچه در آن زمان هیچ موجودی نبود ولی خداوند نسبت به آتیه، اطلاع و آگاهی و به نظام وجود علم داشت. می دانست که در

آینده چه اتفاقاتی رخ می دهد و در نهایت این نظام وجود، به گل سرسبیدی همچون حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) منتهی می شود. یک کشاورز وقتی باغی را احداث می کند از اول نظرش به میوه های شیرینی است که در نهایت از آن به دست خواهد آورد؛ امری که از آن به «علت غایی» تعبیر می شود. خدا هم که علام الغیوب است پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) را از همان ابتدا مورد توجه خود قرار داده است. حضرت فاطمه (علیها السلام) می خواهند کمالات و درجات پیامبر را تبیین کنند، لذا در جواب این سؤال احتمالی که چگونه خدا قبل از خلق موجودات یکی را انتخاب کرده است؟ بیان می دارند که ذات اقدس الهی از ابتدا می دانسته است که در نظام وجود چه اتفاقاتی رخ خواهد داد و آگاه بوده که بر اثر این وقایع و حوادث نیاز به وجود پیامبری به نام حضرت محمد(صلی الله علیه وآله وسلم) است؛ کسی که اشرف مخلوقات، کاملترین انسانها و هدف غایی خلقت خواهد بود. لذا پیامبراکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) را برای خود برگزید و انتخاب کرد.

به طور یقین در علم الهی بوده است که کدام یک از بندگان او می تواند ازعهده این مسئولیت بزرگ برآید؛ بدین جهت خداوند ویژگیهایی از جمله مقام عصمت را به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) عطا می فرماید. هیچ گاه نباید تصور شود که در این جا خداوند تبعیض قائل شده و عدالت را اجرا نکرده است. در بین اعضای بدن، عضلات بازو بسیار قوی تر از انگشت شما می باشد؛ علت این است که بازو برای کارهای سنگین ساخته شده است ولی انگشت شما کارهای سبک را انجام می دهد و این تفاوت است نه تبعیض. ما اختلاف پدیده ها را در عالم خلقت مشاهده می کنیم. پدیده ها با هم تفاوت دارند، هر یک مسئولیت و وظیفه مخصوصی را انجام می دهند. معنای عدالت پروردگار این نیست که همه مردم استعدادهای مساوی داشته باشند، بلکه عدالت به این معنا است که هرکس به مقدار استعداد و قابلیت خود تکلیف شود.

پیامبراسلام که وظیفهٔ هدایت انسانها را به عهده دارد، باید نسبت به یک فرد معمولی از قدرت و نیروی بالاتری برخوردار باشد. مسؤولیتهای خطیری همچون تعلیم و تزکیه، بشارت و انداز، تبیین احکام الهی، روشن کردن مردم و جوامع، آزادکردن آنها از قید و بندها و برقراری عدالت اجتماعی نیازمند شخصیتی ممتاز و برجسته می باشد و یک فرد معمولی هرگز نمی تواند چنین وظایف سنگینی را انجام دهد.

شاید بتوان نام دیگری بر نیروی «عصمت» گذاشت و آن «عقل» است. «عقل» از «عقال» گرفته شده و عقال، همان دهنه ای است که به اسب می زنند و او را مهار می کنند. نیروی «عقل» همان مهار کنندهٔ انسان است.

چه چیزی سبب می شود که مؤمن حرام انجام ندهد؟ آن نیروی عقل است که نفس را مهار می نماید و از حرام نهی می کند. همین نگهداری، جزئی از عصمت است، همین عصمت در وجود مقدس پیامبراکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) وائمهٔ معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین) به صورت کاملتری جلوه می کند و آنها را در بین افراد بشر ممتاز می گرداند.

توجه کنید مطلب خیلی حساس است: آنچه از نیروهای درونی ما همانند عقل، هوش و حافظه کاسته می شود، در اثر بی احتیاطی ها و نافرمانی از دستورات عقل و پیروی از هوای نفس است ولی معصومان (علیهم السلام) با این که نفسشان قوی تر از نفس ماست، با نیروی عقل به آن عقال می زنند، و اختیار را از نفس خود می گیرند و پیش می روند.

(ج) فلسفهٔ بعثت محمدی (صلی الله علیه وآله وسلم)

«... ابتعثه الله اتماماً لامره وعزيمةً علی امضاء حکمه وانفاذاً لمقادیر حتمه؛ خداوند او (پدرم محمد (صلی الله علیه وآله وسلم)) را برانگیخت تا کار پیامبری را با شخص وی

به آخر رسانده، همان حکمی را که از ازل داشته امضا و اجرا کند و برنامه های حتمی خود را که به رشتهٔ محکم تقدیر کشیده بود به انجام برساند.»

حضرت زهرا (علیها السلام) در ادامهٔ خطبهٔ خویش، به بعثت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) اشاره می فرمایند. بیان ایشان متواند اشاره ای به مسألهٔ خاتمیت و تکمیل مواهب الهی از طریق تشریح داشته باشد. مقصود و هدفی که در نهاد و سرشت آدمیان نهفته است، وصول به مقام قرب الهی و حضور در بارگاه ربوبی می باشد. رسیدن انسانها به سعادت ابدی و کمال نهایی متوقف مبتنی بر آن است که خداوند تعلیماتی صحیح و دستوراتی خاص را به وسیلهٔ پیامبران و مربیان کامل در اختیار آنان قرار دهد. البته باید بدانیم همان طور که کمال انسانها تدریجی است، نبوت نیز به تدریج به کمال می رسد و آخرین حلقهٔ زنجیرهٔ نبوت، وجود مقدس و پرفیض حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله وسلم) است که قرآن کریم او را «خاتم النبیین» نامیده است:

«ما كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ ۗ» ؛ محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست ولی فرستادهٔ خدا و خاتم پیامبران است.»

در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) آمده است که فرمودند: «نبوت مثل خانهٔ آباد و کاملی است که جای یک خشت در آن باقی باشد، و من خشت آخرینم.» ۸۶

در این بخش از خطبه، حضرت زهرا (علیها السلام) عباراتی را بیان فرموده اند که محتوایی والا و معنایی عمیق دارد و هدف از خلقت آدم تا انتهای دنیا را می رساند، به طوری که ایشان فلسفهٔ بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را اتمام حکمت الهی در آفرینش دانسته اند.

اگر ما از دیدگاه قرآن به جهان آفرینش نظر کنیم، به هدف خلقت بشر دست می یابیم.

قرآن، خلقت خورشید، ماه، زمین و آنچه در آن است، همه را برای انسان می داند که می فرماید:

«سخرلکم الشمس، سخرلکم القمر.»^{۸۷}

«خلق لکم مافی الارض جمیعاً.»^{۸۸}

در این آیات مبارک، به قدر و عظمت انسان اشاره شده که همه چیز برای اوست. دستگاه عظیم خلقت به خاطر انسان در حرکت است تا وی به آخرین درجات تکامل برسد. امل ممکن است این سؤال در مطرح شود که چند نفر از این انسانها به کمال می رسند و می توانند خود را به ساحل نجات برسانند؟ پاسخ در کلام حضرت روشن است. ایشان می فرمایند: خداوند پیامبر را برانگیخت تا امر خود را تمام نماید. مقصود از امر، همان حکمتی است که خداوند، هستی را برای آن آفرید؛ یعنی رساندن آدمیان به مقام قرب که عالی ترین فلسفه بعثت پیامبران الهی است و خداوند این منبع بی پایان را در اختیار بشر قرار داد اما همه نتوانستند همگام با هدایت انبیا خود را به سر منزل مقصود برسانند بلکه تعداد محدودی به کمال رسیدند که آنان انبیا و اولیایند. بنابراین هرکس از این بزرگواران پیروی نماید، به کمال نهای و هدف خلقت می رسد و کسی که تبعیت نکند، سرانجامش شقاوت و بدبختی است. خداوندی که انسان را خلق نموده، آنچه را که وی در زندگی به آن نیازمند بوده، در خانه جهان برایش قرار داده و سپس راه استفاده از این نعمتها و مواهب تکوینی را با تشریح و با دستورات دین، بیان فرموده و تکمیل کرده است. اگر ما بخواهیم از این نعمتهای بزرگ پروردگار در دنیا بهره مند شویم، بهترین راه این است که به دستور خالق جهان و منعم حقیقی، عمل کنیم.

جهت تقریب به ذهن مثالی ملموس تر می آوریم: هنگامی که شما وسیله ای از بازار می خرید، درون آن دفترچه ای راهنما می بینید که گاهی مصور و حتی ممکن است به چند زبان زنده دنیا نوشته شده باشد تا چگونگی استفاده از این وسیله را به خریدار

آموزش دهد. حال اگر این خریدار، انسانی عاقل و فهمیده و منطقی باشد طبق دستور دفترچه راهنما عمل می کند و دستگاه نیز سالهای سال برای او کار می کند، اما اگر شخصی نادان و خودسر باشد و بگوید که احتیاجی به توضیحات نوشته شده، ندارد و بخواهد با بی اطلاعی از دستگاه استفاده کند بدون شک دچار مشکل می گردد و حتی ممکن است دچار سانحه شود و دستگاه هم خیلی زود از کار بیفتد. ما هم هرگز نمی توانیم ادعا کنیم که برای رسیدن به تکامل (که هدف آفرینش است) نیاز به راهنما نداریم و با اتکا به علم و دانش محدود خود می توانیم از تمام اسرار و عوامل سعادت ابدی آگاه شویم، بلکه به تعلیماتی جامع و کامل نیازمندیم که از طریق وحی و پیامبران الهی برای ما بیان شده است.

خداوند حکیم که از آزمایش انسان هدفی دارد، پیامبر را مبعوث کرد و همراه او قرآن را که بهترین و کامل ترین راهنما برای تمام جهانیان در تمام اعصار است نازل فرمود. قرآن می تواند تمام خواسته های بشر را در همه ابعاد برآورده سازد و او را به سوی مراتب ترقی و کمال معنوی سوق دهد. هم اکنون این کتاب در بزرگترین مراکز تحقیقاتی جهان به عنوان یک منبع علمی بسیار غنی، صددرصد مورد تأیید است و به جرأت می توان گفت موفقیت هایی که دانشمندان در زمینه تحقیقات فضایی و اجرام آسمانی کسب کرده اند مدیون قرآن می باشند؛ اما با کمال تأسف ما را با آن بیگانه کرده، نگذاشتند با معارف الهی آشنا شویم.

البته پس از انقلاب اسلامی ایران به لطف الهی، نسل جوان ما به قرآن روی نموده و قرآن را فرا گرفته است و امروز ما شاهدیم که فقط به خواندن قرآن با صوت و تجوید اکتفا نمی شود؛ بلکه حرکت های ارزشمندی در جهت آشنایی جامعه اسلامی با مفاهیم این کتاب آسمانی صورت می گیرد. امید که مردم مخصوصاً جوانان که آینده ساز فرهنگ قرآنی هستند، هرچه بیشتر با آن انس گرفته و با حقایقش آشنا گردند.

بعثت پیامبرخاتم (صلی الله علیه وآله وسلم) رویداد بی سابقه ای نیست. مراد از «اتمام امر» آن است که نبوت، امتداد رشتهٔ خلافت الهی در روی زمین است که می بایست سیر خود را تمام کند و به مقصود نهایی اش برسد. بر همین منوال در دنبالهٔ نبوت، مسألهٔ ولایت و وصایت قرار دارد که از حضرت علی (علیه السلام) آغاز، و در زمان حضرت مهدی (عجل الله تعالی وفرجه) خاتمه می پذیرد.

افرادی می توانند بارسنگین امامت و رهبری را بر دوش کشند که شایستگی و در نتیجه، نامزدی آنان برای این منصب خطیر، قبل از خلقت موجودات، رقم خورده باشد و اگر کسانی با نیرنگ به چنین مقامی دست یازند، غرض و حکمت خلقت را نقض کرده اند و بی شک ستمکارترین مردم خواهند بود، زیرا آنان با به دست گرفتن امر خلافت، حرکت صحیح و موزون خلقت را به هم زده اند، گرچه مزورانه برای تحکیم جایگاه خود، از روی مجامله، و تعارف تقاضای استعفا و پوزش نیز نموده باشند.^{۸۹} اما هیئات! این لغزش هرگز پوزش پذیر نیست.

(د) جامعه عرب در عصر بعثت

«فرأی الامم فرقا فی ادیانها، عکفاً علی نیرانها، وعبادة لِآوثانها مُنكرةً لله مع عرفانها ؛ هنگامی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) مبعوث شد امت ها را مشاهده کرد که مذاهب پراکنده ای را برگزیده اند. گروهی بر گرد آتش طواف می کنند و گروهی در برابر بت ها سر تعظیم فرود آورده و با اینکه با قلب خود خدا را شناخته اند، او را انکار می کنند.»

فاطمه زهرا (علیها السلام) در ادامهٔ خطبهٔ خود، به ترسیم چهرهٔ زشت جاهلیت در عصر بعثت پرداخته است؛ عصری که شاهد قدرتهای عظیم مذاهب بزرگ، اما متزلزل و گرفتار خرافات و کج فکری ها بود.

قرآن از این همه نابسامانی ها به «ضلال مبین» تعبیر کرده است.

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»^{۹۰}؛ اوست آن کس که در میان بی سوادان فرستاده ای از خودشان برانگیخت تا آیاتش را برآنان بخواند؛ پاکشان گرداند و کتاب و حکمت را به ایشان بیاموزد و (آنان) قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.»

نکته مهم این است که در سخنان حضرت آنچه در باب جاهلیت عصر بعثت بدان پرداخته شده، اختصاص به سرزمین عربستان ندارد بلکه این نابسامانی جهانی است؛ یعنی شامل عربستان، ایران، امپراتوری روم شرقی و ملت‌های دیگری نیز بوده که تاریخ، انحطاط و تباهی آن‌ها را در زمینه‌های گوناگون حکمت، اخلاق، فرهنگ، دین و تعصب‌های قومی و قبیله‌ای ثبت کرده است. سخنان امیرالمومنین (علیه السلام) در نهج البلاغه وضع اسف‌بار اینان را چنین به تصویر می‌کشد:

«واهل الارض يومئذ ملل متفرقة واهواء منتشرة وطرائق متشتتة، بين مشية لله بخلقه أو ملجئ في اسمه أو مشير إلى غيره فهداهم به من الضلالة وانقذهم بمكانه من الجهالة»^{۹۱}؛ روزگاری که مردم روی زمین دارای مذاهب پراکنده، خواسته‌های گوناگون و روش‌های متفاوت بودند؛ عده‌ای خدا را به پدیده‌ها تشبیه می‌کردند، گروهی نام‌های ارزشمند خدا را انکار می‌نمودند، و آن‌ها را به بت‌ها نسبت می‌دادند و برخی نیز به غیر خدا اشاره می‌کردند؛ پس خدای سبحان، مردم را بوسیله پیامبر از گمراهی نجات داد، هدایت کرد و از جهالت‌رهای بی‌بخشید.»

بنابراین، می‌توان دریافت که ذات اقدس احدیت چه نعمت بزرگی را به مردم عنایت کرد و آن‌ها را از آن تشتت و اختلاف افکار و آدم‌کشیه‌ها نجات داد.

فاطمه (علیها السلام) در باب جاهلیت مهم‌ترین دردها و نابسامانی‌ها را یادآوری کرده است که عبارت است از:

(۱) تفرقه و آشفتگی دینی: دین در سراسر تاریخ بشر از زمینه واحدی برخوردار بوده است و یک حقیقت را که همان اعتقاد به خدا و معاد می‌باشد به انسانها ابلاغ

کرده؛ اما انحرافات مردم در طول تاریخ و پیدایش دین های ساختگی بر اثر خودخواهی ها و سودجویی های برخی، و پیروی توده های ناآگاه از آنان بوده است. قرآن می فرماید:

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ^{۹۲}؛ درحقیقت دین نزد خدا اسلام است و اهل کتاب با هم اختلاف نکردند مگر پس از آن که علم برای آنها حاصل شد؛ بر اثر سابقه حسدی که میان آنها وجود داشت.»

(۲) احترام آتش و ملازم بودن آن: از این تعبیر حضرت زهرا (علیها السلام) برمی آید که عرب روزگار بعثت، آتش را نمی پرستیدند بلکه آن را شایسته احترام و تکریم می دانستند.

(۳) بت پرستی: دین رایج عرب بود و به صورت های گوناگونی در بین آنها رواج داشت تا آنجا که بت‌هایی را به شکل حیوان و گیاه و انسان می ساختند و می پرستیدند.

(۴) انکار خداوند: نابسامانی دیگر این ها این بود که خدای خود را که به خوبی می شناختند انکار می کردند. سخن حضرت، اشاره به فطرت پاک خداپرستی در وجود آدمی دارد. با توجه به اینکه فطرت انسانها خداجوست و این خداجویی در سرشت و نهان همه ریشه دارد، می بینیم که آنها بت ها را می پرستیدند. قرآن کریم باور فطری آدمیان را چنین بیان می کند:

«وَلَكِنَّ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ^{۹۳}؛ اگر از آنها بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است، مسلماً خواهند گفت: الله.»

و در سوره نمل علت انکارایشان را نیز آورده است:

«وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ^{۹۴}؛ با آنکه دل‌هایشان به آیات حق یقین داشت، از روی ظلم و تکبر آن را انکار می کردند.»

پس عبادت های باطل، همه تحمیل بر فطرت است. درحالی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرمایند:

كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلٰى الْفِطْرَةِ ٩٥

و قرآن کریم می فرماید:

«فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ٩٦؛ با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است؛ آفرینش خداوند، تغییرپذیر نیست.»

از مطالبی که اشاره شد این نتیجه را می گیریم که تحمیل بر فطرت، صورتهای گوناگونی دارد؛ گاهی تربیت غلط پدر و مادر و گاهی تأثیرات اجتماعی می تواند پرده های ضخیمی بر روی آن بکشد، اما زمانی که فرد دچار گرفتاری و حادثه تکان دهنده ای شد، پرده ها کنار می رود و انسان صفا و نور فطرت را در خویش احساس می کند، چنانکه قرآن کریم به همین مطلب اشاره می فرماید:

«قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ* بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَتَنْسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ ٩٧؛ مرا آگاه کنید! اگر همچون امتهای پیشین دچار عذاب الهی شوید و یا روز قیامت سر رسد آیا غیر از خدا را می خوانید و آن خدایان قبلی را که شریک قرارداده بودید فراموش می کنید؟»

توجه داشته باشید وقتی که انسان با گرفتاری، مواجه و دستش از همه جا قطع می گردد، در آن حالت اضطرار، ناخودآگاه متوجه خدای سبحان می شود و آن گاه فطرت است که جرقه می زند و نور و صفا می دهد. بر اثر این جرقه، پرده های ضخیمی که به خاطر تقلید، هواپرستی، لجبازی، عناد و دشمنی روی آن کشیده شده است به کنار می رود و ناگاه قلب بیدار و متوجه می شود؛ لذا وقتی از علی (علیه السلام) سؤال می شود خدا کیست؟ می فرمایند: آن کسی است که تمام مخلوقات هنگامی که درمانده و مضطر می شوند متوجه او می گردند.^{۹۸}

روایتی از امام باقر(علیه السلام) داریم دربارهٔ گفتگویی که حضرت موسی (علیه السلام) با خدا داشته اند. ایشان می فرمایند:

«مکتوب فی التوارة التی لم تغیرآنّ موسی علیه السلام سأل ربّه فقال: یارب اقرب انت منی فاناجیک ام بعید فانادیک؟ فوحی الله عزوجل الیه: یا موسی انا جلیس من ذکرنی... ۹۹؛ امام باقر(علیه السلام) می فرمایند: در توراتی که تحریف نشده، آمده است که موسی (علیه السلام) از خدا سؤال کرد: « پروردگارا آیا به من نزدیکی که با تو آهسته راز گویم یا از من دوری تا فریادت زنم؟» خدای عزوجل به او وحی فرمود: ای موسی من همنشین کسی هستم که مرا یاد کند.»

جستجوی زیاد لازم نیست؛ چراکه روایت شده:

«قلب المؤمن عرش الرحمن. ۱۰۰»

اما دریغ! ما این قلب را کاروان سرایی قرار داده ایم که همه چیز در آن جای دارد: خانه، فرزند، پست، مقام، مال و... در حالی که دل باید محصور شود و آن وقت است که نور الهی متجلی می گردد، چنان که امام رضا(علیه السلام) در حدیث قدسی می فرمایند:

«کلمة لاله إلاّ الله حصنی ؛ کلمه «لاله الاالله» حصار محکم من است.»

البته زمانی حصار الهی اطراف قلب را می گیرد و به بیگانه اجازه ورود نمی دهد که ما این کلمه را سر حقیقت بگویم و جز خدا معبودی نگیریم. امام صادق (علیه السلام) می فرمایند:

«القلب حرم الله فلا تسکن حرم الله غیرالله ۱۰۱ ؛ قلب حرم خداست؛ در حرم خدا دیگری را جای ندهید.»

ه) برکات وجودی پیامبر(صلی الله علیه و آله وسلم)

«فانارالله بابى محمد(صلى الله عليه وآله وسلم) ظلمها و كَشَفَ عَنِ الْقُلُوبِ بُهْمَهَا و جَلَّى عَنِ الْإِبْصَارِ غُمَّهَا ؛ خداوند به نور محمد(صلى الله عليه وآله وسلم) ظلمت ها را برچید، پرده های تیرگی را از قلب ها زدود و ابرهای تیره و تار را از مقابل چشمها برطرف ساخت.»

حضرت در قسمتهای گذشته خطبه خویش، وضع زنان را در دوره جاهلیت قبل از بعثت و نیز موقعیت امم گذشته و گرفتاریهای آن زمان را بیان فرمودند. در ادامه سخنان خویش به برکات وجود پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله وسلم) اشاره می فرمایند و بیان می کنند که خداوند متعال ابرهای تیره ظلمت را به وسیله پیامبر برطرف کرد، از دل ها ابهام را زدود و خواب غفلت را از دیدگان برد و آنان را که بیراهه می رفتند به راه آورد، کور دل ها را به داوری بصیرت و بینش درمان کرد و راه درست زندگی را فراروی آنان قرار داد. قرآن نیز می فرماید:

«يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ ۗ (پیامبر) از دوش آنان قید و بندهایی را که بر ایشان بوده است برمی دارد.»

می بینیم که بانوی اسلام، مردم را به یاد زمان جاهلیت انداخته اند و گرفتاری ها، ظلمت ها و مبهمات ن روزگار را بیان کرده اند. ایان با بیان این مطلب، به یکی از امتیازات بارز مکتب وحی در مقایسه با دیگر مکاتب اشاره می کند. به گونه ای که در این مکتب، هیچ گونه ابهام و سرگردانی وجود ندارد، نسبت به تمام ابعاد وجودی انسان و همه غرایز و عواطف و آرمان هایش توجه شده و برای رسیدن وی به هدف نهایی خلقت، برنامه ای منظم و منسجم پیش بینی گردیده است. سرانجام نیز با قاطعیت تضمین می کند که اگر انسان ها از برنامه های الهی در زندگی خود پیروی نمایند، هیچ گونه بیم و اندوهی نمی تواند در آنها راه یابد و تا ابد قرین سعادت خواهند بود. قرآن می فرماید:

«فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» ۱۰۳؛ آنان که هدایت‌م را پیروی کنند بر ایشان بیمی نیست و غمگین نخواهند شد.»

«حزن» به معنای غم و اندوه نسبت به گذشته و «خوف» به معنای ترس از آینده است؛ یعنی انسان یا به دلیل از دست دادن چیزی که برایش ارزشمند بوده است محزون می‌شود (مثل عمر، مال و یا فرزند و عزیزی که از دست رفته است) و یا به خاطر عاقبت و آینده دنیا و آخرتش بترسد.

قرآن این وعده را به مؤمنان داده است که اگر کاملاً و در تمام امور زندگی از دستورات الهی پیروی کنند، خوف و حزن از آنها برداشته خواهد شد، زیرا ترس برای کسی است که در بیراهه و تاریکی قدم برمی‌دارد و گاه گرفتار درندگان و گزندگانی هم می‌شود و یا در چاه و چاله ای فرو می‌افتد، اما کسی که جاده مستقیم را طی می‌کند، راهنمای خوبی هم دارد و طبق دستورات عمل می‌کند و دیگر از آینده هراسی به دل راه نمی‌دهد.

البته خوف از خداوند ممدوح و ستوده است، زیرا ذات اقدس پروردگار در سوره نازعات می‌فرماید:

«وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ» ۱۰۴؛ و اما کسی که از ایستادن در برابر پروردگارش هراسید، و نفس (خود) را از هوس بازداشت. پس جایگاه او همان بهشت است.»

علی (علیه السلام) فرق بین خوف از خدا و غیرخدا را چنین بیان می‌فرماید:

«إذا خفت الخالق فررت إليه وإذا خفت المخلوق فررت منه» ۱۰۵؛ اگر از خدا بترسی فاصله ات را با او کم می‌کنی و خود را به او نزدیک می‌سازی، ولی اگر از غیر خدا ترسیدی از آن فاصله می‌گیری و پا به فرار می‌گذاری!»

«خشیت»، مرحله ای فراتر از «خوف» است و به «ترس توأم با تعظیم و احترام» گفته می‌شود. قرآن در این باره می‌فرماید:

«إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ ۖ ۱۰۶» ؛ از بندگان خدا تنها دانایانند که از او می ترسند.»

خشیت، از آن روست که مبادا در وظایف کوتاهی کرده و آن طور که باید حق بندگی را انجام نداده و معرفت نداشته باشیم؛ چنان که در لسان اولیاء الله آمده است:

«ما عرفناك حق معرفتك ۱۰۷»

باری حضرت زهرا (علیها السلام) می فرمایند: خداوند به وسیله پیامبر، نقاط مبهمی را که در قلوب مردم آن زمان وجود داشت، روشن ساخت. اگر کسانی درباره مسائلی مانند مرگ و زندگی، مبدأ خلقت، جهان آفرینش و کیفیت حشر و... پرسشی داشتند، پیامبر به تمامی این سؤالات پاسخ دادند، ابهامات آنان را برطرف نمودند و مردم را از آن تحیری که داشتند بیرون آوردند؛ یعنی از چشم هایشان (چشم دل آنان) پوششها را کنار زدند و آنها توانستند در مسیر حق و عدالت و انسانیت قرار گیرند و از توحش و جاهلیت دست بردارند چراکه بشر عاقل و متفکر نمی تواند در برابر سؤالات و ابهاماتی که در درونش مطرح است بی تفاوت بماند و مرتب از خودش می پرسد که از کجا آمده؟ چرا آمده؟ کارش در این جهان چیست و به کجا منتهی می شود؟ و به راستی جز انبیا کیست که به تمام این پرسشها جواب قطعی دهد؟ بشر در مقابل هشدار انبیا دو راه بیشتر ندارد؛ یا باید همه چیز را انکار کند که این محال است زیراچه کسی می تواند آمدن انبیا را منکر شود؟ حتی کسانی که به دروغ ادعای پیامبری داشتند از صداقت انبیا صادق استفاده می کردند.

پس راه دیگر، اعتقاد و یقین به آمدن انبیا و در نتیجه، تحصیل و تأمین دنیا و آخرت است، همان گونه که پیامبران می گویند. قرآن می فرماید:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ۗ ۱۰۸»؛ مراد از عبادت، اطاعت بدون چون و چرا از تمام دستورات الهی و پیاده نمودن برنامه خدایی در تمام شئون زندگی است. این

تنها طریق تحصیل سعادت دنیا و آخرت است که انسان را به آن هدف خلقت و نهایت کمال، سوق می دهد.

(و قیام پیامبر(صلی الله علیه و آله وسلم) برای هدایت انسانها

«قالت علیها السلام: ... و قام فی الناس بالهدایة فانقذهم من الغوایة وبصرهم من العمایة وهداهم الی الدین القویم و دعاهم الی الطریق المستقیم؛ پیامبر(صلی الله علیه و آله وسلم) برای هدایت در میان مردم به پاخاست، آنان را از گمراهی نجات داد، از کوری و کوردلی رهانید، به سوی دین استوارالهی رهنمون شد و همه را به راه راست فراخواند.»

نبی اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) در راه هدایت انسانها از هیچ چیز فروگذار نفرمود. سختیها و شدائد را به جان خرید و از مقامات و زخارف دنیوی چشم پوشید تا انسانها را از آن ضلالت و گمراهی که در آن غوطه ور بودند، نجات بخشد و به راه راست هدایت کند.

تعبیرهایی که فاطمه (علیها السلام) در مسجد، هنگام برشمردن ویژگی های پیام پدرش بر زبان جاری ساخته، گویا همان آیاتی است که محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) در ابلاغ رسالت خود بر مردم تلاوت می فرمود:

«وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ۚ وَ بَدَانِيذِ هَذِهِ سَبِيلِي أَلَسْتُ بِرَسُولِ اللَّهِ؟»
بدانید این است راه راست من؛ پس از آن پیروی کنید و از راههای دیگر که شما را از راه او پراکنده می کند، پیروی نکنید.»

این آیات هنگامی نازل می شد که مردم در معنای دین حیران و در آن اختلاف و تفرقه ایجاد کرده بودند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) آنها را به سوی دین هدایت کرد تا موجب قوام و بقایشان گردد. قهراً چنین دینی باید دارای دستوراتی محکم و

قوی باشد تا بتواند جامعه ای منحط را نجات دهد و مردم را از ضلالت به راه مستقیم هدایت نماید.

به راستی اگر ما مسلمانان معنای اسلام را بدانیم و روح و حقیقت آن را دریابیم، اگر با رفتارهای ناپسند خود، برچهره نورانی آن غبار ننشانیم و مانع دیدن این گوهر ناب نشویم، همه انسانها بر مبنای فطرت پاک خود در مقابل این دین سرتسلیم فرود خواهند آورد.

(ن مصیبت رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم))

«ثم قبضه الله اليه قبض رافة و اختيار و رغبة و ايثار، فمحمد(صلى الله عليه وآله وسلم) من تعب هذه الدار فى راحة قد حُفَّ بالملائكة الابرار و رضوان الرب الغفار و مجاورة الملك الجبار، صلى الله على ابي نبيه و امينه و خيرته من الخلق وصفيه و السلام عليه و رحمة الله و بركاته؛ در ادامه خطبه خود، به رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) اشاره می کنند و می فرمایند: «پس خداوند، او (پیامبر) را با نهایت محبت، به اختیار خود و از روی رغبت و ایثار قبض روح کرد. سرانجام او از رنج این جهان آسوده شد و هم اکنون در میان فرشتگان و خشنودی پروردگار غفار و در جوار قرب خداوند جبار قرار دارد. درود خدا بر پدرم پیامبر(صلی الله علیه و آله وسلم) امین وحی و برگزیده و پسندیده او از میان خلایق و سلام و رحمت و برکات خداوند بر او باد.»

انسانها در برخورد با حادثه مرگ چند گروهند: عده ای همان طور که مبدأ را قبول ندارند زندگی پس از مرگ را هم باور نمی کنند و مرگ را پایان تمام ابعاد وجودی خود می دانند لذا بسیار از آن می ترسند. گروهی دیگر نیز با این که پیرو ادیان الهی اند، به جهان آخرت با دودلی می نگرند؛ اینها هم حتی از شنیدن نام مرگ و فکر کردن درباره آن، هراس دارند. قرآن می فرماید:

«قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مَلَأَقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ ۝۱۱۰»

بگو: آن مرگ که از آن می گریزید قطعاً به سراغ شما می آید. آن گاه به سوی دانای نهان و آشکار بازگردانیده خواهید شد.»

گروه سوم، مؤمنانی اند که فکر آخرت همیشه ذهن آنها را به خود مشغول کرده است و هیچ گاه مرگ و زندگی پس از آن را از یاد نمی برند؛ بلکه به تعبیر مولاعلی (علیه السلام):

«لايرضون من اعمالهم القليل ولايستكثرون الكثير فهم لانفسهم متهمون و من اعمالهم مشفقون ۱۱۱؛ از اعمال اندک خود خشنود نیستند و اعمال زیاد خود را بسیار نمی شمارند. نفس خود را متهم می کنند و از کردار خود ترسناکند.»

گروه چهارم، کسانی اند که باگشاده رویی به استقبال مرگ می روند زیرا مرگ برای این گروه میعادگاه دیدار با محبوب است؛ محبوبی که در طول زندگی با عشق به او هرگونه رنج و زحمت را به جان خریده اند، چنان که حضرت علی (علیه السلام) فرمود:

«والله لابن ابي طالب انس بالموت من الطفل بئدي امه ۱۱۲؛ سوگند به خدا، انس و علاقه فرزند ابي طالب به مرگ در راه خدا از علاقه طفل به پستان مادر بیشتر است.»

مرگ برای اشخاص معمولی سخت است، زیرا تمایل به زندگی مادی، این افراد را گرفتار کرده است و زندگی دنیوی چنان در نظرشان جلوه گری می کند که نه تنها کوتاهی و پستی دنیا را نمی فهمند بلکه به یقین، برتری جهان آخرت را نیز درک نمی کنند، لذا جدایی از این دنیا برای آنها ناملایم و دشوار است و با اجبار این سرای مادی را ترک می کنند. در صورتی که اولیاءالله حالی این گونه دارند:

مرغ باغ ملکوتم نیم ازعالم خاک چند روزی قفسی ساخته اندر بدنم

خرم آن دم که ازاین منزل ویران بروم به هوای سرکوبش پر و بالی بزرم

اینان گرفتار قفس بدن نیستند که عالم ملکوت را فراموش کنند و در گرداب مادیت دنیا فرو نرفته اند که جان دادن و دست کشیدن و رفتن از دنیا برایشان سخت باشد.

پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) که آشنا به ماهیت دنیا و آگاه به عظمت و زیبایی جهان آخرت بودند، صعود به عالم بالا را به اختیار و میل و رغبت، استقبال نمودند به ندای «یا ایته‌ا النفس المطمئنة»^{۱۱۲*} ارجعی الی ربک راضیة مرضیة» با اشتیاق کامل لبیک گفتند و به اختیار خود قبض روح شدند. در روایات هم نقل شده که عزرائیل هنگام گرفتن جان افراد از هیچ کس اذن نمی گیرد اما نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) را با اجازه خودشان قبض روح نموده است. پیامبر با رغبت و از خود گذشتگی رضایت دادند که از این عالم بروند و این طور نبود که ناراحت شوند و از خدا بخواهند که باز هم در دنیا زندگی کنند. ایشان پس از ادای رسالت و مسؤولیت خود به سوی کوی دوست پر کشیدند و در میان فرشتگان والا مقام در جوار قرب حق جای گرفتند.

رحلت نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در حقیقت پایان رنج ها و سختی های ایشان بود. اینک در عالم ملکوت ملائکه نیک سرشت اطراف حضرتش را گرفته اند و آن بزرگوار مشمول رحمت پروردگار غفار و در مجاورت حق تعالی به سر می برند.

فصل دوم

عترت و قرآن، حافظان دین

«... ثم التفتت إلى اهل المجلس وقالت: انتم عباد الله نُصِبُ امره و نهيه و حَمَلَة دينه و وحيه، و أَمَنَاءُ الله على انفسكم و بلغاؤه إلى الامم، زَعِيمٌ حَقٌّ لَهُ فيكم وَعَهْدٌ قَدَمَهُ اليكم و بقیة استخلفها عليكم؛ و كتابُ الله النَّاطِقُ و القرآنُ الصَّادِقُ و النُّورُ السَّاطِعُ و الضیاء اللّامع بینة بصائره، منكشفة سرائره، مُتَجَلِّية ظواهره، مُغْتَبَطَة به اشیاعه، قَائِدٌ الى الرِّضوانِ اتِّباعه، مُؤَدِّ الى النَّجاةِ استماعه، به تنالُ حُجَجُ الله المُنَوَّرَة وَعَزَائِمُهُ المُفَسَّرَة و مَحَارِمُهُ المَحَذَرَة و بِنَائِهِ الجَالِيَة و بَرَاهِنِيهِ الكَافِيَة و قِصَائِلُهُ المَندُوبَة و رُخَصُهُ المَوْهُوبَة و شَرَائِعُهُ المَكْتُوبَة ؛ شما ای بندگان خدا که پرچمداران امر و نهی او و حاملان دین و وحی و امانتداران حق و رسانندگان آن به خلقید! بدانید که امام به حق، در میان شماست و اطاعت او پیمانی است که قبلاً از شما گرفته اند و پس از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) جانشینی است که برای شما باقی مانده است. کتاب ناطق خدا با ما اهل بیت است؛ قرآن راستگو، نور فروزان و شعاع درخشان که بیان و استدلال های آن روشن، و اسرار و باطنش آشکار است؛ ظاهر آن جلوه گر و پیروانش زبانزد جهانیانند. پیروی قرآن، انسان را به بهشت می کشاند و شنیدن فرمانبری از آن به نجات، می انجامد. به وسیله قرآن است که به حجت های نورانی خدا، به واجبات تفسیر شده، به محرمات نهی شده، به استدلال های جلوه گر، به براهین کامل هدایتگر، به فضائل پسندیده، به مستحبات بخشوده و به قوانین و آیین واجب شده پروردگار، می توان راه یافت.»

الف) هشدار به مخاطبان و یادآوری موقعیت آن

حضرت زهرا (علیها السلام) بعد از بیان مقدمات گذشته و پیش از پرداختن به استیضاح خلیفه، با خطاب به مهاجران و انصار ظاهراً آنان را سرزنش می کنند. ایشان در این دادگاه تاریخی با توجیه افکار عمومی، حق خود را که به آن ستم گشته است، بیان می فرمایند و مسلمانان را از خطری درونی و روند قهقرایی تهدید کننده، هشدار می دهند؛ آفتی که جامعه نوپای اسلامی را پس از رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) تهدید می کرد، انحراف از مسیری بود که آن حضرت برای مسلمانان ترسیم کرده بودند؛ همچنان که خداوند پس از جریان غدیر، مسلمانان را از این خطرهای درونی آگاه می کند و می فرماید:

«... الْيَوْمَ يُنَسَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا ۚ ۱۱۴؛ امروز کسانی که کافر شدند از کارشکنی در دین شما نومید گردیدند؛ پس از ایشان نترسید و از من بترسید. امروز دینتان را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گرداندم اسلام را برایتان به عنوان آیین برگزیدم.»

آنچه سزاوار خوف و هراس است هواهای نفسانی، هوس های شیطانی و مقام خواهی ها است؛ چون اینهاست که مسلمانان را از صراط مستقیم منحرف می گرداند و براساس سنت ثابت الهی زمینه شکست و سقوط جامعه اسلامی را فراهم می آورد. قرآن می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۚ ۱۱۵؛ ای کسانی که ایمان آورده اید به خودتان پردازید. هرگاه شما هدایت یافتید، آن کس که گمراه شده است به شما زیانی نمی رساند. بازگشت همه شما به سوی خداست؛ پس شما را از آنچه انجام می دادید، آگاه خواهد کرد.»

مهم ترین انگیزه حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام)، آگاهی دادن به افکار عمومی است تا به آنها بفهماند که انسانها در برابر سرنوشت خود و جامعه ای که در آن زندگی می کنند مسئولند و انحطاط هر قومی به دست خودش می باشد:

«... إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا يَفْعَلُ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ...»^{۱۱۶}؛ در حقیقت، خداوند حال قومی را تغییر نمی دهد تا وقتی که آنان حال خود را تغییر دهند.»

ب) بندگی خدا و مسئولیت سنگین مسلمانی

«... انتم عبادَ الله نصب امره و نهیه»

عبودیت، بالاترین شأن از شؤون انسانیت است که خداوند سبحان پیامبران خود را در قرآن بدان توصیف کرده است. هرگاه توصیه ای اخلاقی و اجتماعی و رهنمودی سازنده، تأکید گردد، در آن بر پرستش خداوند تکیه شده و انسان را به عنوان بنده، خطاب می کند، چون بندگی خدا، زمینه پذیرش پندهای سازنده و مسئولیت های مهم اجتماعی و در خدمت مردم بودن است. بندگی یعنی آزاد شدن از زندان تخیلات و آرزوهای بی اساس و رهایی از اسارت رسوم و سنتهای غلط.

حضرت زهرا (علیها السلام) خطاب به کسانی که ادعای بندگی خدا را می کردند فرمودند: «آیا بنده خدایید و احساس تکلیف نمی کنید؟ آیا نمی دانید که از مسیر صحیح منحرف شده اید و به بیراهه گام می نهید؟ بندگان خدا! شما مورد امر و نهی خدایید.»

«نُصِبَ» در کلام حضرت، به چیزی می گویند که در مکانی نصب کنند. مثلاً به پرچم و علامت یا تابلوهایی که در جاده ها برای اعلام می گذارند «نصب» گفته می شود و منظور حضرت از این که می فرمایند: شما نصب امر و نهی خدایید، این است که شما برای امر و نهی خدا، محورید.

مسئولیت سنگین مسلمانان در ابلاغ رسالت و گسترش اسلام در جهان مورد توجه حضرت زهرا (علیها السلام) است. ایشان پاسداری از قوانین و ارزش های اسلامی را امری مهم دانسته اند که اگر مردم آن رابه دست فراموشی بسپارند، باید منتظر مجازات و کیفر الهی و دوری از رحمت بی پایانش باشند و این وظیفه ای است که باید در همه زمانها انجام شود؛ پس وظیفه یکایک ماست که از قوانین و ارزشهای دینی و اسلامی پاسداری کنیم واین حراست و پاسداری باید به انواع مختلف باشد؛ نه تنها به گفتار یا نوشتار؛ بلکه مهمتر از همه باید آن را با عمل خود به اثبات برسانیم و شاکر این نعمت بزرگ خدادادی باشیم. این پاسداری تنها وظیفه قشری خاص نیست بلکه همه بندگان خدا در این کار مهم سهیم و شریکند. برای ادای این رسالت، قبل از هر چیز باید، شناختمان نسبت به تمام ابعاد دین کامل باشد که اگر با شناخت حرکت نکنیم باکمال تأسف نه تنها پاسداری نکرده ایم، بلکه ارزشهای پوچ و بیهوده را جایگزین فرهنگ اسلامی نموده ایم. متأسفانه در زندگی بعضی از افراد که خود را به اسلام و اهل بیت (علیهم السلام) متصل می کنند، مسائل ضد ارزشی مشاهده می شود؛ نظیر تشریفات مجالس... اگرخواهیم ارزشها حفظ شود، باید تأسی به حضرت زهرا (علیها السلام) کنیم. نمی گوئیم همه ظروف گلی بخرند اما اگر در زندگی به ضروریات اکتفا شود هم از اسراف و هم از معصیت هایی که در پی دارد جلوگیری کرده ایم. اینجاست که ارزش های اسلام را احیا کرده و دختر پیامبر را برای خود الگو قرار داده ایم. باید محاسبه کنیم که در زندگی های امروزی کدامیک از رفتارها مطابق با معیارهای اسلامی است؟ تربیت فرزندان؟ معاشرت ها؟ انتخاب رشته های تحصیلی؟ کمک به مردم و دستگیری از محرومان یا نحوه تقبل مسئولیت های فرهنگی و اجتماعی؟...

عزیزان من! یک وقت تصور نشود همین اندازه کافی است که ما بنشینیم و فرمایشات حضرت زهرا (علیها السلام) را بگوئیم و بنویسیم و بعد هم به دست فراموشی

بسپاریم! این بیانات گهربار برای ما پیام است. باید دید چطور از آن استفاده می کنیم و تا چه اندازه در معرض عمل قرار می دهیم. ما که ادعای محبت و دوستی آن بزرگوار و امید شفاعت از حضرتش را داریم، چقدر مطیع اوامر و نواهی ایشان هستیم و چه اندازه هشدارهایشان را آویزه گوشمان می کنیم؟ خطاب فاطمه (علیها السلام) به همه مسلمین بوده است بخصوص آنان که در مسجد حضور داشته اند و فرمایشاتشان واقعاً تکان دهنده است.

ج) حاملان و امانتداران دین

«... و حملة دینه و وحیه»

«حملة» سخنان حضرت زهرا (علیها السلام)، جمع «حامل» است به معنای کسی که است که بار تکلیف دینی را بر دوش می کشد و مقصود از دین، دستورها و وظایفی است که بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نازل شده و دارای سه بخش «عقاید، وظایف اخلاقی و تکالیف عملی» است و مراد از وحی در سخن ایشان، همان قرآن کریم می باشد.

فاطمه (علیها السلام) می فرماید: خدای سبحان امانت تکلیف را بر دوشتان نهاده و فرمانهای حلال و حرام خود را متوجه شما کرده است؛ مطیع و فرمانبردار خدا باشید.

«... و اماناء الله علی انفسکم و بلغائهُ الی الامم»

خدا شما را امین بر خودتان قرار داده است (یعنی به خودتان خیانت نکنید). شما باید که باید دین خود را به امتهای دیگر برسانید. در این جمله حضرت دو احتمال وجود دارد: الف) مراد از انفس، در جمله (و اماناء الله علی انفسکم) افراد جامعه اسلامی می باشد، چون در اسلام مؤمنان و مسلمانان اعضا و اندام یک پیکرند و باید امانتدار هم باشند. در این صورت «امناء الله علی انفسکم» یعنی شما مورد اطمینان یکدیگر می باشید.

ب) احتمال دیگر این است که تمام اعضا و جوارح شما مأموران پروردگار و اماناتی در دست شماست. اگر درباره همه مردم خدعه به کار ببرید، خودتان را نمی توانید فریب دهید. چنان که علی (علیه السلام) می فرمایند:

«اعلموا عبادالله أنّ علیکم رسداً من انفسکم و عیوناً من جوارحکم»^{۱۱۷} ؛ ای بندگان خدا! بدانید که از شما نگاهبانانی برایتان گماشته اند و دیده بانهایی از پیکرتان برگزیده اند.»

به عبارت دیگر، باید از سرمایه هایی که خدا در اختیارتان قرار داده بهره گیری صحیح نمایید و اعضا و جوارح خود را از گناه حفظ کنید و به این امانت های الهی خیانت نورزید که این مأموران در روز قیامت برعلیه شما گواهی خواهند داد. قرآن می فرماید:

«الیوم نختیم علی آفواھیم وتکلمنا ایدیھم وتشهد ارجلھم بما کانوا یکسیبون»^{۱۱۸} ؛ امروز بر دهانهای آنان مهر می نهیم، دستهایشان با ما سخن می گویند و پاهایشان بدانچه فراهم می ساختند، گواهی می دهند.»

شما نمی توانید اعمال خود را از اعضا و جوارح و حتی از پوست و گوشت بدن خود پنهان کنید، همه این ها گواهی می دهند به طوری که بعضی افراد در قیامت می گویند چرا علیه ما شهادت دادید؟ و جواب شنیده می شود:

«قَالُوا أَنْطَقَنَا اللهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ»^{۱۱۹} ؛ می گویند: همان خدایی که هر چیزی را به زبان درآورده، ما را گویا گردانیده است.»

دراین جاست که انسان دیگر جوابی ندارد چون می داند چه کرده و نسبت به خودش بیناست. باری، نکته مهم گستردگی و وسعت کلام حضرت است که همه امانت ها را شامل می شود: توحید، نبوت، معارف الهی، اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم)، قرآن کریم و... در یک کلمه، اسلام بزرگترین امانتی است که مسلمانان جداً باید در حفظ و نگهداری آن بکوشند. خداوند متعال می فرماید:

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ وَ تَخُونُوا ءَمَانَتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» ۱۲۰ ؛ ای کسانی که ایمان آورده اید نسبت به خدا و پیامبر او خائن نباشید و نیز در امانتهای خود خیانت نورزید و خود می دانید (که نباید خیانت کرد).

«... و بلغائه الی الامم،»

بانوی بزرگوار اسلام در ادامه خطبه، بیان می فرمایند که پیامبراکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) دین اسلام را برای تمام عالم آورده است؛ لذا اصحاب حضرت باید رساننده این دین به امت های دیگر باشند. در حقیقت شما مسلمین باید الگوی اسلام و عدالت باشید تا ملت های دیگری شما تاسی نمایند و راه حق را برگزینند. اگر در آغاز اسلام راه را عوض کردید و از مسیر اصلی منحرف شدید، دیگران چگونه باید از شما پیروی کنند و چگونه می خواهید دینتان را به دیگر نقاط عالم صادر کنید؟ پس از امانت خدا خوب نگهداری باید کرد یا بیش از دیگران به آن عمل نمود تا بتوان آن را بی کم و کاست و تغییر و تبدیل به آیندگان سپرد. هرکس نسبت به دین خیانت کند یا در حفظ و نگهداری آن تسامح و کوتاهی کند و در تمام ابعاد به آن پایبند نباشد، در پیشگاه خداوند نسبت به حقوق همه انسانها مسؤول است.

حضرت در ادامه سخن خویش با لحنی سرزنش آمیز می گویند:

«...زعیمٌ حقّ له فیکم ؛ پاسدارحقوق الهی و رهبر حق در بین شماست.»

که کنایه از غضب خلافت علوی است. حضرت می خواهند چنین بیان فرمایند که شما خودتان راهادیان دین و امین وحی می دانید ولی واقعیتش این است که چنین نیستید. شما که دین خدا را عوض کردید و در مسیری دیگر خطبه قرار دادید، شایستگی آن را ندارید که امین وحی باشید! شاید از همین روست که در بعضی از نسخ دیگر این جمله آمده است: «زعیم حق له فیکم ؛ شما گمان می کنید این مقام ها حق شماست.»

این سخنان حضرت فاطمه (علیها السلام) مقدمه ای برای کلام بعدشان، چون بانوی اسلام، مهاجرین و انصار را مورد خطاب قرار می دهند و می گویند که آنها باید علاوه بر آشنایی با قوانین و احکام اسلامی در عرصه عمل و تعهد هم فعال و کوشا باشند.

(د) قرآن و عترت دو یادگار پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم)

«... وَعَهْدٌ قَدَمَهُ الْيَكْمَ وَبَقِيَّةَ اسْتَخْلَفَهَا عَلَيْكُمْ؛ وَ مَعْنَا كِتَابِ اللَّهِ النَّاطِقِ وَالْقُرْآنِ الصَّادِقِ؛ وَ خِدا رَا بَا شِما پیمانِی اسْتِ کِه از پِیش گِرفْتِه وَ یادگاری کِه بَر جای مانده وَ آن کِتَابِ گویایِ خِدا، قرآن اسْتِ کِه با شِما بِه راستی سِخِن می گوید.»

بانوی مکرم اسلام در دنباله سخن خویش، با جمله «وَعَهْدٌ قَدَمَهُ الْيَكْمَ»، یادآور عهد و پیمان مسلمین با پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) می شوند؛ عهد و پیمانی که در غدیر و نسبت به دو امانت آن حضرت یعنی قرآن و عترت بسته شده بود، و می بایست به آن وفادار بمانند؛ در حالی که اکنون این پیمان را شکسته اند. گویی هرگز پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) در رابطه با خلافت امیرالمؤمنین به آنان چیزی نگفته است.

حضرت صدیقه طاهره (علیها السلام) در کنار یادآوری از اهل بیت (علیهم السلام) به قرآن می پردازند و آن را یادگار پیامبر می دانند که خدا خدا آن را برای مسلمانان قرار داده است. این سخن حضرت یادآور سخن پیامبر گرامی است که فرمودند:

«أَنْتِ تَارِكٌ فِیْکُمُ الثَّقَلِینِ کِتَابِ اللَّهِ وَعِترتی^{۱۲۱}؛ مِنْ اَز کِنارتان می روم وَ دو شیء

گرانبها را بین شما باقی می گذارم: کِتَابِ خِدا وَ عِترتم را.»

بانوی بزرگوار اسلام جمال و زیبایی های کِتَابِ نور را در این بخش به تصویر کشیده است؛ با هم این صفات را مرور می کنیم:

۱- کتاب خدا گویا است، با مردم به راستی سخن می گوید و هیچ باطل و خلاف حقیقت در آن نیست. در همین کتاب است که خداوند با صراحت مردم را به سوی اطاعت و مودت عترت پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) سفارش می کند:

«قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ ۚ بگو ای پیامبر، من از شما هیچ اجر و مزدی طلب نمی کنم مگر مودت و دوستی عترت خود را.»

۲- والنُّورُ السَّاطِعُ والضِّيَاءُ اللَّامِعُ: سطوع به معنای ارتفاع و انتشار است، قرآن نورساطع و بلندی است که معارف آن از روشنی می درخشد و برای همگان قابل فهم است. نورش تَلَأُوْ دارد، فراگیر است و در عالم پرتو افشانی می کند.

حضرت، قرآن را با الفاظ «ضیاء» و «لامع» توصیف کرده اند. «ضیاء» یعنی روشنی و «لامع» به معنای روشنی دهنده می باشد؛ از این رو، قرآن علاوه بر این که خود نور است، روشنی دهنده هم هست. به عبارت دیگر هم نور است و هم دیگران را از ظلمت به روشنایی می رساند.

۳- بینة بصائرہ: حجتها و براهین قرآن واضح و آشکار است. افراد اگرچه دانشمند هم نباشند می توانند از قرآن به اندازه فهم خود استفاده نمایند. مثلاً یکی از دلایل بارز و روشنی که قرآن در رابطه با توحید می آورد این آیه است:

«لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا ۗ ۱۲۳؛ اگر در آسمان و زمین خدایانی جز الله بودند هرآینه نظام آسمان و زمین مختل می گشت.»

۴- منکشفة سرائره متجلیة ظواهره: اسرار نهفته قرآن، برای اشخاص قابل فهم است. البته باید به لغت و سیاق مخصوص قرآن آشنا بود تا بتوان از معانی نهفته در الفاظ آن استفاده کرد. اشاره زهرا (علیها السلام) به این که ظواهر قرآن آشکار است و تعالیم و آموزه هایش در دسترس همگان است، ما را به این معنا رهنمون می شود که قرآن باید برنامه کار و زندگی و تکامل باشد نه این که فقط در موارد ظاهری و خاص از آن استفاده شود. کتاب الهی باید در تمام شؤون زندگی انسان وارد شده و در همه

کارها برای وی حجت باشد؛ البته روایات هم باید در کنار آن قرار گیرد تا فهم و درک قرآن بهتر و عمیق تر گردد.

۵- مغنبة به اشیاعه، قائد الی الرضوان اتباعه: اگر کسی واقعاً پیرو قرآن باشد و به دستورات انسان ساز آن عمل نماید، به آن درجه از کمال و بزرگی می رسد که دیگران حسرت او را می خورند، به او غبطه می ورزند. تبعیت از قرآن آدمی را به سعادت و رحمت خداوند رهنمون می گردد. کسانی که در دنیا پیرو واقعی قرآنند، در دنیا و آخرت رضایت خداوند را از آن خویش می سازند.

۶- مؤد الی النجاة استماعه: گوش فرادادن به آن مایه رستگاری و عزت است. «استماع» در عبارت حضرت، به معنای گوش دادن دقیق و عمیق است. آنچه موجب نجات انسان از هلاکت و شقاوت است، همان فهم دقیق قرآن است که به عمل منتهی می شود.

قرآن می فرماید:

«وَإِذْ أَقْرَأَ الْقُرْآنَ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»^{۱۲۴}؛ و چون قرآن خوانده شود،

گوش بدان فرا دارید و خاموش مانید؛ امید که بر شما رحمت آید.»

۷- به تنال حُجج الله المنورة: به واسطه قرآن حجت‌های نورانی خدا در همه امور به دست می آید. حجیت عترت و سنت اهل بیت نیز از قرآن استفاده می شود؛ مثلاً آنجا که می فرماید:

«وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ»^{۱۲۵}؛ و

آنچه را فرستاده خدا، به شما داده است، بگیرید و در برابر هرچه نهی فرموده، بازایستید و از خدا پروا دارید که او سخت کیفر است.»

۸- وعزائم المفسرة و محارمه المحذرة: واجبات و محرمات خدا به وسیله قرآن برای شما مشخص شده است. قرآن فرموده است: «اقیموا الصلوة و اتوا الزکوة»^{۱۲۶}،

«لایغتب بعضکم بعضاً»^{۱۲۷}؛ «لاتقریوا الزنی»^{۱۲۸}،، البته پیامبر و اهل بیت (علیهم

السلام) در بعضی از موارد که این آیات احتیاج به تبیین و تفسیر بیشتری دارد، آنها را بیان می کنند.

۹- و بیناته الجالیة و براهینه الکافیة: این قرآن به مطالب و معارفی بسیار قوی و محکم راهنمایی می کند. مقصود از بنیات و براهین ظاهر و کافی خداوند، راههای واضح قرآن برای بیان معارف و اصول دین و فروع آن است:

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ»^{۱۲۹}؛ قطعاً این قرآن به (آیینی) که خود پایدارتر است راه می نماید.»

۱۰- فضائله المندوبة و رخصه الموهوبة و شرائعه المكتوبة: در قرآن کریم علاوه بر واجبات و محرمات، مستحبات و مباحات نیز آمده، و ضمناً سایر احکام مانند حدود و دیات هم وارد شده است.^{۱۳۰}

خلاصه این که این قرآن که یادگار پیامبر است، شامل تمام احکام و دستورات الهی است و این بدان معنا نیست که مسلمانان از ائمه هدی بی نیاز باشند و بگویند: «حسبنا کتاب الله»؛ چراکه همین کتاب، باصراحت مسلمانان را نسبت به اهل بیت و عترت پیامبر(علیهم السلام) سفارش و راهنمایی فرموده است.

فلسفه احکام الهی

□ فصل اول: حکمت عبادات در نگاه فاطمه (علیها السلام)

□ فصل دوم: آیین زندگی اجتماعی

□ فصل سوم: از رذیلت تا فضیلت

حکمت عبادات در نگاه فاطمه (علیها السلام)

حضرت زهرا (علیها السلام) در ادامه خطبه خویش فرمود:

«... فجعل الله الايمان تطهيراً لكم من الشرك، والصلوة تنزيهاً لكم عن الكبر، و الزكاة تزكية للنفس و نماءً فى الرزق والصيام تثبيتاً للإخلاص و الحجّ تشييداً للدين؛ خداوند ايمان شما را باعث تطهير و پاکیزگی از شرک، نماز را وسیله پاکى از کبر و غرور، زکات را موجب تزکیه نفس افزایش روزی، روزه را عامل تثبیت اخلاص، و حج را وسیله تقویت آیین اسلام... قرار داد.»

الف) ايمان از میان برنده شرک

خداوند ايمان را برای پاک شدن شما از شرک قرار داده است. این تعبیر به خوبی نشان می دهد که حقیقت توحید و معرفت خدا در سرشت انسان وجود دارد و اسلام آمده است تا آلودگیهای عارضی را که به واسطه شرک حاصل می شود شستشو دهد و انسان را به رنگ اصلی خویش بازگرداند که یکی از علل غایی بعثت پیامبران هم تزکیه و پالایش انسانها و پاکیزگی روح و اخلاق آدمی است.

قرآن کریم، ریشه و اساس همه مفاسد دنیوی و اجتماع انسانی را پیروی از هوای نفس می داند و تنها راه اصلاح بشر را مقدم داشتن خواست خداوند(که همان حق و فضیلت است) برمی شمارد. چنان که می فرماید:

«فَأَمَّا مَنْ طَغَى * وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى * وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ تَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى^{۱۳۱} ؛ اما هر که طغیان کرد و زندگی پست دنیا را برگزید، پس جایگاه او همان آتش است و اما کسی که از ایستادن در برابر پروردگارش هراسید و نفس خود را از هوس بازداشت، پس جایگاه او همان بهشت است.»

هر قانونی که در مقابل خدا قرار بگیرد، شرک است و خداوند در قرآن نیز به همین جهت این گونه مسیحیان و یهودیان را مشرک معرفی می کند:

«اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهَبَانَهُمْ آرِبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ وَ الْمَسِيحَ بَنَ مَرْيَمَ وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ^{۱۳۲} ؛ اینان دانشمندان و راهبان خود و مسیح پسر مریم را به جای خدا به الوهیت گرفتند؛ با آن که مأمور نبودند جز این که خدای یگانه را بپرستند که هیچ معبودی جز او نیست. منزّه است او از آنچه (با وی) شریک می گردانند.»

اکنون که روشن شد نقطه انحراف آدمی هواپرستی است، باید بدانیم که تنها راه نجات و آزادی از چنگال آن، توان بخشیدن به عقل و ایمان و هماهنگی این دو با یکدیگر است، چرا که هیچ یک بدون دیگری نقش چندانی ندارد. از این رو، خداوند متعال برای روشن کردن جان آدمی، ایمان را اصل همه واجبات و سنتها قرار داد تا در پرتو نور و روشنایی آن فضای روح و دل را از کدورت‌های شرک و هواهای نفسانی و جهالت پاک گرداند. ایمان است که آن آلودگی‌هایی را که بر فطرت عارض شده و به صورت غبار بر آن می نشیند، شستشو می دهد. اگر ایمان به خدا در قلبی تحقق پیدا کرد (همراه با تصدیق و اعتراف به این که ذات اقدس الهی کمال مطلق و بی نهایت است) صاحب آن با چنین بینشی خود را ذره ای در برابر وجود مطلق می داند، همان گونه که مولی علی (علیه السلام) می فرماید:

«عظم الخالق فی انفسهم فصغر مادونه فی اعینهم^{۱۳۳} ؛ خدا در جانشان بزرگ و دیگران کوچک مقدارند.»

به دیگر سخن، خالق در نفس آنها عظمت پیدا کرده و مخلوق در دیده های آنها حقیر است. چنین اعتقادی شرک زداست و ایمان واقعی، ایمان به خدا و تمام صفات ذات اقدس الهی و به قوانین و کمالات پروردگار و عظمت خالق است. پس اگر انسانها، که با فطرت پاک توحیدی خلق شده اند، سر از شرک در می آورند به این علت است که بیماری و آلودگی بر فطرت آنها عارض شده است و این بیماری تنها با ایمان معالجه می شود.

(ب) نمازعامل وارسنگی از کبر

«... والصلاة تنزيهاً لكم عن الكبر»

حضرت زهرا (علیها السلام) می فرماید: خداوند متعال نماز را وسیله پاکی از کبر و غرور قرار داد. آری، خداوند نماز را برای دمیدن روح تواضع در انسانها و پایین کشیدن سرکشان از مرکب غرور (با سجده و رکوع و نیایش به درگاه پروردگار) تشریح فرمود. نماز وسیله مبارزه با خودخواهی است.

در آن روزگار، رکوع و سجود برای بعضی از اعراب متکبر خیلی سنگین بود. حتی بعضی آچنان تکبر داشتند که اگر دری کوتاه بود و عبور از آن غیرممکن، حاضر به خم کردن سر خود نبودند بلکه سر در را ویران می ساختند.

پس خدا نماز را قرار داده است تا مردم رکوع کنند، به خاک بیفتند و از کبر و نخوت بیرون بیایند.

یکی از امراض روحی کبر است که سخت ترین و بدترین مرض و منشأ تمام صفات ناپسند می باشد و دارای مراحل است: کبر، تکبر و استکبار.

همان طور که امراض جسمانی مرحله به مرحله پیش می روند، به نحوی که وقتی ویروس بیماری وارد بدن انسان می شود در مراحل اولیه ضعیف است و در صورت عدم معالجه به تدریج تقویت می گردد تا جایی که بیماری حاد و سبب هلاکت آدمی می شود، امراض روحی هم همین گونه است، یعنی اگر در مقام اصلاح و تربیت برنیاییم مرحله به مرحله پیشرفت می کند و باعث سقوط انسانیت می شود.

اولین مرحله، «کبر» است؛ کبر یعنی خود را بزرگ دیدن و از دیگران بهتر و بالاتر تصور کردن. شخص در این مرحله، نخوت و بزرگی فروختن را ظاهر نمی کند.

اما «تکبر»، اظهار همین صفت است که در باطن وجود دارد و باعث حقیر شمردن دیگری و اظهار برتری براوست؛ مانند مضایقه داشتن از هم نشینی و رفاقت با او؛ انتظار سلام کردن از سوی وی؛ تقدم بر او در نشستن؛ با حقارت با وی تکلم کردن؛ و پند و موعظه اش را به هیچ گرفتن و امثال اینها. پس باید مرتب روح را بررسی و آزمایش نمود که چقدر از این آثار در وجود ما رخنه کرده است. خودبرتر بینی، مرض روانی و روحی است که ناشی از کبر است اگر اصلاح نگردد، بر قلب ما مهر زده می شود. قرآن می فرماید:

«يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارًا^{۱۳۴}؛ خدا بر دل هر متکبر زورگویی، مهر می نهد.»

مرحله سوم، «استکبار» است، یعنی طلب بزرگی کردن بدین سان که انسان از دیگران بخواهد او را بزرگ ببینند. قرآن مخالفان مکتب وحی را «مستکبر» معرفی می فرماید؛ آنان که در برابر انبیا سرکشی نمودند و در نتیجه خود و مردمشان را به بدبختی کشاندند. خداوند درباره این افراد می فرماید:

«إِنَّهُ لَا يَجِبُ الْمُسْتَكْبِرِينَ^{۱۳۵}»

«کبر» از نفس اماره، مایه می گیرد. خداوند سبحان برای تمرین دادن ما و نیز رام و مقلوب ساختن کبر و پاکسازی روح و جان آدمی از کدورت و زنگار آن، نماز را مقرر کرده است. یعنی وقتی در مقابل الله ایستادیم، عظمت او در وجود ما جلوه گر شد و در

مقابل پیشانی به خاک ساییدیم، این جاست که فقر و نیازمندی و احتیاج و نیستی خود را حس می کنیم و متوجه می شویم که آنچه داریم از خودمان نیست و بدین سان تواضع پیشه خواهیم ساخت و دیگر کبر معنایی نمی یابد.

در این جا گوشه ای از سیره معصومان و تواضع ایشان را بیان می کنیم:

«نقل می کنند که روزی حضرت رضا (علیه السلام) وارد حمام شد. یکی از افراد که ایشان را نمی شناخت به حضرتش گفت: مرا کیسه بکش! آن جناب شروع به کیسه کشیدن او کرد. دیگران امام را به آن مرد معرفی کردند. او ناراحت شد و شروع به عذرخواهی کرد، اما حضرت همچنان او را کیسه می کشید و دلداری می داد.^{۱۳۶}»

حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: «نماز گناهان را مانند برگ درختان، می ریزد و همچون قید و بندی که از گردن برداشته شود، انسان را از گناه رها می سازد. پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز نماز را به چشمه آب گرمی تشبیه فرموده اند که بر در خانه کسی باشد و او در شبانه روز پنج بار خود را در آن بشوید؛ پس بی گمان دیگر چرکی بر او باقی نمی ماند.^{۱۳۷}»

(ج) زکات باعث پاکیزگی نفس و افزایش مال

«... والزكاة تزكية للنفس و نماءً فی الرزق؛ و زکات را موجب تزکیه نفس و نمو روزی قرار داد.»

در قرآن کریم در بیشتر موارد، پس از یاد نماز و توصیه به برپا داشتن آن، مسأله زکات مطرح شده است. دختر گرامی پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز به پیروی از وحی الهی زکات را بعد از نماز بیان فرموده اند؛ چون محبت انسان به مال دنیا، از بزرگترین محبتها و جزء غرائز انسانی است، یعنی اگر انسان نسبت به مال محبت نداشته باشد دنبال کسب و کار نمی رود و مالش را هم حفظ نیست. از طرفی گاهی انسانها به دستابی به مال، به خود و خانواده خویش آسیب می رسانند که موارد آن

در تاریخ بسیار است. با وجوب زکات از طرف خداوند، انسان مقداری از مال را به عنوان حق درماندگان از دارایی خود خارج می کند که این خود به تلاش زیاد و مبارزه با نفس نیازمند است.

در گفتار فاطمه (علیها السلام) مقصود از زکات هرگونه انفاق است که در راه خداوند انجام می گیرد، خواه واجب یا مستحب باشد. پس با دادن زکات، نفس انسان تزکیه می شود و این، اصلی کلی است که وقتی آدمی با اراده و اختیار از تمایلات نفسانی می گذرد، عظمت عجیبی در طبیعت و روح خود احساس می کند. فاطمه (علیها السلام) پرداخت زکات را باعث تزکیه نفس می دانند، چه این کار سبب می شود که روح انسان از اسارت و وابستگی به نفس و اموال و ذخایر دنیا رهایی یابد، زیرا مبارزه با نفس بسیار دشوار است و اگر گرایش به مال تعدیل و هدایت نشود بشر را به طرف فزون خواهی و تکاثرطلبی که جلوه ای از طغیان است، می کشاند و این خود زشت ترین نوع آلودگی روح و جان آدمی است. قرآن می فرماید:

«الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّىٰ»^{۱۳۸}؛ همان که مال خود را می دهد برای آن که پاک شود.»

این، توصیف زیبایی است از افراد پاک و پارسا که با انفاق مال خود ریشه علاقه و گرایش به ثروت را در جان خود می خشکانند و با این از خودگذشتگی یکسره پاک می گردند و محیط زندگی را برای رشد استعدادهای انسانی آماده می سازند، اما اگر مال هدف شد خدا گم می شود و ارزشها و آرمانها، تحت الشعاع قرار می گیرند. و به تدریج غریزه حب مال به گونه ای در وجود آدمی طغیان می کند که انسانیت وی را از بین می برد. مثلاً مریض را مشاهده می کند ولی حاضر نمی شود به او یاری برساند. گرسنه را می بیند اما دلش نمی آید از مال خود سیرش کند. پس حب مال فضیلت های انسانی را پایمال، و موجبات زیان دنیا و آخرت آدمی را فراهم می کند؛ اما اگر کسی به این امر الهی و فریضة واجب زکات جواب مثبت دهد، آرامش دنیا و پاداش اخروی او تأمین می شود. برای نمونه، زمانی که ثروتمند احساس می کند که دیگری

هم از اموال و غذای او بهره می برد، با فکری آزاد و قلبی آرام از دارایی خود استفاده می کند و فقیر هم وقتی خویشتن را در زندگی دیگران شریک ببیند با دلی پاک از کینه ثروتمندان، روزگار می گذراند.

آری، هنگامی که افراد مستمند جامعه به ضروریات زندگی برسند نتیجه این می شود که تمام طبقات از اموال خود به طور منطقی بهره برداری خواهند کرد. لذا بایستی ثروتمندان از اسراف و تجملات خودداری کنند تا همه از مواهب الهی برخوردار شوند. علی(علیه السلام) می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ فَرَضَ فِي أَمْوَالِ الْاَغْنِيَاءِ اَقْوَاتَ الْفُقَرَاءِ، فَمَا جَاعَ فَقِيرٌ اَلَّا بَمَا مَتَّعَ بِهِ غَنِيٌّ وَ اَللَّهُ تَعَالَى سَأَلَهُمْ عَنِ ذَلِكِ^{۱۳۹} ؛ همانا خدای سبحان روزی فقرا را در اموال سرمایه داران قرار داده است، پس فقیری گرسنه نمی ماند جز به کامیابی توانگران و خداوند از آنان نسبت به گرسنگی گرسنگان خواهد پرسید.»

گرسنگانی که در عالم وجود دارند، کودکانی که در آفریقا شکم هایشان ورم کرده، دست و پا و گردن هایشان باریک شده و دیگر قادر به حرکت نیستند، اینها همه از اسرافکاری ثروتمندان عالم است. در آمریکا گندمهای اضافی به آب ریخته می شود، و در بعضی از کشورهای غربی مردم از شدت پرخوری به مرض های مختلف دچار می گردند. متأسفانه در ایران اسلامی هم کم و بیش چنین مسائلی دیده می شود. فقرایی هستند که به یک لقمه نان شب و سرپناهی کوچک محتاجند ولی از آن طرف چه اسراف کاری ها که در عروسی ها و مهمانی ها می شود و چقدر مواد غذایی را فاسد کرده و دورمی ریزند! چه ساختمانها و منازل بنا می گردد و برچه ماشین هایی سوار می شوند! آیا اسلام چنین مواردی را تجویز می کند؟

قرآن می فرماید:

«كُلُوا وَ شَرِبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ^{۱۴۰} ؛ بخورید و بیاشامید ولی زیاده روی

مکنید که خدا اسراف کاران را دوست نمی دارد.»

مطلب دیگری که حضرت زهرا (علیها السلام) در ادامه خطبه می فرمایند، این است که همچنان که پرداخت زکات موجب تزکیه نفس می شود، روزی را هم وسعت می بخشد، یعنی رزق و روزی آدمی در پرتو انفاق رشد می یابد و موجبات نزول برکات الهی را برای آدمی فراهم می سازد. قرآن می فرماید:

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ۗ»؛ اگر مردم شهرها ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند، قطعاً ابواب برکاتی از آسمان و زمین برایشان می گشودیم.»

پذیرش حکم زکات، جزء ایمان به دستورات الهی، و پرداخت آن یکی از مصادیق تقوی است چنان که از آیه فوق برمی آید. پس پرداخت زکات سبب زیادی روزی می شود. در این جا جریانی را از کتاب شهید دستغیب می آوریم که تأکیدی است بر این مطلب: «مردی بود به نام کربلایی محمد کاظم که خود او نقل می کند: چندین سال پیش در ملک شخصی کسی کار می کردم روزی واعظی به ده ما آمد و در حین وعظ گفت: «نماز در ملکی که صاحبش زکات نمی دهد باطل است.» این حرف در من اثر کرد چون می دانستم که صاحب ملک من زکات نمی دهد، لذا از آن ده خارج و در جای دیگری به کارگری مشغول شدم. تا این که چند سال بعد صاحب ملک اول دنبال من فرستاد و پیغام داد که زکات مالش را می پردازد. بعد از تحقیق به ملک مزبور برگشتم. ایشان قطعه زمینی با مقداری بذر به من داد. مشغول کار شدم و بعد از هر برداشت دقت می کردم که زکات و سهم فقرا را بدهم. روزی برای جدا کردن گندم از گاه به مزرعه رفتم ولی چون باد نمی وزید چیزی به دستم نرسید و برگشتم. در راه یکی از فقرا که هر ساله در منافع زراعت من سهیم بود رسید و گفت: «کربلایی محمدکاظم! من امشب برای زن و فرزندم هیچ گندمی ندارم.» خجالت کشیدم، به سوی خرمن برگشتم ولی چه سود که بادی نمی وزید. بالاخره با زحمت زیاد و به وسیله دست مقداری گندم از گاه جدا نمودم و به منزل آن شخص بردم. چون خسته بودم در میدان

گاهی که جلوی در امامزاده واقع بود روی سکویی نشستم. ناگاه دو نفر سیّد بزرگوار را دیدم که به من فرمودند: «کتیبه ای را که در اطراف حرم نوشته شده، بخوان!» گفتم: «سواد ندارم که قرآن بخوانم» آن بزرگواران التفاتی فرمودند. در این هنگام چشمم به سقف امامزاده دوخته شد و یکباره دیدم در اطراف بقعه نقش و نگاری پدیدار است که قبل از آن نبود! باز یکی از آن دو سیّد به سوی من آمد و گفت: «چرانی خوانی؟» گفتم: «آقا من که سواد ندارم!» دست پشت شانه ام زد و به سختی تکلم داد. بعد آن سیّد دیگر نزد من آمد و به ملایمت دست پشت شانه ام زد و فرمود: «بخوان! می توانی بخوانی.» من از وحشت روی زمین افتادم و دیگر نفهمیدم چه شد. وقتی بهوش آمدم دیدم از آن نقش و نگارها اثری نیست و بقعه همان وضع ساده سابق را دارد؛ ولی آیات و سوره های قرآن در قلب من مثل سیل جاری است! از بقعه بیرون آمدم و چون نزدیک غروب است با خود گفتم نماز بخوانم. در این وقت مردم با تعجب به من می نگریستند و می گفتند: «کربلایی محمد کاظم کجا بودی؟! چند روز است پیدایت نیست.» من فهمیدم که در این مدت بیهوش بوده ام.^{۱۴۲} «

قابل ذکر است که جمعی از علمای نجف و قم، حافظ قرآن بودن ایشان را تأیید کرده اند و همگی بعد از امتحان وی گفته اند: «هرآیه ای را از او می پرسیدیم شماره آیه و سوره را می گفت و عجیب تر آن که می توانست هر سوره را از آخر به اول بخواند.»

آری، این وعده الهی است که صدق پیدا می کند و نتیجه اطاعت از دستورات دین است. برکات مادی و معنوی، رفاه و آسودگی خیال، رشد فکری و عقلی و مادی، همه چیز در سایه ایمان و تقوا و عمل به دستورات پروردگار به دست می آید. اگر طالبان علم و دانش خواستار درک و فهم بالایی در فراگیری و تحصیل می باشند باید آن را از پروردگار بخواهند؛ همان طور که خداوند به پیامبرش می فرماید:

«وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا^{۱۴۳}؛ پروردگارا! بر دانشم بیفز.»

علم زیاد، بستگی به ارتباط زیاد با خدا دارد؛ چنان که در سوره بقره آیه ۲۸۲ می فرماید:

«واتقوا الله و یعلمکم الله ؛ تقوا پیشه کنید؛ و خدا به شما تعلیم می دهد.»

در سایه اطاعت از خدا همه چیز برای انسان هست. تمام امور و خزائن جهان هستی در اختیار ذات اقدس الهی است. قرآن می فرماید:

«وَأَنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نَنْزَلُهُ إِلَّا بِمَقْدَرٍ مَعْلُومٍ^{۱۴۴} ؛ و هیچ چیز نیست مگر آن که گنجینه های آن نزد ماست و ما آن را جز به اندازه ای معین فرو نمی فرستیم.»

(د) روزه مایه استحکام اخلاص

«... وَالصَّيَامُ تَثْبِيثًا لِلْإِخْلَاصِ»

حضرت زهرا (علیها السلام) بیان می کنند که خداوند برای استوار کردن اخلاص، روزه را تشریح فرمود. در اسلام روزه نیز مانند نماز و زکات دارای جایگاه والایی است. در ایام روزه به خاطر خودداری از خوردن و آشامیدن و انجام بعضی امور، نفس از تیرگیها و ناخالصی ها پاک می گردد. روزه انسان را بر هوای نفس چیره می سازد و روح اخلاص را در او می دمد و شکوفه های تقوا را بر شاخسار وجود وی می شکوفاند و چون بدون ریا و خودنمایی و نیت غیرالهی انجام می گیرد، مایه استحکام اخلاص می گردد. بعضی اعمال مثل نماز و حج اعمال وجودی اند که باید آنها را انجام داد و به اصطلاح به «وجود» آورد اما روزه امری عدمی است و مردم کمتر متوجه می شوند که شخصی روزه دار است، لذا ریا در عمل به ندرت راه پیدا می کند و کم هستند کسانی که بخواهند برای تظاهر و خودنمایی روزه بگیرند. آن گونه که تصمیم و اراده و اختیار انسان در هنگام روزه جلوه می کند، در هیچ عبادتی متجلی نمی شود. ما در تمام سال واجباتمان را انجام می دهیم و عبادت می کنیم، اما آن نورانیتی که در ماه رمضان به دست می آوریم در هیچ یک از روزهای دیگر سال نداریم. از همین رو حضرت

زهرا(علیها السلام) می فرمایند: «والصيام تثبیتاً للخلاص». بیشتر کسانی که روزه می گیرند قصدشان رضای خداست. رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) می فرمایند: «قال الله عزوجل الصوم لی و انا اجزی به»^{۱۴۵}؛ خداوند می فرماید: روزه برای من است و من خودم پاداش آن را می دهم.»

در حقیقت روزه، حکم جهاد با نفس را دارد که آن هم از اهمیت خاصی برخوردار و به اراده و تصمیم و اختیار نیازمند. هر قدر جهاد با نفس زیادتیر باشد، انسان به موقعیت های بیشتری دست پیدا می کند.

رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) می فرمایند: «دشمن ترین دشمنان تو، نفسی است که در توست.»^{۱۴۶}

اگر ما بتوانیم با خواسته های دل و نفس مبارزه کنیم، به طور قطع در همه زمینه ها موفق خواهیم بود. اگر شما گرفتاریهای زندگی را دقیق بررسی کنید، می بینید که تماماً از خواهشهای نفسانی سرچشمه می گیرد و خداوند منان برای دور کردن و حفاظت ما از این وادی خطرناک عبادات، بخصوص روزه را واجب گردانیده است. چنانکه علی(علیه السلام) می فرمایند:

«وعن ذلك ما حرص الله عباده المؤمنین بالصلوات والزکوات و مجاهدة الصيام فی الايام المفروضات تسکیناً لاطرافهم و تخشيعاً لابصارهم و تذليلاً لنفوسهم»^{۱۴۷}؛ خداوند بندگانش را با نماز و زکات و تلاش در روزه داری، حفظ کرده است تا اعضا و جوارحشان آرام، دیدگانیشان خاشع، جان و روانشان فروتن و دلهايشان متواضع باشد.»

ه) حج تقویت کننده دین

«...والحج تشييداً للدين»^{۱۴۸}؛ خداوند حج را وسیله تقویت آیین اسلام قرار داد.»

این که حضرت می فرمایند حج، موجب استحکام دین می شود، شاید از آن رو باشد که انسان در این فریضه از حضرت ابراهیم(علیه السلام) پیروی می کند، چه ایشان

همه علائق دنیوی را ترک نمود و حتی حاضر شد فرزندش را هم در راه خدا قربانی کند، بدین گونه، کمال توحید و خداپرستی ظاهرشد؛ حال ما که از ایشان پیروی می کنیم در حقیقت پایه های توحید و یکناپرستی را محکم می سازیم و دین خود را تقویت می نماییم.

کنگره عظیم اسلامی حج، پایه های اسلام را مستحکم می نماید و قدرت و توان مسلمانان را در زمینه های مختلف فکری، فرهنگی، نظامی و سیاسی افزایش می دهد. این بخش از خطبه بانوی اسلام اشاره به آیه گرانسنگ قرآن دارد که می فرماید: «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ* لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ^{۱۴۹}؛ ای پیامبر، اعلان عمومی حج را صادر کن تا مردم، چه پیاده و چه سواره، از مسافتهای بسیار دور در آنجا گردهم آیند و به مصالح و منافع خود را به طور مستقیم رسیدگی و نظارت نمایند.»

گویی حج تبلور همه اسلام است؛ از عقاید گرفته تا اخلاق و تکالیف عملی. با پوشیدن جامه ای بسیار ساده به نام لباس احرام؛ گفتن لبیک؛ خودداری از ارتکاب اموری چند؛ طواف به دور کعبه؛ حرکت و تکاپو در بین صفا و مروه؛ وقوف در عرفات و منی و از همه مهمتر نیت و اخلاص در آن و بسیاری تکالیف دیگر. بدین سان، این عبادت بزرگ انجام می شود و دعوت الهی به اجابت می رسد؛ عبادتی که اگر کسی عمداً آن را به جا نیاورد در جبهه کافران است:

«وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ^{۱۵۰}؛ و برای خدا، حج آن خانه، بر عهده مردم است، البته بر کسی که بتواند به سوی آن راه یابد و هرکه کفر ورزد، یقیناً خداوند از جهانیان بی نیاز است.»

آنهایی که به مکه مشرف شده اند مشاهده کرده اند سالی یک بار اقوام و نژادهای گوناگون از تمام نقاط دنیا، در حالی که نه وحدت زبان دارند، نه وحدت نژاد و نه وحدت جغرافیایی، در این سرزمین جمع می شوند و تنها چیزی را که آنان را گرد هم می

آورد، ایمان به حقایق اسلامی دارند و اقرار به «لااله الا الله و محمد رسول الله» است این وحدت سبب شده است تا در بیابانی سوزان گرد هم جمع شوند و این امتحانی الهی است. چنانچه مولی علی(علیه السلام) در نهج البلاغه می فرمایند:

«الا ترون أنّ الله سبحانه، اختبر الاولین من لون آدم صلوات الله علیه، الی آخرین من هذا العالم، باحجار لاتضر و لا تنفع و لاتبصرو لا تسمع فجعلها بیته الحرام الذی جعله للناس قیاماً^{۱۵۱}؛ آیا مشاهده نمی کنید که همانا خداوند سبحان، انسانهای پیشین از آدم(علیه السلام) تا آیندگان این جهان را با سنگهایی در مکه آزمایش نمود که نه زیان می رسانند و نه نفعی دارند، نه می بینند و نه می شنوند. این سنگها را خانه محترم خود قرار داده و آن را عامل پایداری مردم گردانیده است.»

به عنایت الهی کسی در مکه احساس بیگانگی نمی کند؛ همه آن خانه را از آن خویش می دانند و از مکانی نا آشنا وارد منزل خود می شوند؛ به گونه ای که با شهر مکه، مسجد الحرام و اطراف آن مأنوسند. آدمی در آنجا یک حالت نشاط و اطمینان و آرامشی دارد که قرآن هم به اشاره کرده است:

«إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بَكَتْهُ مَبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ* فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا^{۱۵۲}؛ در حقیقت نخستین خانه ای که برای [عبادت] مردم نهاده شده، همان است که در مکه قرار دارد و مبارک، و برای جهانیان [مایه] هدایت. در آن نشانه هایی روشن است [از جمله] مقام ابراهیم و هر که در آن درآید در امان است.»

به طور کلی این کنگره عظیم، سبب قوت و قدرت و تقویت آیین اسلام است. شاید در وهله اول، ظاهر اعمال و مناسک حج مورد قبول عقل و فطرت نباشد؛ مثلاً عجیب به نظر می آید که انسان مجبور باشد هفت مرتبه دور یک خانه سنگی بگردد یا هفت بار از این کوه به آن کوه برود و هفت ریگ به یک ستون بزند. ظاهراً نمی شود برای این کارها توجیهی عقلانی یا علمی پیدا کرد، اما با اندک توجهی به جنبه عبودیت، احساس

تسلیم به انسان دست می دهد و این جاست که روح بندگی تقویت می شود؛ خود این بندگی سازندگی دارد؛ لذا وقتی حاجی به میهنش برمی گردد، پیام خانه خدا و حج را برای بندگان دیگر به ارمغان می آورد. این است که خداوند می فرماید: هدی للعالمین؛ این خانه برای جهانیان هدایت است، حتی برای کسانی که مشرف نشده اند.

(و) ابعاد حج

۱) بعد فردی: حج موجب اصلاح و هدایت فرد می شود، تکبر و خودبینی را از آدمی دور می سازد و سبب پی بردن آدمی به کوچکی و ناچیزی خود می گردد؛ لذا حالت تسلیم در برابر فرمان خدا در او ایجاد می شود. همه این برکات حاصل مناسک حج است. حاجی با حالت احرام، تمام دلبستگی های مادی و حیوانی را رها می کند و جز لبیک و توجه به خدا هیچ فکری ندارد. در آن جا همه مردم خوان همگانی خداوند می نشینند و عده ای از خواص از جهان طبیعت هم فراتر می روند. آن جا جایگاهی است که تشخیص های مادی، ریاست ها، مقام ها و افتخاراتی چون نژاد و علم، همه و همه تمام می شود و دیگر مزاحمی بین خدا و روح انسانی نیست.

سرخوان وحدت آن دم، که دم از صفا زدم من

به سرتمام ملک و ملکوت پا زدم من

در دید غیربستم، بت خویشتن شکستم

زسبوی یار مستم که می ولا زدم من

در دیر بود جایم به حرم رسید پایم

به هزار در زدم تا در کبریا زدم من

حکیم اصفهانی

از همین روست که می گویند وقتی حاجی از سفر بیت الله الحرام برمی گردد، تا یک ماه دعایش مستجاب می شود؛ پس چه خوب است هنگامی که به دیدنش می رویم قبل از هر چیز از او بخواهیم که برایمان دعا کند.

۲) بعداجتماعی: حج موجب ارتباط افراد با یکدیگر می شود. دین مقدس اسلام خواهان ارتباط و پیوستگی امت اسلامی است. آیات قرآن کریم به همین مطلب اشاره می کنند:

«وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا^{۱۵۲}؛ و همگی به ريسمان خدا چنگ زنيد و پراکنده نشويد.»

اسلام به این انسجام و ارتباطی، اهمیت بسیار می دهد و فضیلت هایی که برای نماز جمعه و جماعت ذکر شده از همین باب است. نمازجماعت برای این است که اهل محل در هر روز سه مرتبه یکدیگر را ببینند. سفارش و تأکیدی هم که درباره نماز جمعه شده است وامام-رضوان الله تعالی علیه- از آن به عنوان نماز سیاسی- عبادی یاد کرده اند به همین جهت است که هفته ای یک بار اهل شهر دور هم جمع شوند. شاید فلسفه این که در هر شهری بیش از یک نماز جمعه نباید به پا شود نیز همین است تا آن اجتماع عظیم سیاسی و عبادی تشکیل شود و مردم از وضع موجود خود اطلاع پیدا کنند. به برکت وجود انقلاب اسلامی ما از این موهبت الهی برخورداریم و می بینیم که خطبه های نماز جمعه چقدر روشنگر و آگاهی بخش است.

هشام بن حکم این گونه از امام صادق(علیه السلام) فلسفه حج را می پرسد: چرا خدای متعال مردم را به حج و طواف خانه خود فرمان داد؟ حضرت می فرمایند: «برای آن که مسلمانان از شرق و غرب کشورهای اسلامی گردهم آیند، با یکدیگر طرح آشنایی بریزند؛ از اوضاع و احوال همدیگرمطلع شوند و هم را یاری نمایند، روابط اقتصادی و اجتماعی متقابل برقرار سازند، از فرآورده های یکدیگر آگاه باشند و ضمناً دارندگان وسایل نقلیه سود ببرند.»

آری! اگر بنا باشد که اهل هر کشور در داد و ستد فقط به محدوده میهن خود اکتفا کنند و با کشورهای اسلامی دیگر روابط اقتصادی برقرارنمایند، مسلماً بنیان اقتصاد آنان متزلزل می شود و از بین می رود، در نتیجه شهرها هم روبه ویرانی می نهد و سرمایه ها نابود می گردد.

به علاوه اگر به واسطه حج، ارتباط مردم کشورهای اسلامی باهم صورت نگیرد و از اوضاع یکدیگر مطلع نشوند به طور کلی در غفلت می مانند و ملل بزرگ بر آنان هجوم می برند.

از دیگر آثار مهم فرهنگی حج، بازدید و شناسایی آثار پیامبر عظیم الشان اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) در کنار یادآوری سرگذشت آن حضرت و مرور تاریخ زندگی پربار ایشان می باشد، تا آن آثار و اخبار از یادها نرود.

امام خمینی رحمه الله علیه در سال ۵۷ پیامی را به زائران بیت الله الحرام دادند که سخنان ایشان در راستای فرمایش امام صادق (علیه السلام) است. به راستی این مرد بزرگ از مقام ولایت الهام می گرفت و امام زمان (عج) قدم به قدم ایشان را یاری می فرمودند.

پیام امام خمینی رحمه الله علیه به زائران بیت الله الحرام

«اکنون که موسم حج بیت الله الحرام است و مسلمین از اطراف جهان به زیارت خانه خدا آمده اند، لازم است در خلال اعمال شریفه حج به یک فلسفه بزرگ این اجتماع عظیم توجه داشته باشند؛ یعنی به وضع اجتماعی و سیاسی کشورهای اسلامی رسیدگی کرده، از گرفتاریهای برادران ایمانی خود مطلع شوند تا در رفع آن در حد وظیفه اسلامی و وجدانی خود کوشش کنند. اهتمام به این امر مسلمین، از فرائض مهم اسلام است. اینک اینجانب از وضع گرفتاری ملت مسلمان ایران، گزارشی به شما زائرین بیت الله الحرام می دهم و از مسلمین همه اقطار عالم استمداد می کنم:

ایران که اکنون حدود سی میلیون مسلمان دارد از پنجاه سال قبل تاکنون در چنگال خاندان پهلوی که رسماً نوکر اجانب بوده اند، گرفتار است در این پنجاه سال سیاه، این ملت بزرگ تحت فشار پلیس و اختناق و شکنجه روحی دست و پا زده، در حالی که شاه تمام مخازن زیر زمینی و منافع حیاتی ملت را هم به اجانب داده است نفت را آمریکا، گاز را شوروی و مراتع و جنگلها بعلاوه بخشی از نفت را انگلیس و بعضی کشورهای دیگر می برند. اینها مردم را از تمام مظاهر حیاتی محروم نموده و به حال عقب ماندگی نگه داشته اند. نظام ارتش، فرهنگ و اقتصاد کشور را استعماری کرده و خلاصه رشد را در همه ابعادش ازملت سلب نموده اند.^{۱۵۴}

لازم به ذکر است که این پیام در سال ۵۷ یعنی در اوج انقلاب (که هنوز مبارزات مردم به پیروزی کامل هم نرسیده بود)، صادر شد و باعث بیداری و حرکت مردم جهان و بخصوص اهل حجاز گشت تا حرکتی را برعلیه رژیم سعودی آغاز کنند؛ یعنی این پیام سبب آگاهی مردم مسلمان جهان گردید و همه فهمیدند در چه موقعیتی به سر می برند.

فصل دوم

آیین زندگی اجتماعی

«والعدل تنسيقاً للقلوب و طاعتنا نظاماً للملة و امامتنا اماناً للفرقة و الجهاد عزاً للاسلام، و الصبر معونة على استيجاب الاجر، و الامر بالمعروف مصلحة للعامة و بر الوالدين وقاية من السخط و صلة الارحام منسأة فى العمر و منماة للعدد، و القصاص حقناً للدماء، و الوفاء بالنذر تعريضاً للمغفرة؛... و عدالت را مایه هماهنگی دلها، اطاعت ما را باعث نظام ملت اسلام، امامت ما را امان از تفرقه و پراکندگی، جهاد را موجب عزت اسلام، صبر و شکیبایی را وسیله ای برای طلب پاداش حق، امر به معروف را وسیله ای برای اصلاح توده های مدرم، نیکی به پدر و مادر را موجب پیشگیری از خشم خدا، صلۀ ارحام را وسیله افزایش جمعیت و قدرت، قصاص را وسیله حفظ نفوس، و وفای به نذر را موجب آمرزش... (قرار داد)».

الف) فلسفه عدالت

ظلم دلها را از هم جدا می کند، اما وقتی عدالت باشد، هماهنگی بین دلها خواهد بود. نتیجه ظلم گسسته شدن نظام جامعه، رودرویی طبقات مختلف و حکومتها و ملتها با یکدیگر و اختلال روابط عمومی و همبستگی اجتماعی و تفاهم خواهد بود. در پرتو عدالت، هر یک از افراد جامعه از حقوق طبیعی خود آنچنان که باید، برخوردار می شوند و این برخورداری همگانی، دلها را به یکدیگر نزدیک می سازد و آنها را در جبهه واحدی قرار می دهد. عدالت اجتماعی، کینه ها را از دلها می شوید و به نابسامانیها

سامان می بخشید. در هیچ مکتب و مسلکی عدالت به این زیبایی و خوبی تعریف نشده است که مولا علی(علیه السلام) می فرماید:

«العدل یضع الامور مواضعها»^{۱۰۰}؛ عدالت، چیزها را در جای مناسب خود قرار می دهد.»

بانوی اسلام در عبارتی مختصر ولی پرمحتوا، فلسفه عدالت را پیوند دلها می دانند. چرا و چگونه؟ ما برای اینکه قلبها را متوجه خود کنیم، اموری را رعایت می کنیم؛ با سلام کردن به افراد، با نگاه و برخورد خوب و با خرید هدیه که سبب جذب قلوب می شود. اما آیا عاطفه و احسان می تواند قلوب همه را به هم نزدیک و هماهنگ کند، به گونه ای که دیگرهیچ دلخوری و کینه در جامعه نباشد و عقده ها و بدبینیها از بین برود؟ هرگز! چون احسان و عاطفه تنها کلید حل این مهم نیست. چه بسا یک فرد محسن و نیکوکار، خدمتی را انجام می دهد اما بعداً گرفتاری ای برایش پیش می آید و نمی تواند ادامه دهد و این باعث کدورت و ناراحتی مردم می شود؛ حتی شاید بعضی گمان کنند که دچار غرور شده است. پس احسان و عاطفه جنبه شخصی و فردی دارد در حالی که عدل و عدالت چنین نیست و دارای جنبه قانونی و اجتماعی است. هنگامی که قوانین یک جامعه عادلانه باشد و پیاده نمودن و اجرای آن بر افراد نیز به طور مساوی و با عدالت انجام گیرد، هیچ فردی بین خود و دیگران احساس تبعیض نمی کند و هیچ دلخوری و کینه ای به وجود نمی آید؛ اگرچه عدالت به ضرر افراد حکم کند. با پیاده شدن عدالت اسلامی، شاه و غلام، رئیس و مرئوس، معلم و شاگرد، همه یکسانند، در حالی که تنها با احسان و نیکی، جامعه چنین وضعیتی پیدا نمی کند.

در زمان خلافت عمر، بین علی(علیه السلام) و مردی یهودی مرافعه ای بود. شاکای شکایت خود را از علی(علیه السلام) به عمر تسلیم کرد؛ عمر هر دو طرف را خواست و خودش در مسند قضا نشست. طبق دستور اسلامی دو طرف دعوا باید پهلوئی یکدیگر بنشینند و اصل تساوی در مقابل دادگاه محفوظ بماند. خلیفه مدعی را به نام

صدا کرد و امر نمود در نقطه معینی روبه روی قاضی بایستد، بعد رو به علی(علیه السلام) نمود و گفت: «یا ابا الحسن! کنار مدعی خودت قرار بگیر.» با شنیدن این جمله چهره حضرت در هم رفت و آثار ناراحتی در رخسارشان پیدا شد. خلیفه گفت: «یا علی! میل نداری پهلوی طرف مخاصم خویش بایستی؟» حضرت فرمود: «ناراحتی من از این نیست؛ بلکه از این است که تو عدالت را کاملاً مراعات نکردی؛ زیرا مرا به احترام با کنیه خطاب کردی اما طرف مرا به همان نام عادی خواندی.^{۱۵۶}» در واقع مولی علی(علیه السلام) عملاً عدالت اسلامی را به قاضی و طرف دعوای خویش نشان دادند. چه بسا با اجرای عدالت، نور اسلام در قلب کسانی که زمینه ای دارند، نفوذ کند و هدایت آنان را سبب گردد.

(ب) ثمره اطاعت از امامت

ثمره اطاعت از امام، برقراری عدالت و امنیت و رسیدن به کمال است که حضرت به آن اشاره می کند.

«و طاعتنا نظاماً للملة و امامتنا اماناً من الفرقة؛ و برای سامان یافتن امت (آیین و شریعت) پیروی از ما و برای امنیت از پراکندگی، امامت ما را (قرار داد).»

«نظام» رشته ای را گویند که دانه های تسبیح را به هم پیوند می دهد و نظام یک ملت نیز چنین است. هدف حضرت زهرا (علیها السلام) در این خطبه آن است که نظام صحیح را معرفی کنند. نظامی که رهبری آن تنها به دست خداست و رهبران دینی فقط مجری آنند. سلامتی یک اجتماع به این است که در رأس آن امام معصوم حکومت کند. امامت، راهی نورانی در برپایی حکومت خداوند در روی زمین و زمینه ای مناسب برای رشد و تعالی انسانها است. وحدت فکر و عقیده است که در یک اجتماع، عامل وحدت و نظام و یکپارچگی آن می شود و گرنه جامعه دیر یا زود متلاشی خواهد شد. گرچه ممکن است بدون مبانی فرهنگی هم یک وحدت قومی و یا جغرافیایی به

وجود بیاید، هیچ ضمانتی در پایداری این جامعه وجود نخواهد داشت. از آن جاکه آیین پیامبر بزرگ اسلام دارای جامعترین قوانین و رسالت هاست، جدی ترین شعارش فریاد وحدت و یکپارچگی مسلمین است. آری! بیشترین و هشدار دهنده ترین سخنان پیامبر، دربارهٔ برحذر داشتن جامعه اسلامی است از آنچه مایهٔ پراکندگی و گسست پیوندهای اجتماعی می باشد. اهل بیت (علیهم السلام) نسبت به دین از دیگران آگاهتر و به حقایق قرآن آشناترند؛ زیرا علم آنان به مبدأ وحی می رسد و قهرآ هماهنگی امور دینی در اطاعت از آنان خواهد بود. حضرت فاطمه (علیها السلام) بلافاصله بعد از مسألهٔ اطاعت از اهل بیت، حکمت امامت را این گونه بیان کرده اند که در حقیقت، امامت از آن معصومان است و خدا آن را از این رو قرار داده است که مردم تفرقه پیدا نکنند و هر کدام به طرفی نروند؛ بلکه همه دور یک محور باشند، آن هم محوری که عقل می پذیرد زیرا وقتی که شخصی از جهت علم، تقوا، تدبیر، عدالت، ارتباط با خدا... و جهات دیگر بر دیگران رجحان دارد، طبعاً همه به سراغ او می روند و در نتیجه تفرقه و تشتت به وجود نمی آید. حال اگر بعضی نگذاشتند و مسیر صحیح جریان را به هم زدند آن مسألهٔ دیگری است.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به جهت وحدت و یگانگی امت و سامان بخشی به زندگی مسلمانان بارها در طول زندگی پرشور خویش فرموده اند:

«انی تارک فیکم الثقلین، کتاب الله عزوجل و عترتی؛ کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض، و عترتی اهل بیتی، و ان اللطیف خبیر اخبرنی انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض، فانظرونی بم تخلفونی فیهما»^{۱۵۷}؛ من از دنیای شما می روم، ولی در بین شما دو شیء گرانبها می گذارم: کتاب خداوند عزوجل و خاندانم. کتاب خداوند ریسمانی که از آسمان به زمین کشیده شده، و خاندانم که اهل بیت منند و خداوند لطیف و خبیر به من خبر داده است که این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا در کنار

حوض کوثر بر من وارد گردند. پس مراقب باشید که چگونه پس از من با این دو عمل خواهید کرد؟!»

ج) عزت اسلام در سایه جهاد

«... و الجهاد عزّ للاسلام؛ و برای عزت و سربلندی اسلام (جهاد را قرار داد).»

جهاد یعنی سعی و کوشش همه جانبه برای بازکردن راه خدا به روی بندگان و برطرف کردن موانع این راه. وقتی سخن از جهاد به میان می آید، ذهن ما نباید فقط متوجه جبهه و سلاح بدوش گرفتن و پشت توپ و تانک نشستن شود؛ زیرا جهاد مفهوم عامی دارد که مصادیق زیادی را شامل می شود: جهاد با سلاح، با زبان، با قلم و قدم و با مال و مقام.

قرآن می فرماید:

«والذین امنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله والذین اووا و نصروا اولئک هم المومنون حَقًّا^{۱۵۸}؛ آنان که ایمان آوردند و (از دیار کفر و وطن خود) هجرت گزیدند، و در راه خدا کوشش و جانفشانی کردند و هم آنان که مهاجران را منزل دادند و یاریشان کردند، آنها به حقیقت اهل ایمانند.»

با توجه به آیه، سراسر زندگی مؤمنان واقعی تلاش و کوشش است. این کوشش برای تحکیم رابطه انسانی با خداوند، برای اصلاح جامعه در جنبه های مختلف، برای تنظیم مسائل اقتصادی در جهت هماهنگی با منافع عمومی و به طور کلی برای هر چیزی است که به نفع جامعه انسانی و اسلامی می باشد (اعم از سخن، فکر یا عملی که در جهت الهی انجام شود) و «جهاد» نام دارد. در نتیجه، جامعه اسلامی، جامعه ای است که از هر نظر برای انجام فرمان جهاد فی سبیل الله مهیا و آماده است. قرآن می فرماید:

«وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ^{۱۵۹}؛ هَرْجِهَ دَرِ تَوَان دَارِيدَ اَز نِيرُو (و اسبهای آماده) بسیج کنید.»

یعنی باید با تمام قوا خود را برای مقابله با دشمن آماده کنید و برای برطرف نمودن موانعی که آنها به وجود می آورند سخت بکوشید؛ مثلاً به علم و آگاهیهای روز در زمینه اقتصاد و سیاست مجهز شوید تا در برابر تهاجمات مصون بمانید. علی (علیه السلام) می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ الْجِهَادَ وَ عَظَّمَهُ وَ جَعَلَ نَصْرَهُ وَ نَاصِرَهُ وَاللَّهُ مَا صَلَحَتْ دِينِ وَ لَا دُنْيَا إِلَّا بِه^{۱۶۰}؛ به راستی خدا جهاد را واجب فرموده، آن را بزرگ داشته و یار و یاور خود قرار داده است. به خدا سوگند دین و دنیا اصلاح نمی شود مگر به وسیله جهاد.»

در جنگ صفین زمانی که لشکر معاویه به نزدیکی فرات رسیدند، آب را بر اصحاب علی (علیه السلام) بستند. حضرت خطبه ای ایراد فرمودند که در آن معیار عزت و ذلت را در زندگی مشخص کرده اند:

«قَدْ اسْتَطَعْتُمْ كُمُ الْقِتَالَ فَأَقْرُوا عَلَى مَدَّةٍ وَ تَأْخِيرِ مَحَلَّةٍ، اَوْ رَوُوا السُّيُوفَ مِنَ الدَّمَاءِ تَرَوُوا مِنْ الْمَاءِ. فَالْمَوْتُ فِي حَيَاتِكُمْ مَقْصُودِينَ وَ الْحَيَاةُ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ^{۱۶۱}؛ شامیان با بستن آب شما را به پیکار دعوت کردند. اکنون بر سر دو راهی قرار دارید. یا به ذلت و خواری برجای خود بنشینید و یا شمشیرها را از خون آنها سیراب سازید تا از آب بیاشامید. پس بدانید که مرگ، در زندگی توأم با شکست و زندگی جاویدان، در مرگ پیروزمندان شماست.»

نظیر همین سخن مولی را امام حسین (علیه السلام) بیان می فرماید:

«لَأَرَى الْمَوْتَ إِلَّا السَّعَادَةَ^{۱۶۲}؛ مرگ را جز سعادت نمی بینم.»

امام حسین (علیه السلام) ظاهراً در جهاد مغلوب شده، به شهادت رسیدند و فرزندان و اصحابشان شهید شدند اما در حقیقت پیروزی از آن کیست؟ یزید یا امام

حسین (علیه السلام)؟

جنبه دیگری که در مسأله جهاد مطرح است و در فرهنگ اسلام تأکید زیادی بر آن شده، تلاش و کوشش در زمینه جهاد تدافعی است که از بیداری ملت‌های مسلمان سرچشمه می‌گیرد و مسأله زن و مرد در آن مطرح نیست. وقتی که دشمن هجمه فرهنگی می‌کند باید در سایه جهاد و دفاع و کوشش همه جانبه، عزت اسلام حفظ شود.

(د) صبرعامل مقاومت و حرکت

«والصبر معونة علی استیجاب الاجر؛ خداوند متعال صبر و شکیبایی را وسیله ای برای جلب پاداش حق قرارداد.»

تعریف عامیانه «صبر» به معنای تحمل ناگواریهاست و عامه مردم به هرکس که تلخیها را متحمل شود «صابر» می‌گویند، ولی اگر «صبر» مفاهیم آیات قرآن و روایات پیشوایان دین تفسیر کنیم این طور نیست؛ بلکه همچون اهرمی است که سنگین ترین موانع و بزرگترین مشکلات را با سهولت و توأم با نتیجه گیری مثبت برطرف می‌سازد. تحریف مفاهیم اسلامی از زمان بنی امیه و بنی العباس شروع شد و این بدان جهت بود که مردم، اسلام واقعی را نشناسند و از وضع موجود باخبر نشوند. از جمله واژه «صبر» تحریف شد، زیرا خلفای اموی، به مردم ستم فراوانی کردند ولی تا صدای کسی درمی‌آمد، علمای درباری را توصیه به صبر می‌کردند و می‌گفتند: «اگر صبر کنید روز قیامت پاداش دارید!»؛ در حالی که در قیامت ظالم مجازات می‌شود که چرا ظلم کرده و مظلوم هم مجازات می‌شود که چرا ظلم را تحمل نموده و حقش را نگرفته، در صورتی که باید مقاومت می‌کرده است.

پس «صبر» به معنای «پایداری» است، بنابراین در منطق دین، صبر را می‌توان این گونه معنا کرد:

«صبر یعنی مقاومت آدمی در راه تکامل و در برابر انگیزه های شر آفرین و فساد انگیز و انحطاط آور.»

به عبارتی، باید در مقابل هرچیزی که ما را از راه کمال باز می دارد و هر شرّی که مایه انحطاطمان می گردد بایستیم و آن را برطرف کنیم. برای مثال یک کوهنورد را در نظر بگیرید که بر سر راهش در رسیدن به قلّه کوه موانعی وجود دارد. این موانع چه از درون وجود او و چه از برون باشد، هر کدام به نوعی مزاحم و جلوگیری حرکت اویند. از درون: راحت طلبی، ترس، ناامیدی و هوسهای گوناگون و از برون: سنگ، صخره و حیوانات درنده، خارهای دامنگیر و مناظر زیبا و غیره او را از پیش روی باز می دارند. کسی که با مزاحمانی این چنین روبه روست یا اصلاً حرکت نمی کند و یا از ادامه این راه خطرناک و پر دردسر منصرف می گردد؛ اما حالت دیگر برای چنین کوهنوردی این است که در برابر موانع مقاومت کند و با اراده و صبر، به کار و راه خود ادامه دهد.

طلاب عزیز! شما هم وقتی که می خواستید در حوزه ثبت نام کنید، موانع درونی تان متعدد بود: راحت طلبی، ترس از سنگینی درس و مهم تر از همه این فکر که درس حوزه چه فایده ای دارد و آخرش چه می شود؟ و موانع برونی هم داشتید از قبیل مشکلات خانوادگی، مسائل اقتصادی و زمزمه های ناموزون اطرافیان و خصوصاً دوستان و سوسه گر که انسان را از ادامه راه باز می دارند. چنین وضعیتی از دو حال خارج نیست: یا از ادامه راه منصرف شده، برمی گردید و یا اینکه هدف را مشخص کرده، قلّه کمال انسانی را در نظر می گیرید که رسیدن به آن هم بدون علم و معرفت و شناخت و سپس عمل و خدمت به دین میسر نیست. در این صورت در برابر موانع مقاومت کرده، با نیروی صبر پیش می روید و بدون هیچ ترس و واهمه و ناامیدی به حرکت خود ادامه می دهید.

ابوحمره ثمالی از قول امام باقر(علیه السلام) نقل می کند: وقتی نزدیک وفات پدرم رسید، مرا به سینه چسبانند و فرمودند: «پسرم سفارش می کنم تو را به آنچه پدرم

حسین بن علی(علیه السلام) هنگام وفاتش فرمود و به همین مطلب پدرش علی بن ابی طالب وصیت نمود و آن این است که : پسرم بر حق صبر کن، اگر چه برایت تلخ باشد.»

از این حدیث گرانبار چنین برمی آید که مهمترین سفارش و وصیت بزرگان ما به فرزندانمان در هنگام وفات، وصیت به صبر در راه حق بوده است.

صبر بر حق گاهی در حال رفاه است که سلامتی و خوشی و بی نیازی فرد او را مغرور نکرده است و از مسیر حق منحرفش نمی نماید؛ و گاهی در حال مصیبت و گرفتاری است و در هر صورت این بزرگواران سفارش به صبر فرموده اند.

«نروی آن فی وصایا الانبیاء صلوات الله علیهم إصبروا علی الحق و ان کان مُرّاً^{۱۶۳}؛ وصایای انبیاء (علیهم السلام) سفارش به صبر بر حق است اگرچه تلخ و ناگوار باشد.»

خداوند در قرآن از قول حضرت یوسف(علیه السلام) به برادرانش چنین می فرماید:
«قال انا یوسف و هذا اخی، قد مَنَّ اللهُ عَلینا إِنَّه من یتق و یصبر فان الله لایضیع أجرَ المحسنین^{۱۶۴}؛ یوسف پاسخ داد: «آری من همان یوسفم و این برادر من است. خدا به رحمت بی حساب خود بر ما منت نهاد و هرکس در حوادث، تقوی و صبر پیشه کند(نیکوست) و خداوند اجر نیکوکاران را ضایع نمی کند.»

از این آیه به دست می آوریم که صبر و شکیبایی موجب پاداش می شود و صابران به «مقام محسنین» دست می یابند همان گونه که خداوند درباره ایشان می فرماید:

«و لآجر الآخرة خیرٌ للذین امنوا و کانوا یتقون^{۱۶۵}؛ و اجر عالم آخرت برای اهل ایمان و مردم پرهیزکار، بسیار بهتر از اجر و مقام دنیوی است.»

قرآن درباره صبر و استقامت جمعی، هم می فرماید:

«وان تصبروا و تتقوا لايضركم كيدهم شيئاً إِنَّ اللهَ بما يعملون محيطٌ^{۱۶۶}؛ اگر شما صبر
پیشه کنید و پرهیزکار باشید از مکر و عداوت آنها هیچ آسیبی به شما نخواهد رسید
که همانا خداوند بر آنچه می کنید آگاه است.»

آخرین ارمغان فکری پیامبران، اولیای خدا، صلحا، شهدا، مجاهدان راه حق و سازندگان
جامعه اسلامی به جانشینان خود، توصیه به صبر است. در روایت بسیار مهمی، نبی
اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) وقایع آینده را پیش بینی و در حقیقت تکلیف ما را
هم که در این زمان مواجه با این مسائلیم تبیین فرموده اند:

«عن ابی عبدالله(علیه السلام) قال: قال رسول الله(صلی الله علیه وآله وسلم)
سیأتی علی الناس زمان لا ینال الملک فیہ إلا بالقتل و التجبر و لا الغنی إلا بالغصب و
البخل و لا المحبة إلا باستخراج الدین و اتباع الهوی، فَمَن ادرك ذلك الزمان قَصِرَ علی
الفقر و هو یقدر علی الغنی و صَبَرَ علی البغضة و هو یقدر علی المحبة و صَبَرَ علی
الذل و هو یقدر علی العز آتاه الله ثواب خمسين صديقاً مِمَّنْ صدَّقَ بی^{۱۶۷}؛ زمانی برای
مردم پیش خواهد آمد که سلطنت جز به وسیله کشتن و ستمگری؛ ثروت جز با غصب
و بخل؛ و دوستی جز به وسیله خارج شدن از دین و پیروی هوس به دست نیاید؛ پس
کسی که به آن زمان برسد و در برابر فقر شکیبایی ورزد در حالی که قادر به کسب
ثروت است؛ دشمنی مردم را تحمل نماید با آن که بر دوستی قدرت دارد؛ و بر ذلت
صبر کند با آن که بر عزت توانا باشد، خدا ثواب پنجاه صديق از تصدیق کنندگان را به
اومی دهد.»

در جمله اول حدیث، پیامبری فرمایند: «سیأتی علی الناس لا ینال الملک فیہ.»
مسلمانان شاهد صدق این پیش گویی پیامبر را خیلی زود (در ماجراهای بعد از رحلت
ایشان و در زندگی سراسر ننگین معاویه و پسرش یزید و چهره های قبل و بعد از آن)
مشاهده کردند که چگونه حکومت و خلافت را غصب نمودند و بر مردم سیطره پیدا
کردند. به راستی آیا جز با اعمال زور و فشار بوده است؟ در طول تاریخ، غاصبان

خلافت همین روش را ادامه داده اند! تا زمان ما که در کشورهای اسلامی خصوصاً فلسطین اشغالی، افغانستان و عراق. مسلمانان تحت سلطه حاکمان ظلم و جور هستند.

در جمله دوم حضرت رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) می فرمایند: «و لا الغنى إلا بالغب و البخل.» ثروت و رفاه مالی جز از راه غصب حقوق مظلومان، تجاوز به طبقات ضعیف، استثمار ملت و توده مردم، بخل ورزی و امساک در ادای حقوق مالی و بی اعتنایی به نیازهای محرومان جامعه تأمین نمی گردد. این پیشگویی صریح پیامبر از پدیدآمدن فاصله هایی طبقاتی خبر می دهد که امروز شاهد آنیم.

در جمله سوم، نبی اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) می فرمایند: محبوبیت جز با بیرون رفتن از دستورات دین و پیروی از هوسهای نفسانی امکان پذیر نیست. یعنی اشخاص از طریق تملق، دروغ، ریاکاری، حقه بازی و سرسپردن به هوی و هوس و فریب دادن مردم محبوبیت کسب می نمایند و عیوبی را که باید بیان گردد، پنهان می کنند. به طوری که امر به معروف و نهی از منکر را فراموش می نمایند تا محبوبیت خود حفظ کنند.

این فرمایش حضرت اشاره ای است به پایین آمدن سطح تفکر مردم و تبدیل ارزشهای اسلامی به ارزشهای منحط در جامعه. کار فرد حيله گری چون معاویه نیز همین بوده است. او برای کسب محبوبیت از همین روشها استفاده می کرد؛ لذا مردم ناآگاه و پول پرست هم مجذوب او شدند، دورش را گرفتند و از حقیقت و قرآن ناطق باز ماندند و علی (علیه السلام) را کنار زدند.

حال در چنین وضعیتی وظیفه مردم چیست؟ پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) در دنباله حدیث پاسخ این مطلب را بیان می فرمایند: «فمن ادرك ذلك الزمان فصر على الفقر.» یعنی کسی که در چنین زمانی واقع شود باید از ثروت و غنایی که به بهای شرکت در فقر هزاران انسان دیگر به دست می آید دیده فرو بندد و بر تنهایی و

گمنامی خویش، صبرکنند، در برابر انگیزه های شهرت طلبی مقاومت ورزد و در پی آن نباشد که شهرت او زیاد شود و مردم به او احترام نهند. چنین شخصی بر رتبه های پایین تر اجتماعی صبر می کند با این که می تواند مقام بالاتری را با زور و غلبه به دست آورد. از این رو خداوند پاداش و نتیجه ای را که به پنجاه مؤمن درستکار در زمان پیامبر می دهد به چنین شخص صابری در این زمان عطا خواهد کرد. بدین سبب فاطمه (علیها السلام) می فرمایند:

«و الصبرمعونة علی استیجاب الاجر».

این جمله گرانسنگ اشاره ای است به فرموده خداوند:

«قل یا عباد الذین امنوا اتقوا ربکم للذین احسنوا فی هذه الدنیا حسنة و ارض الله واسعة انما یوفی الصابرون اجرهم بغير حساب^{۱۶۸}؛ ای بندگانی که به خدا ایمان آورده اید، خداترس و پرهیزکار باشید که هرکس متقی و پرهیزکار گردد [علاوه بر آخرت] در دنیا [هم] نصیبش نیکویی و خوبی خواهد بود و زمین خدا بسیار پهناور است. همانا که خدا صابران را به حد کمال پاداش خواهد داد.»

(ه) اصلاح جامعه در امر به معروف

«و الامر بالمعروف مصلحة للعامة؛ خداوند امر به معروف را وسیله ای برای اصلاح توده های مردم قرار داد.»

(معروف یعنی شناخته شده و منکر یعنی ناشناخته.)

زمانی که فضائل بر اجتماع حاکم شود، طبعاً آن جامعه به سوی خوبیها پیش می رود، در حالی که با غلبه فساد و زشتی ها، به طرف انحطاط و انحراف خواهد رفت. به همین جهت باید در حفظ ارزشهای اصیل انسانی و اسلامی در جامعه کوشید و این زمانی است که اجتماع معروف، را معروف و منکر را منکر و بد بشناسد. این جاست که نقش امر به معروف و نهی از منکر در جهت حفظ ارزشها و مصلحت جامعه معلوم

می شود. دستور اسلام به اجرای این مهم، برای آن است که فطرت و عقل بشر دائماً دستخوش هوی و هوس است؛ به طوری که نفس سرکش و دشمن باطنی از درون و دشمنان خارجی هم (اعم از جن و انس) از برون کمک می کنند تا معروف و منکر را در نظر آدمی وارونه جلوه دهند. چنانکه قرآن می فرماید:

«أَقَمَنَ زَيْنَ لَهٗ سُوٓءَ عَمَلِهِ قَرَاهُ حَسَنًا»^{۱۶۹}؛ آیا آن کس که زشتی کردارش برای او آراسته شده و آن را زیبا می بیند [مانند مؤمن نیکوکار است]؟»

برای نمونه، فردی که هوس باز است، چشم و زبان ناپاک دارد و نفس سرکش او را به فساد می کشاند، اگر پدر و مادر یا ناصحان جامعه او را نصیحت کنند که این کار برای تو زشت است متوجه زشتی کارش نمی شود، زیرا نفسش آن چنان بديها را در نظرش جلوه داده، که بینشش عوض شده است. در حقیقت «زیبا دیدن عمل زشت» کلید همه بدبختیهای افراد گمراه و لجوج است که اعمال زشتشان به خاطر هماهنگ بودن با شهوات در نظرشان زیباست. طبیعی است که چنین کسی نه موعظه ای را می پذیرد، نه آمادگی برای شنیدن انتقاد دارد و نه حاضر است مسیر خود را تغییر دهد. چنین شخصی از پیامدهای عمل زشت خود نیز بیمناک نیست و هیچ گاه به محاسبه و تجزیه و تحلیل اعمال خویش نمی پردازد.

دین مقدس اسلام برای این که دیدگاهها عوض نشود و از فطرت سلیم منحرف نگردد، برای رواج «معروف» در جامعه به دو اصل تکیه می کند:

(۱) اصل تشویق: رهبران و بزرگان جامعه، بایستی نیکوکاران را تشویق و بدکاران را توبیخ نمایند. علی(علیه السلام) به مالک اشتر چنین دستوری فرمایند:

«وَ لَا يَكُونَنَّ الْمُحْسِنُ وَالْمَشِيءُ عِنْدَكَ بِمَنْزِلَةِ سُوءٍ فَإِنَّ فِي ذَلِكِ تَرْهِيْدًا لَأَهْلِ الْإِحْسَانِ فِي الْإِحْسَانِ، وَ تَدْرِيْبًا لَأَهْلِ الْإِمْسَاءَةِ عَلَى الْإِمْسَاءَةِ وَ الزَّمَّ كَلًّا مِنْهُمْ مَا الزَّمَّ نَفْسَهُ»^{۱۷۰}؛ هرگز نیکوکار و بدکار در نظرت یکسان نباشد، زیرا نیکوکاران به نیکوکاری بی

رغبت و بدکاران در بدکاری تشویق می شوند، پس هر کدام از آنان را براساس کردارشان پاداش ده.»

(۲) جلوگیری از بی تفاوتی جامعه: (وادار کردن جامعه به مبارزه منفی و قطع رابطه با متخلفان.) این مسأله بسیار مهم است. مؤمنان نباید با کسانی که منکرات را انجام می دهند، رابطه برقرار کنند، البته این قطع رابطه شرایط خاص دارد و باید طوری باشد که باعث تجری شخص بدکار نشود بلکه باید وی را تحت تأثیر قرار دهد، تا هدایت شود، ولی اگر متخلف به بدی خودش ادامه داد، مؤمن دیگر نمی تواند با او سازش کند، و با وجود فسق، همنشینش باشد. این خود مبارزه ای منفی است و می بینیم این نوع مبارزه در زمان خود پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز انجام شده است. قرآن جریان آن سه نفری را که از شرکت در جنگ تبوک خودداری کردند، چنین بیان می فرماید:

«وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنَّهُ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ^{۱۷۱}؛ قبول توبه آن سه تن که بر جای مانده بودند به تعویق افتاد؛ تا آنجا که زمین با همه فراخی اش بر آنان تنگ گردید. از خویش به تنگ آمدند و دانستند که پناهی از خدا جز به سوی او نیست؛ پس (خدا) به آنان (توفیق) توبه داد تا توبه کنند. بی تردید خدا همان توبه پذیرمهربان است.»

سه نفر از مسلمانان به علت سستی و تنبلی، همراه پیامبر به جنگ تبوک رفتند اما چیزی نگذشت که پشیمان شدند و بعد از جنگ برای عذرخواهی خدمت پیامبر رسیدند. حضرت با آنها سخن نگفت و دستور داد که احدی از مسلمانان نیز با آنها حرف نزند. این سه تن تحریم اجتماعی شدند. فضای مدینه با تمام وسعتش چنان بر آنان تنگ شد که مجبور شدند برای نجات از این خواری و رسوایی بزرگ، شهر را ترک گویند و به کوههای اطراف پناه ببرند. مدتی به این صورت گذشت و آنها انتظار می

کشیدند، اما خبری از وحیی که دال بر قبولی توبه شان باشد، نشد. در این هنگام فکری به نظر یکی از آنان رسید و گفت، حال که مردم با ما قطع رابطه کرده اند، بهتر است از هم دیگر جدا شویم. به این ترتیب پس از ۵۰ روز انابه و تضرع به پیشگاه خدا، توبه آن ها پذیرفته شد و آیه مذکور نازل گردید.^{۱۷۲}

روشن است که بی تفاوتی جامعه در برابر ارزشها، به عناصر نادرست، امکان رشد می دهد و به سلطه آنان بر سرنوشت جامعه می انجامد. متأسفانه می بینیم ارزشها عوض شده است؛ لذا اگر هر کدام از ما این فریضة دینی را انجام دهیم، جامعه اصلاح خواهد شد.

قرآن و نقش مهم امر به معروف در اصلاح جامعه

برای حفظ امنیت در جامعه ایمانی و پیشگیری از نفوذ عناصر فاسد و بروز منکرات، و برای انجام فرائض دینی، اصلی مهم تر و مفیدتر از «امر به معروف و نهی از منکر» نیست. لذا خداوند می فرماید:

«ولتكن منكم أمة يدعون الى الخير و يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر و اولئك هم المفلحون»^{۱۷۳}؛ و باید از میان شما، گروهی (مردم را) به نیکی دعوت کنند، به کار شایسته وادارند و از زشتی بازدارند؛ آنان همان رستگارانند.»

در آیه ای دیگر، در توصیف امت اسلامی می فرماید:

«کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و تؤمنون بالله»^{۱۷۴}؛ شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده اید. به کار پسندیده فرمان می دهید، از کار ناپسند بازمی دارید و به خدا ایمان دارید.»

با آن که ایمان اصل نخستین در اسلام و امر به معروف و نهی از منکر از فروع و شاخه های آن است، در این آیه، ایمان پس از امر به معروف و نهی از منکر آمده است؛ زیرا این دو وظیفه الهی است که محیط مناسب و شایسته ای را برای گسترش و عمق

ایمان و کمال و دوام آن فراهم می آورد و با این گونه ایمان است که مصالح فردی و اجتماعی تأمین می شود و جامعه دینی سامان و اعتبار و نظم و تحرک می یابد. امام باقر(علیه السلام) می فرماید:

«إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ يَهَا تَمَامُ الْفَرَائِضِ... وَ تَأْمِنُ الْمَذَاهِبُ وَ تَحُلُّ الْمَكَاسِبُ وَ تَرُدُّ الْمَظَالِمَ وَ تَعْمُرُ الْأَرْضَ وَ يَنْتَصِفُ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَ يَسْتَقِيمُ الْمَرْءُ...^{۱۷۵}؛ امر به معروف و نهی از منکر، دو فریضه بزرگ الهی است که بقیه فرائض به سبب آنها برپا می شود... به وسیله این دو فریضه است که راهها امن، کسب و کار مردم حلال، حقوق افراد تأمین، زمینها آباد و از دشمنان انتقام گرفته می شود و همه کارها سامانمند خواهد شد».

عمل افراد، خوب یا بد، شعاعی دارد و جامعه را فرا می گیرد. از این رو در اجتماع چیزی به عنوان «ضرر فردی» وجود ندارد، چراکه زیان فردی هم به صورت اجتماعی درمی آید. به همین دلیل عقل و منطق حکم می کند که اعضای جامعه در پاک نگاه داشتن محیط زندگی از هیچ گونه تلاش و کوششی خودداری نکنند. این ضرب المثل عامیانه که می گویند: «چهار دیواری، اختیاری» اشتباه است، زیرا انسان در محدوده خانه خویش نیز اختیار هر کار ناشایستی را ندارد. همان طور که افراد خانواده برای از بین رفتن میکروبها و آلودگیها حتی در خانه های خود هم باید بهداشت و نظافت را رعایت نمایند، در جامعه نیز ضرورت این امر دو چندان است، چه فضا و هوا برای عموم جامعه است و امکان سرایت آلودگیهای اخلاقی به همه هست. پس اگر می خواهیم بچه هایمان، از نظر اخلاقی سلامت باشند، نسل ما سالم تربیت شود، از گناه حفظ شویم، محیطمان محیطی مقدس و پاک باشد و در شهر و کشوری پاک زندگی کنیم، باید به این دو فریضه اهمیت بدهیم و امر به معروف و نهی از منکر را واجب بشماریم. افراد باید به هر طریقی که می توانند مردم را به معروف دعوت، و از منکر جلوگیری

کنند؛ یکی با قلم می تواند این کار را انجام دهد، یکی با بیان، کسی دیگر با پول و دیگری با قدمی که برمی دارد. آیه گرانسنگ

«تعاونوا علی البر و التقوی^{۱۷۶}؛ در نیکوکاری و پرهیزکاری با یکدیگر همکاری کنید»

نیز اشاره به همین مطلب دارد.

از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) نقل شده که فرمودند: فردی گنهکار در میان مردم، همانند کسی است که با جمعی سوارکشتی شود و به هنگامی که در وسط دریا قرار گیرد تبری بردارد و به سوراخ کردن موضعی که در آن جا نشسته است پردازد و اگر به او اعتراضی شود، بگوید: «من در سهم خود تصرف می کنم!» اگر دیگران او را از این عمل خطرناک بازدارند طولی نمی کشد که آب دریا به داخل کشتی نفوذ می کند و همگی غرق می شوند.^{۱۷۷}

حضرت با این مثال قابل تأمل، منطقی بودن وظیفه امر به معروف و نهی از منکر را بیان می کنند و حق نظارت فرد بر اجتماع را حقی طبیعی می دانند. کارهای زشت از کوچکترین منکر گرفته تا بزرگترین آن، راه را برای ورود شیاطین باز و زمینه را برای تهاجم فرهنگی در بین مسلمانان آماده می کند و البته در این میان جوانان آسیب پذیرترند. امروز، دشمنان، جنگی را آغاز کرده اند که با توپ و تانک و موشک و سلاحهای مدرن جنگی نیست؛ بلکه با ایجاد شک و سوء استفاده از ناآگاهی و عدم مطالعه مردم است تا با روح و دین و عقاید و آرمان ملت‌های مسلمان نبرد کنند، به ویژه با هجوم فرهنگی و اندیشه های ناسازگار با موازین شرعی که در ذهن و اندیشه نوجوانان و جوانان تأثیر می نهند. این گونه تهاجمات فرهنگی را به طور خاص در تبلیغات بازرگانی و اسباب بازیها و کالاهای مورد استفاده مردم می توان دید. زیرا روش دشمن این است که در مسأله تغییر فرهنگ یک جامعه نقشه های شوم خود را از بچه ها آغاز می کند؛ بخصوص آن بچه هایی که در انقلاب اسلامی ایران از مدرسه بیرون ریختند، تظاهرات کردند و مردم مسلمان را با خودشان همراه نمودند. پس

دشمنان می دانند که بار انقلاب بیشتر بر دوش جوانان و نوجوانان این مرز و بوم بوده و هست؛ این است که از این گروه شروع کرده، منکرات را با شیوه های مختلف آموزش می دهند تاجایی که با کاغذهای بسته بندی آدامس و شکلات و غیره آنها را سرگرم می کنند و سپس به انحراف می کشانند، آنها خزنده عمل نموده، فرهنگ انقلابی و اسلامی را تحت تأثیر قرار داده اند و متأسفانه اکثر ما را خواب خرگوشی فراگرفته و مشغول دنیای خودمان هستیم.

اگر هر یک از ما وظیفه مهم فردی و اجتماعی خودمان را از یاد نبرده، امر به معروف را سرلوحه برنامه زندگی خود قرار می دادیم، مصالح عمومی جامعه اینگونه به خطر نمی افتاد. براستی که چه زیبا فرموده اند حضرت فاطمه (علیها السلام): و الامر بالمعروف مصلحة للعامة.

(و) جلوگیری از خشم الهی با نیکی به والدین

«... وَ بَرِّ الْوَالِدِينَ وَقَايَةَ مِنَ السُّخْطِ؛ و برای جلوگیری از خشم خداوند نیکی به پدر و مادر را (قرار داد).»

حضرت فاطمه (علیها السلام) پس از بیان فلسفه احکام و سفارش به امر به معروف برای مصلحت جامعه، مصادیقی از معروف و منکر را بیان می نمایند. در ابتدا نیکی و احسان به پدر و مادر را سفارش می کنند. قرآن می فرماید:

«لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدِينَ إِحْسَانًا.»^{۱۷۸}

«و اعبدوا الله و لا تشرکوا به شیئاً و بالوالدین احساناً.»^{۱۷۹}

در آیات قرآن، خداوند تبارک و تعالی بعد از امر به پرستش، نیکی به پدر و مادر را مطرح فرموده است و این اهمیت امر را می رساند. از مجموع آیات قرآن این نکته نغز را درمی یابیم که سفارش نیکی و احسان فرزند به پدر و مادر شده است نه توصیه نیکی والدین به فرزند، علت آن هم این است که پدر و مادر فطرتاً به فرزندشان علاقمندند و

به او خدمت می کنند. مادر شب از خواب بیدار می شود و با تمام خستگی و خواب آلودگی بچه را در آغوش می گیرد، نوازش می کند، در برابر گریه او صبر می کند و در عین حال از تمام تیمارگری اش لذت می برد.

آیا فرزندان هم نسبت به پدر و مادر این چنینند؟ اگر با ایمان و حق شناس باشند نهایت محبتی که درباره پدر و مادر دارند این است که به مختصر مراقبت و مواظبت از آنها اکتفا نکنند، و در عین حال، در انتظار راحتی هرچه زودتر خود باشند و عجیب این است که همین پدر و مادر از خدا تقاضای مرگ می کنند تا فرزندشان از این زحمت راحت شود.

علت دیگر احسان به پدر و مادر هم خیلی روشن است، زیرا بقای نظام خانواده مبتنی بر احترام به والدین است و اگر حسن تعظیم به آنها از بین برود، مهمترین ضرر آن این است که حق شناسی از بین می رود. انسان وظیفه شناس و متعهد که دارای اخلاق اسلامی و انسانی است، باید متوجه باشد که بعد از خداوند تبارک و تعالی و پیامبر و ائمه هدی (علیهم السلام)، بیشترین حق را پدر و مادر به گردن وی دارند. اگر افرادی را دیدید که با احترام بسیار نسبت به والدین، حقوق ایشان را رعایت می کنند، شما هم قدر آنها را بدانید و احترامشان کنید. به طور مسلم این افراد حق شناس در مقام ادای حقوق نسبت به همه، وظیفه شناس هستند و اگر دیدید نسبت به این دو نعمت بزرگ بی اعتنا می باشند، بدانید نسبت به دیگران هم بی اعتنا خواهند بود.

دلیل دیگر بر تأکید خداوند درباره احسان به والدین این است که بی اعتنایی به آنان سبب گسیختگی خانواده می شود و تزلزل روحی را به وجود می آورد. تأکید قرآن بیشتر درباره زمانی است که پدر و مادر به سنین کهولت و پیری می رسند و حتی توقع شنیدن «اف» را هم ندارند و نمی توانند با ترشروی و اخم فرزندان مواجه شوند: «و قُضِيَ رِبْكَ إِلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا آيَاهُ وَ بِالْوَالِدِينَ إِحْسَانًا أَمَا يَبْلُغْنَ عِنْدَ الْكِبَرِ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَ لَا تَنْهَرَهُمَا وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا* وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِّ

من الرحمة و قل ربّ ارحمهما كما ربّيانى صغیراً^{۱۸۰}؛ و خدای تو حکم کرده که جز او هیچ کس را نپرستید و درباره پدر و مادراحسان کنید. اگر یکی از ایشان یا هر دو در کنار تو، به سالخوردگی رسیدند به آنها حتی «اف» مگو و پرخاش مکن، شایسته سخن بگوی و از سر مهربانی، بال فروتنی برآستان آنان بگستر و بگو: پروردگارا آن دو را رحمت کن، چنان که مرا در خردی پرورش دادند.»

قابل ذکر است که در این آیات چند امر و نهی وجود دارد: در ابتدا بعد از نهی از پرستش غیر خدا، امر به احسان به پدر و مادرشده است و سپس از اف گفتن به آنها باز می دارد، گرچه «اف» دارای معنای لغوی «ناخوشایندی، خشم و بداخلاقی» است، همین اندازه که آدمی در برابر پدر و مادر خویش، چهره درهم کشد و لو هیچ حرفی نزند، مصداق «اف» پیدا می کند. قرآن می فرماید: از آن دو دلتنگ و خسته نشوید، ردشان نکنید و در گفتگوی با ایشان خوش برخورد باشید؛ نیکو رفتار کنید و گفتار کریم و شایسته داشته باشید.

فرمان دیگر قرآن عجیب تراست: بالت را پایین بیاور! یعنی در مقابل پدر و مادرت نهایت افتادگی را نشان بده. در انتهای آیه دستور دعا در حق پدر و مادر آمده است و نحوه آن را نیز آموزش می دهد: پروردگارا! چنان که ایشان در کودکی نسبت به من مهربان بودند تو هم بر آنها رحم کن و مهربان باش!

این سخن بانوی بزرگوار اسلام (علیها السلام) را که نیکی به پدر و مادر سپری برای غضب الهی است، روایات زیادی تأکید می کند که به چند نمونه از اشاره می کنیم:

ابراهیم بن شعیب گوید به امام صادق(علیه السلام) گفتم:

«إِنَّ ابی قَد کَبِرَ جَدًّا وَ ضَعْفَ فَنَحْنُ نَحْمِلُهُ إِذَا أَرَادَ الْحَاجَةَ، فَقَالَ: إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَلِيَ ذَلِكَ مِنْهُ فَافْعَلْ وَ لَقِمَةُ بَیْدِکَ فَانِهِ جَنَّةٌ لَکَ غَدًا^{۱۸۱}؛ پدرم به حدی پیر و ناتوان شده که

برای قضای حاجت او را به پشت می بریم. فرمود: اگر بتوانی خودت این کار را کنی،

انجام ده، و شخصاً برایش لقمه بگیر تا سپر آتش فردایت باشد.»

نیز از امام سجاد(علیه السلام) روایت شده که فرمودند: شخصی به پیامبراکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) گفت: عملی از منکرات نیست که من آن را انجام نداده باشم؛ آیا باب توبه برای من با این همه گناهان گشاده است؟ حضرت فرمودند: آیا پدر و مادرت زنده اند؟ گفت: پدرم زنده است. فرمود: برو به او نیکویی و مهربانی کن!

امام سجاد(علیه السلام) فرمودند: چون شخص سؤال کننده از محضر رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) خارج شد، پیامبرفرمودند: ای کاش مادرش زنده بود!

از این جمله معلوم می شود که مهربانی با مادر بیشتر از پدر، در کفاره گناهان مؤثر است. البته این سخن بدان معنا نیست که خدمت به پدر کم ارزش می باشد. سفارش ولی عصر(عج) درباره احترام به پدر قابل ملاحظه است: یکی از عالمان نجف از شخص مورد اعتمادی نقل می کند که پدر پیری داشت و در خدمتگزاری به او هیچ کوتاهی نمی کرد، مگر در شبهای چهارشنبه که به مسجد سهله می رفت و در آن شب از خدمت به پدر معذور بود، ولی پس از مدتی دیگر به آنجا نرفت. از او پرسیدم، چرا مسجد سهله را ترک کرده ای؟ گفت: چهل شب چهارشنبه به آنجا رفتم. شب چهلیم در تاریکی شب، شخص عربی را دیدم که بر اسبی سوار بود و به طرف من می آمد. همین که به من رسید، بعد از کمی صحبت سه بار به من فرمود: «اوصیک بالعود» «پدر پیر» در لهجه عربی بدوی «عود» گفته می شود؛ یعنی سفارش می کنم تو را به پدر پیرت. فهمیدم که آن مرد، امام مهدی(عج) بوده اند و ایشان راضی نیستند که خدمت به پدرم حتی در شب چهارشنبه و برای رفتن به مسجد سهله ترک شود.

ن) حفظ پیوندها برای بقای نسل

«و صلة الارحام منساة فى العمر و منماة للعدد؛ و برای بقای نسل، حفظ پیوند خویشان را (قرار داد).»

حضرت زهرا (علیها السلام) در ادامه خطبه خویش به صله رحم و نتایج آن اشاره می کنند. از جمله نتایج صله رحم، زیاد شدن خویشاوندان انسان است؛ زیرا صله رحم و پیوند با خویشان، باعث بهبود زندگی انسان می شود در «احتجاج» طبرسی این بخش از خطبه حضرت زهرا (علیها السلام) این گونه است:

«وَصِلَةُ الْارْحَامِ مَنَاءٌ لِلْعَمْرِ وَ مَنَاءٌ لِلْعَدَدِ.»

«مناه» اسم مکان، و به معنای «تأخیر» است و در این جا به معنای «به تأخیرافتادن»؛ همان طور که «منماه» هم اسم آلت و به معنای وسیله نمو و رشد می باشد. با توجه به خطبه فلسفه صله رحم در کلام فاطمه (علیها السلام) این گونه بیان می شود: به خویشاوندان و ارحام خود نیکی کنید، زیرا در این صورت از مرگهای ناگهانی و تلف شدن حفظ می شوید و قهراً عدد شما زیاد می گردد. در این میان، پیوندهای خویشی استحکام می یابد و جمعیت آنان از هم پراکنده نمی شود، و آفت پذیر نخواهد شد. در قرآن کریم، خداوند متعال رعایت خویشاوندان را بر پایه تقوا، سفارش فرموده است:

«و اتقوا الله الذی تساءلون به و الارحام ان الله کان علیکم رقیباً^{۱۸۳}؛ بترسید از آن خدایی که به نام او از یکدیگر مسئلت و درخواست می کنید (خدا را در نظر آرید) و درباره خویشاوندان کوتاهی نکنید که همانا خدا مراقب اعمال شماست.»

سوره مبارک نساء که آغاز آن با آیه فوق است، با سفارش به تقوا آغاز می شود و بنیان خانواده را بر تقوا استوار می دارد. اهمیت فوق العاده صله رحم را از آن جا به دست می آوریم که نام «ارحام» بعد از نام خدا یاد آمده است.

از نگاهی دیگر، قرآن کریم همه فرزندان آدم را از یک پدر و مادری داند و به گونه ای، تمام بنی آدم، خویشاوندان یکدیگر به شمار می روند. این پیوند و ارتباط ایجاب می کند که نسبت به همه انسانها از هر نژاد و قبیله که باشند، مانند بستگان و خویشاوندان خود محبت ورزید. امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«صِلَةُ الْاِرْحَامِ تُحَسِّنُ الْخَلْقَ وَ تَسْمَحُ الْكُفَّ وَ تُطِيبُ النَّفْسَ وَ تَزِيدُ فِي الرِّزْقِ وَ تُنْسِيئُ مِنَ الْاَجْلِ»^{۱۸۳}؛ حفظ پیوند با خویشاوندان اخلاق را نیکو می سازد، آدمی را گشاده دست می گرداند، و مایه پاکدلی و صفای روح می شود و با افزایش روزی، مرگ را به تأخیر می اندازد.»

نقطه مقابل صلهٔ رحم، قطع روابط خویشاوندی است. میزان زشتی و گناه این کار به حدی بالاست که خداوند انجام دهندگان چنین عملی را جزء زیانکاران قرار می دهد: «الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ»^{۱۸۴}؛ همانانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می شکنند و آنچه را خداوند به پیوستنش، امر فرموده است می گسلند و در زمین به فساد می پردازند؛ آنانند که زیانکارانند.»

طبق این آیه، یکی از ویژگیهای زیانکاران آن است که از اوامر الهی سرپیچی می کنند و روابط و پیوندهای خویشی را می گسلند. در آیهٔ دیگری، قطع روابط خویشی و برهم زندگان آن این گونه نکوهش شده است:

«فَهَلْ عَسَيْتُمْ أَنْ تَفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تَقْطَعُوا أَرْحَامَكُمْ* أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَاصْمَمْهُمْ وَ أَعْمِ أَبْصَارَهُمْ»^{۱۸۵}؛ پس (ای منافقان) آیا امید بستید که چون (از خدا) برگشتید (یا سرپرست مردم شدید)، در (روی) زمین فساد کنید و خویشاوندیهای خود را از هم بگسلید؟ اینان همان کسانی که خدا آنان را لعنت نموده و (گوش دل) ایشان را ناشنوا و چشمهایشان را نابینا کرده است.»

در این باره آیات دیگری هم هست به این مضمون که کسانی که نقض عهد پروردگار نموده اند، آنچه را خدا امر به وصلش کرده قطع می کنند جزء مفسدان خواهند بود و با محروم شدن از رحمت خداوند، بدترین جا مکان آنها است.

امام سجاد(علیه السلام) فرزند خود را نصیحت می کنند که از مصاحبت با پنج گروه بپرهیزد و یکی از آن پنج گروه کسانی اند که روابط خویشی را قطع کرده اند. ایشان می فرمایند:

«ایاک و مصاحبة القاطع لرحمة فانی وجدته ملعوناً فی کتاب الله^{۱۸۶}؛ بپرهیز از معاشرت با آن کس که پیوند خویشی را گسسته است که قرآن او را ملعون و دور از رحمت خدا شمرده است.»

ح) قصاص عامل حیات اجتماعی

«و القصاص حقناً للدماء؛ و برای پاسداری از خونها قصاص را قرار داد.»

حضرت زهرا (علیها السلام) در ادامه خطبه خویش، با اشاره به یکی از مباحث حقوق جزای اسلامی، به بیان فلسفه آن نیز می پردازند. بانوی اسلام به قصاص اشاره می فرمایند که قرآن آن را مایه حیات و زندگی بیان فرموده است:

«و لکم فی القصاص حیوة یا اولی الالباب لعلکم تتقون^{۱۸۷}؛ و ای خردمندان! شما را در قصاص زندگانی است؛ باشد که به تقوا گرایید.»

مراد از حیات در این آیه، حیات اجتماعی و روحی افراد است. مشاهده قصاص قاتل سبب می گردد که افراد مرتکب قتل نشوند. آیه فوق حکم عادلانه قصاص را بیان می کند که حفظ حیات عمومی اجتماع و پیشگیری از قتل و جنایت، بستگی به آن دارد و اسلام از راه حکمت و مصالح اجتماعی، این حکم را تشریح نموده است. عادت عرب جاهلی بر این بود که اگر کسی از آنها کشته می شد، نزدیکانش قسم می خوردند که حتی یک نفر از افراد قبیله قاتل را زنده نگذارند؛ لذا تا آن جا که می توانستند، تلافی می کردند و با کشته شدن یک فرد، حاضر بودند تمام قبیله قاتل را نابود کنند، از روی جهالت به جان هم می افتادند و چندین سال بین چند قبیله خون و خونریزی بود.

در چنین فضایی اسلام قانونی را مطرح می کند که عادلانه و از سر حکمت است و به هیچ عنوان از روی جهل و تعصب جاهلی اعمال نمی شود. می فرماید:

«یا ایها الذین امنوا کتب علیکم القصاص فی القتل، الحرّ بالحر و العبد بالعبد و الانثی بالانثی فَمَنْ عَفَى لَهُ مِنْ اَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ و اداءً الیه باحسانٍ ذلک تخفیف من ربکم و رحمةً فَمَنْ اعْتَدَى بعد ذلک فله عذاب الیم^{۱۸۸}؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! درباره کشتگان، بر شما(حق) قصاص مقرر شده است: آزاد عوض آزاد، بنده عوض بنده و زن عوض زن. (برای) هرکس که از جانب برادر (دینی) اش (یعنی ولی مقتول) چیزی (از حق قصاص) گذشت شود (باید از گذشت ولی مقتول) به طور پسندیده پیروی کند و با (رعایت) احسان (خون بها را) به او بپردازد. این(حکم) تخفیف و رحمتی از پروردگار شماست؛ پس هرکس بعد از آن، از اندازه درگذرد وی را عذابی دردناک است.»

با توجه به مضامین آیه می بینیم که اسلام برای نیل به هدف عالی انسانیت، برای اولیای مقتول راه بخشودن را بازگذاشته، و قصاص را حقی قابل گذشت قرار داده است. اولیای مقتول نسبت به قاتل یکی از این سه راه را دارند:

(الف) حق قصاص

(ب) صلح نمودن به دیه در صورت توافق قاتل

(ج) عفو بدون خون بها

نکته نغز این آیه، آن است که قاتل را برادر معرفی می کند: «فمن عفی له من اخیه»، یعنی با تحریک عواطف اولیای مقتول و اشاره به این که با این جنایت، قاتل از برادری دینی ساقط نشده است، بهتر می داند که قصاص با تخفیف، عملی شود و یا قاتل اصلاً مورد عفو شود. این جاست که فرمایش بانوی اسلام متجلی می شود:

«والقصاص حِقْنًا لِلدِّمَاءِ.»

امروز، روشن فکر مآبها قصاص را حمل بر خشونت طلبی می کنند و می گویند قانون قصاص یادگار دوران سبعمیت و توحش بشریت است و جامعه تکامل یافته و پیشرفته امروزی اجازه نمی دهد که قانون صحرائی در آن اجرا شود. در پاسخ می گوئیم: این قبیل اعتراضات از سوی خودباختگانی مطرح می شود که اربابان آنها در راه توسعه طلبی و غارت ملتها، هرگونه توحش را به صورت مدرن ارائه می کنند تا با استفاده از آنها میلیونها انسان بی دفاع را هلاک کنند و یا دچار نقص عضو نمایند.

ت) وفای به نذر

«... و الوفاء بالنذر تعریضاً للمغفرة؛ خداوند وفای به نذر را موجب بخشایش قرار داد.» نذر کار ثوابی است که شخص مکلف برعهده خود واجب می سازد؛ برای نمونه، با این که روزه از مسافر برداشته شده است، اگر نذر کند روز عرفه را روزه بگیرد بر او واجب است که به نذرش وفا کند. ادای نذر، یکی از مصادیق وفا به پیمانهای الهی و دلیل بر استقامت روحی می باشد و از نشانه های نیکوکاران و بندگان شایسته خداوند است. روح چنین شخصی قوی و قدرت تصمیم گیری اش زیاد می شود.

انواع نذر

الف) نذر مطلق: مانند این که نذرکننده، می گوید: **لله عتبی ان افعَل...** او اترک.. برای خداست در ذمه من که فلان کار را انجام دهم یا ترک کنم.

ب) نذر مشروط: نادر برای نذرش شرط بگذارد و بگوید: **لله عتبی ان كان كذا ان افعَل** او اترک برای خدا بر عهده من است که اگر مثلاً مریضم شفا یافت، فلان عبادت را انجام می دهم یا فلان کار را ترک می کنم.

وفا و به جا آوردن نذر در قرآن سنایش شده است، چنان که در سوره «دھر» آیه ۷ می فرماید:

«یوفون بالنذر و یخافون یوماً کان شره مستطیراً؛ آن بندگان نیکو به عهد و نذر خود وفا می کنند و از قهر خدا در روزی که شر و سختی اش همه اهل محشر را فرا گیرد، می ترسند.»

مفسران، این آیه و آیات بعد را درباره مولای متقیان و حضرت زهرا(علیها السلام) و فرزندانشان و حتی خادمه این بزرگواران می دانند.

اما در این که حضرت زهرا(علیها السلام) می فرمایند: «نذر موجب درست شدن زمینه غفران الهی است»، دو جهت به نظر می رسد:

(۱) نذر، پیمانی است که شخص میان خود و خدامی بندد و استقامت در پیمان و عهد از نظر عقل و شرع ممدوح است. قرآن می فرماید:

«والموفون بعهدهم اذا عاهدوا»^{۱۸۹}؛ با هر که عهدی بسته بموقع خود وفا کند.»

بنابراین آیه مبارک، یکی از صفات مؤمنان که خداوند بیان می فرماید وفای به عهد است که انسان به این وسیله خود را در معرض مغفرت و بخشایش الهی قرار می دهد.

(۲) وجوب دیگر تکالیف، تحت اختیار مکلف نیست، مثل نماز و روزه که خدا واجب کرده است. اما وجوب وفای به نذر، تکلیفی است که انسان با اختیار خود بر خود واجب کرده است. واضح است که در چنین شخصی، روح تسلیم و فرمانبرداری از مولایش بیشتر است، به ویژه اگر نذرش مشروط نباشد.

فصل سوم

از ردیلت تا فضیلت

«قالت عليها السلام: ... وتوفية المكائيل و الموازين تغييراً للبخس، و النهى عن شرب الخمر تنزيهاً عن الرجس، و اجتناب القذف حجاباً عن اللعنة، و ترك السرقة ايجاباً للعة، و حرم الله الشرك اخلاصاً له بالربوبية و اتقوا الله حق تقاته و لاتموتن الا و انتم مسلمون، و اطعوا الله فيما امركم به و نهاكم عنه فانه (انما يخشى الله من عباده العلماء)؛ ... و پر دادن پیمانها و ترازوها را برای جلوگیری از کم فروشی و نهی از شرب خمر را برای پاکی از پلیدی، و دوری از تهمت ناموسی را برای محفوظ ماندن از لعنت الهی، و ترک دزدی را برای پاکدامنی و عفت نفس، و حرمت شرک را برای اخلاص در توحید و بندگی قرارداد. اکنون که چنین است تقوای الهی پیشه کرده، آنچنان که شایسته مقام اوست از مخالفت فرمانش بپرهیزید و تلاش کنید که مسلمان از دنیا بروید. خدا را در آنچه امر یا نهی فرموده اطاعت کنید و راه علم و آگاهی را پیش گیرید؛ چراکه از میان بندگان خدا، تنها عالمان و آگاهان از او می ترسند و احساس مسؤولیت می کنند.»

الف) عدالت در معاملات

«... و توفية المكائيل و الموازين تغييراً للبخس؛ ... و پر دادن پیمانها و ترازوها را برای جلوگیری از کم فروشی قرار داد.»

«بخس»، به معنای کم فروشی و تباه کردن حقوق دیگران است. از این رو، خداوند تبارک و تعالی وفای به میزانه‌ها و پیمانها را مقرر فرمود تا حقوق افراد ضایع نگردد و در نتیجه، جامعه در بعد اقتصادی به اختلال و بی‌نظمی دچار نشود.

یکی از اقدامات اساسی که پیامبران الهی انجام داده‌اند، مبارزه با کم‌فروشی و خیانت در اقتصاد بوده است، زیرا جلوگیری از کم‌فروشی وسیله مبارزه با کمبودهاست. قرآن می‌فرماید:

«فاوفوا الکیل و المیزان و لاتبخسوا الناس اشیاءهم»^{۱۹۰}؛ پس پیمان‌ها و ترازو را تمام نهدید و اموال مردم را کم مدهید.

درست است که در این جا سخن از کیل و ترازو به میان آمده است؛ ولی درباره هرکس که تعهد خدمتی دارد صدق می‌کند همه افراد در مقابل شغلشان تعهد دارند و در برابر این تعهد، چه پولی و چه اخلاقی، کم‌کاری معنایی ندارد. در سوره مبارک مطفین به کم‌فروشان وعید «ویل» داده شده است؛ می‌فرماید:

«ویل للمطفین* الذین اذا اکتالوا علی الناس یستوفون* و اذا کالوهم او وزنوهم یخسرون»^{۱۹۱}؛ وای به حال کم‌فروشان! آنان که چون به کیل چیزی از مردم بستانند، تمام بستانند و چون چیزی در کیل و وزن به مردم بدهند، کم دهند.»

بزرگترین پشتوانه اقتصادی جامعه، اعتماد و اطمینان افراد به یکدیگر است و اگر در معاملات و کارها تقلب و خیانت باشد، اعتماد متقابل، سست و متزلزل می‌شود و بیشترین زیان و ضرر را به جامعه می‌رساند. افزون بر این، تجربه ثابت کرده که برکت سود اندکی که براساس تقوا به دست آمده است، به مراتب از سود زیاد بدون تقوا بیشتر است.

ب) ممنوعیت شرابخواری

«و النهی عن شرب الخمر تنزیهاً عن الرجس؛ خدای متعال نهی از شرب خمر را برای پاکی از پلیدی قرارداد.»

حضرت زهرا (علیها السلام) در خطبه خود به پیشینه فرهنگی جاهلیت اشاره می کنند و از باده پرستی اعراب جاهلی سخن به میان می آورند. پیش از اسلام، شراب سازی و خرید و فروش آن رایج بود و از این راه پول زیادی به دست می آمد و مردم هم به شرب خمر، عادت داشتند. چنین شرایطی به پیامبر اجازه نمی داد که بدون مقدمه آن را تحریم نماید و مبارزه با آن به گذشت زمان نیاز داشت، از این رو حکم حرمت شراب به تدریج نازل شد.

روشن است که اگر اسلام می خواست بدون رعایت اصول روانی و اجتماعی با این بلای بزرگ عمومی به مبارزه برخیزد ممکن نبود، لذا برای ریشه کن ساختن میگساری که به صورت عادت، در زندگی مردم نفوذ کرده بود، از روش تحریم تدریجی و آماده سازی افکار و اذهان استفاده نمود. خداوند در آیه ۶۷ از سوره نحل اشاراتی به زشتی شرب خمر می کند و می فرماید:

«وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا؛ و از میوه درختان خرما و انگور، باده مستی بخش و [نیز] خوراکی نیکو برای خود می گیرید.»

در این آیه مبارک «مسکرات» در مقابل «رزق حسن» قرار داده شده است که این تقابل معنایی دلالت بر نامطلوب بودن خمر و اشاره ضمنی به تحریم آن دارد و آن را نوشیدنی ناپاک و آلوده شمرده است. شاید این آیه، اولین آیه درباره تحریم خمر باشد، ولی عادت زشت شرابخواری در مردم آن زمان قوی تر از این بود که با این اشاره ها ریشه کن شود. علاوه بر این، بخشی از درآمدهای اقتصادی آنها از همین راه تأمین می شد؛ لذا هنگامی که مسلمانان به مدینه رفتند و حکومت اسلامی در آن جا تشکیل شد، دومین دستور در باره منع شرابخواری به صورت قاطعتری نازل گشت تا افکار را برای تحریم نهایی آماده ترسازد. آیه ۲۱۹ سوره بقره می فرماید:

«يسئلونك عن الخمر و الميسر قل فيهما اثم كبير و منافع للناس و اثمهما اكبر من نفعهما؛ ای رسول از تو از حکم شراب و قمارمی پرسند، بگو این دو عمل، گناه بسیار بزرگی است و گرچه به ظاهر، سودهایی برای مردم دارد، گناه آن بیش از سودش است.»

آیه فوق در کنار اشاره به منافع اقتصادی مشروبات الکلی برای جامعه، اهمیت خطرات و زیانهای بزرگ آن را که به مراتب از سود مالی اش بیشتر است، یادآوری می‌شود. به دنبال تشریح حرمت شرب خمر، در آیه ۴۳ از سوره نساء آمده است:

«يا ايها الذين امنوا لاتقربوا الصلوة و انتم سكارى؛ ای اهل ایمان، هرگز در حال مستی به نماز نیایید.»

البته مفهوم این آیه آن نبود که در غیر نماز، نوشیدن شراب مجازمی باشد؛ بلکه برنامه تحریم تدریجی و مرحله ای بوده است. سرانجام فرمان قاطع برای اجتناب از آن صادر شد:

«يا ايها الذين امنوا انما الخمر و الميسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون^{۱۹۲}؛ ای کسانی که ایمان آورده اید شراب، قمار، بت پرستی و تیره‌های شرط بندی همه پلید و از عمل شیطان است. از آنها دوری کنید تا رستگار شوید.»

سید قطب، یکی از دانشمندان مشهور مصری، در تفسیر آیه فوق، می نویسد: خلیفه دوم، که علاقه شدیدی به نوشیدن شراب داشت، دعا می کرد و می گفت: خدایا بیان روشنی درباره شرب خمر برای ما بفرما! هنگامی که آیه ۲۱۹ سوره بقره نازل شد: «يسئلونك عن الخمر و الميسر»، پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) آیه را برای او قرائت کرد، ولی او باز به دعای خود ادامه می داد و می گفت: خدایا بیان روشنتری در این باره بفرما! تا این که آیه ۴۳ سوره نساء نازل شد: «يا ايها الذين امنوا لاتقربوا الصلوة و انتم سكارى». پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آن را بر او خواند و او به

دعای خود ادامه می داد تا این که آیه ۹۰ سوره مائده نازل شد: «یا ایها الذین امنوا انما الخمر و المیسر» هنگامی که پیامبر آیه را بر او خواند، وی گفت: از نوشیدن شراب خودداری می کنیم! خودداری می کنیم!^{۱۹۳}»

مضرات مشروبات الکلی

مشروبات الکلی مضرات فراوانی در زندگی فردی و اجتماعی انسان داد از جمله:
اثر الکل در عمر: آمار نشان می دهد که عمر معتادان به الکل، نسبت به دیگران ۲۵ الی ۳۰ درصد کمتر است.
اثر الکل در نسل: دانشمندان براساس بررسیهای انجام شده به دست آورده اند که کودکانی که از پدر و مادر الکلی به دنیا می آیند، فاقد نیروی کافی عقلانی و روحی اند.

اثر الکل در اخلاق: شخص الکلی عاطفه خانوادگی را نسبت به زن و فرزند از دست می دهد، به طوری که مکرر دیده شده است که پدرانی فرزندان را با دست خود کشته اند. علاوه بر موارد یاد شده، زیانهای اجتماعی و اقتصادی مشروبات الکلی قابل شمارش نیست. متأسفانه حکومتها به منافع و عایدات مالی شراب توجه می کنند، بودجه های هنگفت دیگری را که صرف اصلاح مفاسد شراب می شود، در نظر نمی گیرند؛ مفاسدی همچون بروز بیماریهای روحی، اتلاف اوقات گرانبها، تصادفات رانندگی در اثر مستی، فساد نسلهای پاک و عقب ماندن فرهنگها، زحمات و گرفتاریهای پلیس، ضرورت ایجاد پرورشگاهها برای سرپرستی فرزندان افراد الکلی، به کارگیری تشکیلات دادگستری برای رسیدگی به جنایات مربوطه و دیگر خسارتهای ناشی از میگساری که اگر هزینه تمام این موارد جمع شود، خواهند دانست درآمدی که به عنوان عایدات شراب به دست می آورند، در برابر زیانهای فوق قابل مقایسه کردنی نیست.

ج) نسبت ناروا عامل دوری از رحمت خدا

« و اجتناب القذف حجاباً عن اللعنة؛... دوری از تهمت ناموسی را برای محفوظ ماندن از لعنت الهی [قرارداد]. »

حضرت فاطمه (علیها السلام) در ادامه سخن خود، به ناهنجاریهای اجتماعی اشاره می کنند، از جمله تهمتهای ناروا که از آن به «قذف» تعبیر می شود. «قذف» در لغت به معنای پرتاب کردن (چیزی) به سوی نقطه ای دور دست است، و کنایه از متهم ساختن کسی به اتهامی ناموسی و تهمت زدن به او درباره عمل زشت و گناه کبیره، در حالی که وی این گناه را مرتکب نشده است. لذا در اسلام برای این عمل، حد تعیین شده، و قرآن کریم انجام دهندگان آن را در دنیا و آخرت نفرین کرده است.

«إنَّ الذین یرمون المحصنات الغافلات المومنات لعنوا فی الدنیا و الآخرة و لهم عذاب عظیم»^{۱۹۴}؛ کسانی که به زنان باایمان و عقیف و بی خبر از کار بد، تهمت بستند، محققاً در دنیا و آخرت ملعون (محروم از رحمت حق) شدند و بر آنها عذاب بزرگی خواهد بود.»

چرا این گناه این قدر بزرگ دانسته شده است؟ از دو جهت می توان این موضوع را بررسی کرد:

۱- آبرو و حیثیت اشخاص بسیار مهم است. اگر آبروی شخصی بریزد به مراتب از کشتن او بدتر است. خداوند متعال عزت انسانها را می خواهد و تهمت زدن، سبب ذلت و خواری است، لذا از طرف خداوند تهمت زننده و نسبت دهنده تهمت لعنت شده است.

۲- هدف اسلام جلوگیری از مفاسد فراوان اجتماعی و اخلاقی است که دامان جامعه را می آلود. اگر افراد فاسد آزاد باشند که هر دشنام یا نسبت ناروایی را به هرکس بدهند و از مجازات هم مصون بمانند، نوامیس، همواره در معرض خطر قرار می گیرند و خانواده ها به نابودی کشیده می شوند. در حالی که اسلام به کانون خانواده اهمیت

زیادی می دهد، چراکه خانواده، واحد کوچک اجتماع است که اگر سالم بماند و مودت و محبت در آن برقرار باشد، اجتماع هم سالم خواهد بود. این در حالی است که تهمت، سوء ظن آور است و صمیمیت را از میان می برد و اساس خانواده از هم پاشیده می شود؛ گاهی سبب می شود که به دلیل چنین تهمت های ناروایی، مرد نسبت به همسرش، و پدر نسبت به مشروع بودن فرزند خود بدبین می گردد، در نتیجه موجودیت خانواده به خطر می افتد، و محیطی از سوء ظن و بدبینی بر جامعه حاکم می گردد، و بازار شایعه سازان داغ می شود و همه پاکدامنان، در اذهان لکه دار می گردند. این است که حضرت زهرا(علیها السلام) می فرمایند که دوری از «قذف» و تهمت های ناروا، بازدارنده هر نفرین و لعنت است.

د (فلسفه منع سرقت

«و ترک السرقة ایجاباً للعة؛ خداوند متعال ترک دزدی را برای عفت نفس (قرارداد).» در ادامه خطبه گرانسنگ فدک، حضرت زهرا (علیها السلام)، فلسفه منع سرقت را از نظر اسلام بیان می فرمایند که همانا پاکدامنی و عفت است، چه دزدی از پیروی کامل هوای نفس سرچشمه می گیرد و انسان را در حد افراط به تبهکاری می رساند. در حالی که یکی از منهیات و بازداشته های اسلام اجتناب از دزدی است تا اگر کسی در نهاد خویش چنین حالتی دارد، بر مدار پاکدامنی و عفاف بگردد، لذا قرآن قاطعانه، افراد را از این عمل، باز می دارد و برای دزد مجازات تعیین می کند.

«و السارق و السارقة فاقطعوا ایدیهما جزاءً بما کسبا نکالاً من الله والله عزیز حکیم»^{۱۹۵}؛ دست مرد و زن دزد را به کیفر عملشان ببرید. این عقوبتی است که خدا برای آنان مقرر داشته و خدا بر هر کاری، مقتدر و به مصالح خلق داناست.»

با وجود این، در فقه شیعه، مجازات دزدی و قطع دست، شرایط و حدودی دارد که در کتب فقهی به طور مفصل، بیان شده است. فقیهان شیعه با استناد به روایات اهل

بیت (علیهم السلام) بر این باورند که تنها چهار انگشت از دست راست دزد بریده شود نه بیشتر، اگرچه فقهای اهل سنت بیش از آن را گفته اند.

در نقلی معتبر است که معتصم عباسی در مجلسی از فقهای اهل سنت پرسید که دست دزد را از کدام قسمت باید برید؟ بعضی گفتند: از مچ و به آیه تیمم استدلال کردند. بعضی دیگر گفتند: از مرفق (آرنج) و به آیه وضو استدلال کردند. سپس از امام جواد(علیه السلام) سؤال کرد. حضرت فرمودند: آنچه آنها گفتند همه خطاست. تنها باید چهار انگشت، از مفصل انگشتان دزد بریده شود و کف دست و انگشت شست باقی بماند. معتصم دلیل خواست، امام(علیه السلام) به کلام پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) که فرموده اند سجود باید بر هفت عضو باشد، استدلال کردند و فرمودند: اگر دست دزد از مچ یا آرنج بریده شود، دستی برای او باقی نمی ماند که سجده کند، در حالی که خداوند فرموده است:

«وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا»^{۱۹۶}؛ مساجد ویژه خداست پس هیچ کس را با خدا مخوانید.»

این گونه امام جواد(علیه السلام) با آیات قرآن بر حکمی فقهی استدلال کردند.^{۱۹۷}

ه) نفی شرک ، اخلاص در ربوبیت

«... وَحَرَّمَ اللَّهُ الشِّرْكَ اخْلَاصًا بِالرَّبُوبِيَّةِ؛ و حرمت شرک را برای اخلاص در توحید و بندگی قرار داد.»

شرک مانند توحید مراتبی دارد، به گونه ای که گاه شرک در عقیده است و گاه در افعال و یا در حکم و اراده پروردگار. به نظر می رسد سخن فاطمه (علیها السلام) تمام مراتب شرک را در برمی گیرد، زیرا توحیدی ثمربخش است که شائبه ای از غیرخدا در آن نباشد. سفیان بن عیینه از امام صادق(علیه السلام) نقل می کند:

«سألته عن قول الله عزوجل: «إِلَّا مَنْ اتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»^{۱۹۸} قال: القلب السليم الذي يلقي رَبَّهُ وليس فيه أَحَدٌ سِوَاهُ، قال: وَكُلُّ قَلْبٍ فِيهِ شَرِكٌ أَوْ شَكٌّ فَهُوَ سَاقِطٌ وَ إِنَّمَا أَرَادُوا الزَّهْدَ فِي الدُّنْيَا لِيَتَفَرَّعَ قُلُوبُهُمْ لِلْآخِرَةِ»^{۱۹۹}؛ سؤال کردم درباره سخن خدای عزوجل که می فرماید: «جز کسی که با دل سالم نزد خدا آی»، امام فرمود: کسی با دل سالم پروردگارش را ملاقات می کند که جز خدا احدی در قلبش نباشد و هر دلی که در آن شرکی یا شکی باشد تباه است و (انبیا و اولیای خدا) زهد دنیا را برگزیدند تا دلشان برای آخرت فارغ باشد.»

بانوی گرامی اسلام (علیها السلام) در ابتدای خطبه گرانسنگ خود به این نکته، اشاره کردند که اخلاص، تأویل و تجسم کلمه توحید است، بدین معنا که موحد حقیقی جانش لبریز از توحید خداوند در تمام مراحل زندگی است؛ انگیزه ها و رفتار و سلوکش خالص برای خداست و جز خشنودی حق چیزی در سر ندارد. وی برای آن که نسبت به مقام ربوبیت اخلاص پیدا کند، توجه دارد که اخلاص نقطه مقابل شرک است و چه بسا ممکن است انسان مؤمن باشد، ولی گرفتار مرتبه ای خفیف و نازل از شرک باشد، چنان که قرآن می فرماید:

«وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ الْإِلَهِ وَ هُمْ مُشْرِكُونَ»^{۲۰۰}؛ اکثر مردم به خدا ایمان نمی آورند مگر این که هنوز مشرکند.»

بنابراین، ایمان با اخلاص که باهیچ گونه شرکی آمیخته نیست، ایمان انبیا و اولیا و بندگان مقرب خداست. نکته بسیار مهم این که مفهوم «اخلاص در ربوبیت» این است که آدمی رفتارهای خود را با خواست و اراده خداوند هماهنگ سازد تا عقیده و ایمانش استحکام یابد و با انجام تکالیف دینی از نزدیک ترین و روشن ترین راه به قرب پروردگار نائل آید. از این رو، حضرت زهرا (علیها السلام)، با بینشی قرآنی بیان می فرمایند:

«... فَاتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»^{۲۰۱}. وَ اطیعوا اللَّهَ فیما امرکم به وَ نَهاکم عنه فَانه إِنَّمَا یُخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادَةِ الْعُلَمَاءِ»^{۲۰۲}؛ "اکنون که چنین است تقوای

الهی پیشه کنید، آن چنان که شایستهٔ مقام اوست، از مخالفت فرمانش بپرهیزید و تلاش کنید که مسلمان از دنیا بروید." خدا را در آنچه امر یا نهی فرموده است، اطاعت کنید و راه علم و آگاهی را پیش گیرید، "چراکه از میان بندگان خدا تنها عالمان و آگاهان از او می ترسند" و احساس مسئولیت می کنند.»

در آخرین عبارات این بخش از خطبه، که حضرت فلسفهٔ احکام را بیان می فرمایند بار دیگر به مسئولیت مسلمانان در برابر اسلام و قرآن اشاره می کنند و با الهام از قرآن کریم آنها را به تقوا می خوانند و به طور ویژه، بر مسألهٔ عاقبت و پایان کار، تکیه می کنند و بر این اصل اصرار می ورزند که: «مراقب باشید مسلمان از دنیا بروید!»

مراد از «اتقوا الله حق تقاته» چیست؟ یعنی رعایت تقوا چنان که شایستهٔ آن است؛ تقوایی کامل و شایسته و در همهٔ جوانب زندگی. به بیان دیگر، عالی ترین درجهٔ تقوا را پیشه کردن و حریم خدا را نگه داشتن، چراکه عاقبت و فرجام نیک، تنها از آن پرهیزکاران است: «و العاقبة للمتقين.»^{۲۰۳}

تعلقات دنیایی و وابستگی به مادیات، موجب می شود که برخی در واپسین لحظات آخر عمر، به همه چیز کافر شوند، و بعد از یک عمر دم زدن از خدا و پیامبر، منکر همه چیز گردند، امری که باید از آن، به خدا پناه برد. بسا افرادی که ایمانی بسیار قوی داشته اند و سبقت بیشتری در خدمات اسلامی کسب کرده اند، اما شیطان سر راهشان قرار گرفت و همه چیز را از دست دادند. قرآن این دعا را در چنین لحظاتی، به ما تعلیم می دهد:

«ربنا لاتزع قلوبنا بعد اذ هدیتنا»^{۲۰۴}؛ خدایا قلبهای ما را بعد از این که هدایت شدیم، برنگردان.»

خطر تا لحظهٔ آخر زندگی ما را تهدید می کند. شیطان، این دشمن بزرگ، دست از ما بر نمی دارد و منتظر همان لحظهٔ آخر است تا شخص، هنگام جان دادن بدون ایمان از دنیا برود. از این روست که باید کاری کرد تا این گوهر گرانبها که ارزش جواهرات مادی

در برابر آن هیچ است حفظ شود؛ گوهری که اکثر ما نگران گم شدن و از بین رفتن آن نیستیم. آیا توجه دارید که چه چیز ایمان را ضعیف می کند و چه چیزهایی باعث کمال و قوت آن است؟ پاسخ را حضرت در فرمانبرداری از خدا و اوامر و نواهی او می دانند. کمال و قوت ایمان و نیک فرجامی، به اطاعت خدا، پرهیز از معصیت و عمل به وظایفی که خداوند برای مؤمن قرار داده است، مبدا از کسانی باشیم که به جای پرداختن به واجبات، سراغ مستحبات می روند! در حالی که انجام مستحبات به منزله تکمیل واجبات و زینت آنهاست. اگر کسی واقعاً عالم باشد، و خدا را بشناسد و صفات و کمالات حق تعالی را درک کرده باشد، بی گمان، خشیت برایش حاصل شده و با تمام وجود تسلیم پروردگار است. لذا حضرت با بصیرتی قرآنی، می فرمایند: «انما یخشی الله من عباده العلماء.»^{۲۰۵}»

استدلال بر حقانیت

- فصل اول: معرفی خاندان رسالت
- فصل دوم: سقیفه، کانون فتنه
- فصل سوم: فدک
- فصل چهارم: یاران پیامبر به پا خیزید

فصل اول

معرفى خاندان رسالت

«قالت عليها السلام: ... ايها الناس اعلموا اننى فاطمة و ابى محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) اقول عوداً و بدءاً و لا اقول ما اقولُ غلطاً، و لا افعلُ ما افعلُ شططاً» لقد جاءكم رسول من انفسكم عزيزعليه ما عنتم حريص عليكم بالمؤمنين رؤف رحيم^{٢٠٦}، فان تعزوه و تعرفوه تجدوه ابى دون نساءكم و آخا ابن عمى دون رجالكم و لنعم المعزى اليه (صلى الله عليه وآله وسلم).

فبلغ الرسالة، صادعاً بالندارة مائلاً عن مدرجة المشركين، ضارباً ثبجهم، اخذاً باكظامهم ، داعياً الى سبيل ربه بالحكمة و الموعدة الحسنة، يكسر الاصنام و ينكت الهام حتى انهزم الجمع و ولوا الدبر، حتى تفرى الليل عن صبحه و اسفر الحق عن محضه و نطق زعيم الدين و خرست شقاشق الشياطين و طاح و شيط النفاق و انحلت عقد الكفر و الشقاق و فهتم بكلمة الاخلاص فى نفر من البيض الخماص.

و كنتم على شفا حفرة من النار، مذقة الشارب و نهزة الطامع و قبسة العجلان و موطئ الاقدام. تشربون الطرق و تقتاتون الورق، اذلة خاسئين، تخافون ان يتخطفكم الناس من حولكم فانقذكم الله تبارك و تعالى بمحمد (صلى الله عليه وآله وسلم) بعد اللتيا و التى و بعد ان منى بيهم الرجال و ذؤبان العرب و مردة اهل الكتاب. كلما او قدوا ناراً للحرب اطفأها الله او نجم قرن الشيطان و فغرت فاغرة من المشركين قذف اخاه فى لهواتها فلا ينكفى حتى يطأصماخها باخمصه و يخمد لهبها بسيفه، مكدوداً فى ذات الله، مجتهدا فى امر الله، قريبا من رسول الله، سيدا فى اولياء الله مشمرأ ناصحاً، مجدا كادحا، و انتم فى رفاهية من العيش وادعون فاكهون امنون، تتريصون بنا الدوائر و

تتوکفون الاخبار و تنکصون عند النزال و تفرون من القتال؛ ای مردم! بدانید من فاطمه ام و پدرم محمد است که صلوات و درود خدا بر او و خاندانش باد. آنچه بیان می کنم آغاز و انجامش یکی است و هرگز ضد و نقیض در آن وجود ندارد. به نادرستی، سخن نمی گویم و در اعمالم راه خطا نمی پویم. پیامبری از میان شما برخاست و به سویتان آمد که از رنجهای شما رنج می برد، به هدایت شما علاقه وافر داشت و نسبت به مؤمنان، مهربان و رحیم بود؛ هرگاه نسب او را بجوید، می بینید که او پدر من بوده است نه پدر زنان شما، و برادر پسرعموی من بوده است، نه برادر مردان شما، چه پرافتخار است این نسب! درود خدا بر او و خاندانش باد.

پس او رسالت حق را با بانگی رسا تبلیغ کرد و خلق را از عذاب الهی بیم داد؛ در حالی که راه و روش خود را از مسلک مشرکان جدا ساخته بود. تازیانه انذار بر کمر مشرکین زد به گونه ای که راه نفس کشیدن آنان را بست. (در همین هنگام) با حکمت و اندرز نیکو، مردم را به پروردگارش فرا خواند.

(پیامبر) بتها را می شکست و شوکت بت پرستان را برهم می ریخت تا این که جمع مشرکان از بین رفت و همه، عقب نشینی کردند؛ تا صبح (ایمان) از افق تاریک (شُرک) دمید، حق از جایگاه راستینش ظاهر شد، پیشوا و رهبر دین به سخن آمد، زبان آن شیاطین لال گشت، جمعیت نفاق هلاک و گره های کفر و اختلاف باز شد و شما زبان به کلمه اخلاص (لااله الاالله) گشودید؛ در حالی که گروهی اندک و تهیدست بیش نبودید.

آری در آن روز شما بر لب پرتگاه آتش دوزخ قرار داشتید، با خواری و ذلت زندگی می کردید و از کمین قلت و ذلت به شربت آبی شباهت داشتید که هر تشنه ای بیاشامد و در آن زمان لقمه هر خورنده، شکار هر درنده و پایمال هر رونده بودید. نوشیدنی شما آب گندیده و ناگوار و خوردنیتان پوست جانوران مردار و برگ درختان بود و مردمانی پست و ترسان از هجوم همسایگان بودید. بعد از آن همه ذلت و خواری، خداوند شما

را به وسیله پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نجات بخشید. او با شجاعان درگیر شد و با بنهای عرب و سرکشان یهود و نصاری پنجه درافکند.

هرگاه آنان آتش جنگ را برافروختند خدا خاموش کرد، یا هر زمان که شاخ شیطان سربرآورد یا ازدهایی از مشرکان دهان گشود، رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) برادرش علی بن ابی طالب را در کام ازدها و شعله های فتنه افکند و علی باز هم باز نمی گشت، مگر آن که سر سرکشان را پایمال شجاعت خود می گردانید و آتش آنها را با آب شمشیرش خاموش می کرد، علی، فرسوده از تلاش فراوان در راه خدا، کوششگر خستگی ناپذیر در امر خدا، نزدیک و خویشاوند رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم)، سیّد و بزرگی از اولیاء خدا، همواره دامن به کمر زده بود، و (آماده مجاهدت)، نصیحت کننده و تلاش کننده در راه خدا که در راه او از سرزنش سرزنش کنندگان پروایی نداشت.

در آن دوران شما در عیش و نوش بودید و حاضر نشدید سختیها و رنجها را در راه اسلام تحمل کنید؛ در حالی که اکنون در سفره ای گسترده نشسته اید؟ منتظر فرصت بودید تا مگر روزگار بر ضد ما دگرگون شود، بهوش بودید و به هنگام کارزار، پا به فرار می نهادید و عقب می نشستید.»

الف) من فاطمه ام

حضرت زهرا (علیها السلام) در این بخش از خطبه خود، حقایق مهمی را بیان می فرمایند و قبل از هر چیز خویش را معرفی می کنند. این معرفی دارای اسراری است، که اهمیت دارد و باعث طرح این سؤال است که چرا بانوی بزرگ اسلام در آغاز این بخش به معرفی خود پرداخته اند و فاطمه بودنش را به یاد مخاطبان می اندازد؟ با این که هم خلیفه و هم مخاطبان او را به خوبی می شناسند. پاسخ این است که آنان

اگر فاطمه بودنش را باور کنند، دیگر می دانند که آنچه را وی می گوید عین حقیقت است و باید بپذیرند، زیرا بارها و بارها در مسجد پیامبر، از زبان ایشان شنیده اند: «إِنَّ اللَّهَ لِيَغْضِبَ لِعِظَابِ فَاطِمَةَ وَ يَرْضَى لِرِضَاهَا»^{۲۰۷}؛ خدای بزرگ از خشم فاطمه به خشم می آید و به خشنودی او خشنود می گردد.»

پس چنین فضایی اقتضا می کند که حضرت، پیش از هر سخن و اقدامی خود را معرفی کند و سفارشهای اکید پیامبر را درباره خود فریاد آورد تا بدین وسیله احساسات و عواطف مخاطبان را علیه حاکم غاصب برانگیزد و زمینه را برای پس گیری فدک فراهم آورد و حق را که از علی بن ابی طالب (علیه السلام) به تاراج رفته است، باز پس گیرد.

فرزندان فاطمه (علیها السلام) هم، در ابتدای سخنانشان خود را معرفی می کردند. از جمله، امام سجاد (علیه السلام) که در مسجد اموی، در مجلس یزید و میان آن مسلمانان غفلت زده، خود را معرفی کردند تا حجت را بر آنان تمام کنند و اینان عذر و بهانه ای نداشته باشند که ما فرزندان پیامبر را نشناختیم و اگر می شناختیم یاریشان می کردیم.

لذا فاطمه (علیها السلام) تأکید می کند که: «یک بار می گویم و آنچه می گویم غلط و اشتباه نیست و کارهایی که انجام می دهم برخلاف حق نمی باشد.» آن گاه در ادامه از آیه ای مدد می جوید که در توصیف پدرش فرموده است:

«لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ»^{۲۰۸}

حضرت با بیان این آیه مبارک، به نکاتی اساسی درباره هبری می پردازند:

(۱) پیامبر کسی است که از بین مردم و از متن جامعه برخاسته است؛ یعنی از طبقه ای ممتاز که مردمی نباشد، نیست؛ (لقد جاءكم رسول من انفسكم)

۲) بسیار دلسوز است؛ چون کسی که از متن جامعه برآمده باشد، به دردهای آنان واقف است و اگر به یکی از افراد اجتماع سختی و فشاری وارد آید او هم ناراحت می‌گردد و خود را در غم و اندوه وی شریک می‌داند: (عزیزعلیه ما عنتم)

۳) علاقه مند به هدایت مردم است: (حریص علیکم)

۴) بسیار مهربان نسبت به مؤمنان است: (بالمومنین رؤوف رحیم)

با این همه، جای این پرسش هست که چرا سخنان حضرت زهرا(علیها السلام) با آن صلابت و قاطعیت، در دل‌های حاضران اثر نگذاشت؟ جواب را از قرآن می‌شنویم که می‌فرماید:

«ثم قست قلوبکم من بعد ذلك فهی كالحجارة او اشد قسوة و انّ من الحجارة لما يتفجر منه الانهار و انّ منها یشقق فیخرج منه الماء^{۲۰۹}؛ پس با [وجود] این معجزه بزرگ چنان سخت دل شدند که قلوبشان چون سنگ یا سخت تر از آن گشت، حال آن که برخی از سنگها را که منفجر می‌شود از آنها نهر می‌جوشد و نیز بعضی از سنگها را که بشکافتند آبی از آنها بیرون می‌آید.»

قرآن می‌فرماید که بعضی از قلوب، سخت تر از سنگند و هیچ‌گونه اثرپذیری ندارند. این سختی و سنگ دلی گاهی از معصیت است و گاهی از غفلت. هرچه غفلت و معصیت بیشتر شود دل سخت ترمی‌گردد و کار به جایی می‌رسد که مانند فاطمه

ای (علیها السلام) سخن حق می‌گوید، اما در قلب آن مردم هیچ اثری نمی‌گذارد! دختر گرامی پیامبر اسلام بعد از معرفی خود و ویژگیهای پدرشان، اذهان را متوجه نسبت خویش و پیامبر می‌نمایند و نزدیکی علی(علیه السلام) را به رسول اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) بیان می‌فرمایند.

«و اخا ابن عمی دونَ رجالکم؛ پیامبر، برادر پسرعموی من علی(علیه السلام) است نه برادر مردان شما.»

همه می دانستند که وقتی پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) به مدینه آمدند، میان مهاجر و انصار و نیز دیگر افراد عقد اخوت بستند و سپس حضرت علی(علیه السلام) را برادر خود انتخاب نمودند. در واقع این اخوت، هماهنگی روحی لازم دارد، لذا حضرت می خواهند روحيات علی(علیه السلام) را در سطح پیامبر قرار دهند که همان عظمت و مرتبه را دارا باشد. منظور از بیان نسبت، اتحاد روحی، معنوی و فکری با پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) است که موجب شد آن حضرت در آغاز ورود به مدینه، علی(علیه السلام) را برادر خویش انتخاب کنند.

(ب) تبلیغ، انذار، بت شکنی (مراحل رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم)

«... قَبَّلَغَ الرَّسَالَةَ، صَادِعًا بِالنَّذَارَةِ، مَائِلًا عَنِ مَدْرَجَةِ الْمُشْرِكِينَ، ضَارِبًا ثَبَجَهُمْ اخِذَا يَأْكُظَامِهِمْ، دَاعِيًا إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ؛ می فرماید: «پس او رسالت حق را با بانگی رسا تبلیغ کرد و خلق را از عذاب الهی بیم داد؛ در حالی که راه و روش خود را از مسلک مشرکان جدا ساخته بود (با تازیانه انذار) بر کمر مشرکین زد به گونه ای که راه نفس کشیدن آنان را بست. (درهمین هنگام) با حکمت و اندرز نیکو، مردم را به راه پروردگارش دعوت می کرد.»

حضرت زهرا (علیها السلام) در ادامه سخن خود، با الهام از آیه مبارک « فاصدع بما تؤمر^{۲۱}؛ آنچه را مأمور شده ای، اظهار و بیان کن.»، یادآور شرایط موجود زمان ابلاغ رسالت پیامبر شدند که آن حضرت در سخت ترین جوامع انسانی از نظر فکری و دینی به پا خاست و در فضای تاریک شرک، نفاق، هوسهای گوناگون و عقاید متعدد، بانگ توحید را سر داد. روش عملی آن جناب در این رسالت بی نظیر عبارت بود از: کمال شدت و قاطعیت با مشرکان، با این که بیشتر آنان، بستگان حضرت بودند) و ابلاغ کلمه توحید که با الگوی پیشنهادی قرآن کریم صورت گرفت؛ آن جا که می فرماید:

«أدعُ الى سبيل ربك بالحكمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتى هى احسن^{٢١١}؛ اى پیامبر با حکمت و موعظهٔ سودمند، به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به شیوه اى که نیکوتر است مجادله نما.»

آیهٔ فوق سه مرحله را برای دعوت بیان می کند:

(١) حکمت و استدلال: برای کسانی که اهل منطق و استدلالند.

(٢) موعظهٔ حسنه: برای بعضی از افراد که باید از طریق موعظه هدایت شوند، چون منطق برایشان کاربردی ندارد.

(٣) جدال احسن: روشی است نیکو در برابر کسانی که به هنگام بحث و گفتگو، هدفشان کشف واقع و رسیدن به آن نیست، بلکه با عناد و انکار در برابر حق جبهه می گیرند. اینها نه تنها اهل استدلال و منطق نیستند، بلکه موعظه های بلیغ نیز در دل آنان بی تأثیر می باشد و تنها راه نجاتشان از گمراهی کمک گرفتن از چیزهایی است که خودشان قبول دارند تا به طرف حق کشیده شوند.

حضرت زهرا(علیها السلام) یادآوردند که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) خود اقدام به شکستن بتها نمود، در جنگها و نبردها شرکت می کرد و به مشرکان ضربه وارد می آورد. ایشان بر اثر فداکاریها و مقاومت هایی که از خود نشان داد، توانست دشمنان اسلام را عقب برانند، تا محیط تیره و تاریک شرک و کفرشکاف پیدا کرد و از میانش روشنایی توحید پدیدار گشت و جامعه به وسیلهٔ بعثت ایشان تزکیه شد. وقتی آن حضرت(صلی الله علیه وآله وسلم) به سخن آمد صدای نعرهٔ شیاطین برید، افراد پست و فرومایه هلاک شدند، پیمانهای مشرکان و کفار در سایهٔ جبههٔ واحدی که اسلام تشکیل داده بود، منحل گشت و مردم با فطرت الهی به سوی توحید و اخلاص شتافتند.

(ج) جزيرة العرب در زمان جاهلیت

«... وَ كُنْتُمْ عَلَى شَفَا حَفْرَةٍ مِنَ النَّارِ، مُذَقَّةَ الشَّارِبِ وَ نُهْرَةَ الطَّامِعِ وَ قُبْسَةَ الْعَجْلَانِ وَ مَوَاطِئِ الْأَقْدَامِ. تَشْرَبُونَ الطَّرْقَ وَ تَغْتَابُونَ الْوَرَقَ، أَدْلَّةَ خَاسِئِينَ، تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِكُمْ؛ يَعْنِي: «آری! در آن روز شما بر لب پرتگاه آتش دوزخ قرار داشتید، با خواری و ذلت زندگی می کردید و از کمی و قلت و ذلت به شربت آبی شباهت داشتید که هر تشنه ای بیاشامد و لقمه هر خورنده، شکار هر درنده و لگدکوب هر رونده بودید. نوشیدنی تان آب گندیده و ناگوار و خوردنی تان پوست جانوران مردار و برگ درختان بود و مردمانی پست و ترسان از هجوم همسایگان بودید.»

حضرت زهرا(علیها السلام) در این بخش از سخنان خود، وضع نابسامان و مشکلات مردم جزیره العرب را در زمان جاهلیت یادآور می گردد؛ مردمی که به برکت دین مقدس اسلام و به وسیله پیامبر از آن ظلمت و هراس و گرفتاری نجات پیدا کردند. آری! بانوی اسلام گرفتاریهایی را که هر روزش همچون یک قرن بر دوش مردم سنگینی می کرد به آنان گوشزد می کند تا نعمتهای عظیم خدا را به دست فراموشی نسپارند، ناسپاسی نکنند و در تداوم این خط الهی و رسالت عظیم نبوی بکوشند و تسلیم جو ساریهای دشمنان نشوند.

این فرمایش حضرت با وضع انقلاب ما خیلی تطبیق می کند: ما هم بر لب پرتگاه آتش بودیم، از یک طرف شرک و کفر و از طرف دیگر نفاق و دشمنی ها و وسوسه های شیاطین ما را به این طرف و آن طرف می کشاند. خداوند به برکت این انقلاب و آن مرد نستوه (رضوان الله تعالی علیه) نجاتمان داده و در سایه خون شهدا عزیزمان گردانید؛ اما نکند خدای ناکرده تاریخ تکرار شود و مثل زمان بعد از پیامبر عقب گرد کنیم! نکند به آنهایی که نفاق ورزیدند لعن و نفرین بفرستیم اما خودمان غافل از مسیر و خط حرکتان باشیم! حتی چه بسا ندانیم وظیفه ما چیست و به انقلاب ضربه وارد کنیم!

آیا موظف نیستیم اختلاف را کنار گذاشته، ارزشهای اسلامی را حفظ کنیم و نگذاریم دوباره ضد ارزشها برگردد و به همان بدبختیهای قبل دچار شویم؟

حضرت فاطمه(علیها السلام) به ضعفهای معنوی مردم اشاره می فرمایند که اگر پیامبر نیامده بود و آنان را از این منجلاب فساد نجات نمی داد، مسلمان نمی شدند و حتماً در آتش جهنم سقوط می کردند. در ادامه، راجع به ضعف های اجتماعشان می فرمایند: «شما مردم ضعیف و بیچاره ای بودید که هرکس از هر طرف احتیاجش را به وسیله شما برطرف می کرد.» با نگاهی تطبیقی، وضع موجود کشورهای عقب ننگه داشته دنیاى امروز هم همین است که بالاترین سرمایه های آنان مانند نفت و طلا به یغما برده می شود، قدرتمندان به ذخائر ملی و منابع آنان هجوم می آورند و آن قدر آنان را ضعیف و ذلیل می کنند که زیر قدمهای دیگران له می شوند.

جمله بعدی حضرت، درباره فقر و ناآگاهی آنهاست: «شما به آلودگیهای آب توجه نداشتید، هر نوع آبی را می آشامیدید و غذای شما پوست دباغی نشده حیوانات و برگ درختان بود.»

در واقع بانوی بزرگ اسلام با این گونه جملات، موقعیت اسف بار اعراب جاهلیت را به مسلمانان حاضر در مسجد، یادآور شدند که از کجا به کجا رسیدند!

جمله حضرت: «اذلی خاسئین تخافون آن یتخطفکم الناس من حولکم» الهام گرفته از این آیه شریف است که می فرماید:

«و اذکروا اذ انتم قلیلٌ مستضعفون فی الارض تخافون آن یتخطفکم الناس فأواکم و آیدکم بنصره و رزقکم من الطیبات لعلکم تشکرون»^{۲۱۲}؛ (ای مؤمنان) بیاد آورید زمانی را که عده قلیلی در میان دشمنان بسیار، بودید. شما را در زمین ضعیف و خوار می شمردند و از هجوم مردم مشرک هراسان بودید. بعد از آن خدا شما را در پناه خود آورد، به یاری خود، نیرومندی و نصرت به شما عطا کرد و از بهترین طعامها روزی فرمود که شکر نعمتش به جای آرید.»

بانوی اسلام در ادامه، اشاره به خدمات پدر و شوهرشان می کنند و می فرمایند که نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) مسلمانان را از دست گرگهای درنده خوی عرب

که اهل هیچ گونه منطق و حسابی نبودند و کارشان قتل و غارت بود، نجات داد و همچنین از توطئه های یهود و نصاری که با مشرکان هم پیمان بودند و آتش جنگ می افروختند رهایی بخشید. خداوند نیز در قرآن کریم این گونه به تلاشهای پیامبراسلام اشاره می فرماید:

«و اذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداءً فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته إخواناً و کنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها کذلک یبین الله آیاته لعلکم تهتدون^{۲۱۳}؛ نعمت خدا را بر خود یاد کنید، آن گاه که دشمنان یکدیگر بودید، پس میان دل‌های شما الفت انداخت تا به لطف او برادران هم شوید؛ و برکنار پرتگاه آتش بودید و شما را از آن رهانید. این گونه خداوند نشانه های خود را برایتان روشن می کند. باشد که راه یابید.»

آنگاه حضرت پاره ای از فداکاریها و جوانمردی های همسرش علی(علیه السلام) را بازگو می نماید تا شاید خفتگان را بیدار و بی خبران را آگاه سازد. می فرماید:

«هرگاه آتش جنگ برافروختند خدا خاموش کرد یا هر زمان که شاخ شیطان سر برآورد یا ازدهایی از مشرکین دهان باز کرد، رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) برادرش علی بن ابی طالب را در کام ازدها و شعله های فتنه افکند و علی هم باز نمی گشت مگر آن که سر سرکشانش را پایمال شجاعت خود می گردانید و آتش آنها را با آب شمشیرش خاموش می کرد. علی، فرسوده از تلاش فراوان در راه خدا، کوششگر خستگی ناپذیر در امر خدا، نزدیک و خویشاوند رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم)، سید و بزرگی از اولیای خدا، همواره دامن به کمر زده، [آماده مجاهدت] نصیحت کننده و تلاش کننده در راه خدا او از سرزنش سرزنش کنندگان پروایی نداشت.»

با دقت در کلام حضرت، این نکته روشن می شود که پیامبر هرگز خواستار جنگ نبودند و مبارزات ایشان جنبه دفاعی و دفع توطئه داشت، به این معنا که هر زمان معاندان آتش نبرد را روشن می کردند، خداوند آن را به دست پیامبر و مؤمنان خاموش می

نمود، در حالی که بیشتر، فرماندهی لشکر مسلمانان را برادرش علی(علیه السلام) بر عهده داشت.

(د) خدمات امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) به اسلام

محافظت علی(علیه السلام) از دین و همراهی و همگامی با پیامبراسلام، امری است که همگان به اتفاق آراء، می پذیرند و این ویژگی لازمه زمامداری و رهبری می باشد، چنان که مولی علی(علیه السلام) خود نیز در «نهج البلاغه» می فرمایند:

«وَلَقَدْ عَلِمَ الْمُسْتَحْفَظُونَ مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله وسلم) أَنِّي لَمْ أَرِدْ عَلَى اللَّهِ وَ لَاعَلَى رَسُولِهِ سَاعَةَ قَطُّ وَ لَقَدْ وَ اسْتَيْتَهُ بِنَفْسِي فِي الْمَوَاطِنِ الَّتِي تَنكَسِفُ فِيهَا الْإِبْطَالُ وَ تَتَأَخَّرُ فِيهَا الْأَقْدَامُ نَجْدَةَ أِكْرَمَنِ اللَّهِ بِهَا؛ اصحاب و یاران حضرت محمد(صلى الله عليه وآله وسلم) که حافظان اسرارند، می دانند که من حتی برای یک لحظه هم مخالف فرمان خدا و رسول او نبودم؛ بلکه با جان خود پیامبر(صلى الله عليه وآله وسلم) را در جاهایی یاری نمودم که قدم های شجاعان در آن لرزیده و گریخته اند. آن دلیری و مردانگی را خدا به من عطا فرمود.»

ابن ابی الحدید عالم سنی مذهب در شرح این عبارت از نهج البلاغه درباره اوصاف علی بن ابی طالب(علیه السلام) چنین می گوید: «یکی از فضیلت های ویژه ایشان، مواسات است که هیچ کس در مقام انکار آن نیست. او در جنگ احد، در کنار رسول اکرم(صلى الله عليه وآله وسلم) پایدار ماند اما دیگران فرار کردند؛ و نیز در جنگ حنین و خیبر استقامت ورزید، ولی دیگرانی که رسول(صلى الله عليه وآله وسلم) برای فتح خیبر فرستاده بود پا به فرار نهادند.»

نیز او می گوید: «در جنگ احد هنگامی که پیامبر اکرم جراحات سختی برداشت، مردم فریاد برآوردند: «محمد(صلى الله عليه وآله وسلم) کشته شد!» مشرکان ایشان را دیدند که در میان کشته شدگان افتاده اما هنوز زنده است لذا قصد جان او را کردند.

پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) به علی(علیه السلام) فرمودند: «اینان را از من دورکن!» علی(علیه السلام) به آن لشکر حمله ور شد و فرمانده آن را کشت. چندین بار لشکر هجوم آورد و وی همچنان آنان را عقب راند. پس از جنگ پیامبر فرمودند: «جبرئیل به من گفت: به راستی دفاع علی، مواسات است. من به جبرئیل گفتم: چرا این گونه نباشد؟ در حالی که علی(علیه السلام) از من و من نیز از اویم. آن گاه جبرئیل گفت: من هم از شما دو تم.»

محدثان روایت کرده اند که مسلمانان در جنگ احد و هنگام دفاع علی(علیه السلام) از آسمان صدای هاتفی را شنیدند که ندا می داد: «لاسیف إلا ذوالفقار و لا فتی إلا علی؛ شمشیری نیست مگر ذوالفقار و جوانمردی نیست جز علی.» آن گاه رسول خدا به حاضران فرمودند: نمی شنوید؟ این صدای جبرئیل است.^{۲۱۴}

علی (علیه السلام) در تمام دوران عمرش مدافع پیامبر اکرم شناخته می شد. او جانش را برای پیامبر در طبق اخلاص نهاده بود و این مسأله در جریان لیلۃ المبیت تبلوری خاص پیدا کرد: آن حضرت با این که مشرکان، قصد قتل پیامبر را دارند و خطر به ایشان بسیار نزدیک است، فرمود: «یا رسول الله! اگر من در بستر شما بخوابم جان شما سلامت است؟» آن گاه در جای پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) خوابید و این آیه در شأن ایشان نازل شد:

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ»^{۲۱۵}؛ بعضی از مردمانند که از جان خود در راه رضای خدا درمی گذرنند و خدا دوستدار چنین بندگان است.»

اوصاف و فضائل علی(علیه السلام) چیزی نیست که فقط دوست از آن بگوید، بلکه دشمنان او نیز به آن اعتراف و اقرار می کنند. چنان که مشهور است: «الفضل ما شهدت به الاعداء». ابن ابی الحدید در مقدمه «شرح نهج البلاغه» فصلی را به بیان قسمتی از فضائل درخشان امیرمؤمنان اختصاص داده و می گوید: چه بگویم درباره

بزرگ مردی که دشمنانش به فضیلت او اقرار کرده و نتوانسته اند فضائل او را پوشیده بدارند بنی امیه با تمام مکر و نیرنگ در خاموش کردن پرتو علی(علیه السلام) کوشیدند؛ بر همه منبرها او را لعن کردند، یارانش را به زندان افکندند و کشتند و حتی از نامیدن کودکان به نام علی(علیه السلام) جلوگیری کردند، اما همه این کارها به برتری و علو مقام او افزود و بوی خوشش همچون مشک و عبیر فراگیر شد.

فاطمه (علیها السلام) در ادامه توصیف همسر خویش می فرماید: «مکدوداً فی ذات الله.»

«مکدود» از ماده «کد» به معنای شدتِ سختی و فشار است. یعنی مولی، در راه دین و برای خدا در سختی و فشار بودند و مقاومت می کردند. رنج پذیری علی(علیه السلام) را در راه خدا با روایتی از «ابن داب» پی می گیریم. او می گوید: در جنگ احد هشتاد جراحت بر پیکر مولای متقیان وارد آمده بود، جراحی که پارچه ها را از یک طرف، داخل آن می کردند و از طرف دیگر بیرون می آوردند. وقتی رسول خدا به عیادتش آمد، مانند قطعه گوشتی کوبیده بر روی پوستی افتاده بود.^{۲۱۶} حضرت از دیدن جراحت شمشیرها بر تن علی، گریستند و فرمودند:

«إِنَّ رَجُلًا يَصِيبُهُ هَذَا فِي اللَّهِ لَحَقُّ عَلَى اللَّهِ أَنْ يَفْعَلَ بِهِ وَيَفْعَلَ^{۲۱۷}؛ مسلماً بر خدا حق

است مردی را که این همه در راه او فداکاری نموده است چطور پاداش بدهد.»

مولی علی(علیه السلام) در حالی که می گریست جواب داد: «ای رسول خدا! پدرم و مادرم فدای تو باد! سپاس خدای را که مرا در جنگ موفق کرد؛ نه پشت به دشمن کردم و نه فرار نمودم. پدرم و مادرم فدایت! چگونه از فیض شهادت محروم شدم؟» حضرت فرمودند: «چنین نیست و شهادت در آینده نصیب تو خواهد شد.» سپس رسول الله(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: «ابوسفیان پیام داده و به «حمراء الاسد»^{۲۱۸} وعده گذاشته است.»

علی (علیه السلام) گفت: «پدرومادرم فدایت! به خدا سوگند، اگر پیکرم را به دوش بکشند و بدتر از این حال باشم، دست از دامن تو برنمی دارم.» آن گاه در اثر کوشش و استقامت او آیه نازل شد:

«وَكَأَيِّن مِّن نَّبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرًا مَّا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ^{۲۱۹}؛ و چه بسا رخ داده که جمعیت زیادی از پیروان پیامبری در جنگ کشته شده اند و با این حال اهل ایمان با سختیهایی که در راه خدا دیده اند، مقاومت کرده و هرگز بیمناک و زبون نشده اند و سر به دشمن فرود نیاورده و راه صبر و ثبات پیش گرفته اند، که به راستی خداوند صابران را دوست دارد.»

حضرت زهرا (علیها السلام)، یکی دیگر از ویژگیها و خدمات مولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) را کوشش و تلاش ایشان در راه خدا و اجرای فرمانهای او می شمارند. برای تبیین جهاد و کوشش امام علی (علیه السلام) به شرح و تفسیر آیه ۵۴ از سوره مائده می پردازیم:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةَ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! هرکس از شما از دین خود برگردد به زودی خدا گروهی (دیگر) را می آورد که آنان را دوست می دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند. (اینان) با مؤمنان فروتن (و) بر کافران سرفرازند، در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی ترسند. این فضل خداست؛ آن را به هرکه بخواهد می دهد و خدا گشایشگر داناست.»

این آیه در جنگ خیبر نازل شد. ابتدا حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) پرچم را به دست اولی و بعد به دومی دادند اما آنها از یهودیان خیبر ترسیدند و برگشتند. حضرت فرمودند:

«لَاعْطَيْنِ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يَحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ كَرَارًا غَيْرَ فَرَّارٍ لَا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَيَّ يَدَهُ ثُمَّ اعْطَاهَا أَيَّاهُ»^{۲۲۰}؛ فردا پرچم را به دست مردی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند، او پی درپی به دشمن حمله می کند و هرگز فرار نمی کند و از جنگ برنمی گردد تا خدا به دست او فتح و پیروزی پیش می دارد.»

پیامبری که هیچ گاه از روی هوی و هوس سخن نگفت و جز آنچه به او وحی می شد نفرمود، اوصاف علی(علیه السلام) را این گونه بیان نمود: «من فردا پرچم را به دست کسی می دهم که خدا و رسول او را دوست دارند و او هم خدا و پیامبرش را دوست دارد.»

فاطمه (علیها السلام) در ادامه می فرمایند: «علی(علیه السلام) نزدیک ترین افراد به رسول خدا بود.» یعنی چه از نظر قرابت نژادی و چه از دیگر جهات، کسی نسبت به پیامبر در رتبه او قرار نداشت، چون نه تنها پسرعمو و داماد پیامبر، که بزرگ شده دامان ایشان به شمار می رفت. و آن حضرت، کفالت علی(علیه السلام) را به عهده داشتند. آیه ۵۴ سوره فرقان این گونه می فرماید:

«وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا؛ و اوست کسی که از آب، بشری آفرید و او را(دارای خویشاوندی) نسبی و دامادی قرار داد و پروردگار تو همواره تواناست.»

مرحوم مجلسی روایتی را نقل می کند بدین مضمون که این آیه درباره پیامبر و علی بن ابی طالب (صلوات الله علیهما) نازل گشت، زیرا پیامبر فاطمه (علیها السلام) را به حضرت علی(علیه السلام) تزویج نمود پس علی(علیه السلام) با آن حضرت هم قرابت نسبی و هم سببی داشت.^{۲۲۱}

از نظر عقیدتی و فکری هم مولی علی(علیه السلام) نزدیکترین افراد به پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) و بعد از خدیجه (علیها السلام) اولین کسی بود که ایمان آورد.

برای بیان قرب معنوی آن حضرت، آیه مباهله کافی است که خداوند از حضرتش به «نفس رسول خدا^{۳۳۲}» تعبیر می کند؛ چنان که در دعای ندبه آمده است: «آتا و علی من شجرة واحدة» و در جای دیگری از این دعا است: «أنت آخی و وصیی و وارثی. لَحْمک من لحمی و دمک من دمی.»

در حقیقت بیان فضائل مولی از زبان فاطمه (علیها السلام) در آن فضای خاص، به تمامی اعتراض به حاکمیت غاصبانه است و حکایت از شجاعت آن بانو دارد که بی باکانه در مقابل قدرت حاکمه از مقام ولایت و امامت دفاع می کند.

«سیداً فی اولیاء الله»

اولیاء خدا را که در نظرمی گیریم، بزرگ و سید و سرور آنها علی (علیه السلام) است. او ملاک و معیار بزرگی و فضیلت‌های معنوی و دارا بودن حد اکمل تقوا می باشد؛ چنان که در این آیه مبارک آمده است:

«إِنَّ أکرمکم عندالله اتقاکم^{۳۳۳}؛ در حقیقت، ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست.»

مُشَمَّرًا، ناصحًا، مُجَدِّدًا، کَادِحًا: علی (علیه السلام) مهیا و آمادهٔ جهاد، و خیرخواه بود و با جدیت و زحمت در راه اسلام فعالیت می نمود. آن حضرت به خود نمی اندیشید، بلکه فردی بود طالب خیر برای جامعه و اهل نصیحت و عمل، نه اهل شعار و حرف. او همیشه به تلاش و کوشش می پرداخت. مشمر یعنی خود را آماده کردن و ناصح نیز از نصح و نصیحت به معنی خیرخواهی کردن و عمل از روی صدق و اخلاص است. مولی علی (علیه السلام) به تمام معنا «ناصح» بود. خیرخواهی او برای اسلام و جامعهٔ مسلمان به حدی بود که حاضر شد بیست و پنج سال در خانه بنشیند و صبر کند ولی نهال نوپای اسلام نشکند. خود آن حضرت می فرمایند:

«صبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجاً^{۳۳۴}؛ همچون کسی که خار به چشمش رفته و استخوان در گلویش گیر کرده است، شکیبایی ورزیدم.»

او با این که می توانست شمشیر بکشد، برای حفظ کیان اسلام سکوت کرد و تمام تلخ کامی ها را به جان خرید. مولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) کسی بود که در زمان حکومتش با جدیت و پشتکار تمام احکام اسلامی را جاری می کرد؛ تازیانه به دست می گرفت، در بازار حرکت می کرد و مردم را نصیحت می نمود.

«قالت علیها السلام: ... وَأَنْتُمْ فِي رِفَاهِيَةِ مِنَ الْعَيْشِ وَادْعُونَ فَاكْهُونَ آمَنُونَ؛ صَدِيقَةُ طَاهِرَةٍ (علیها السلام) حالات علی (علیه السلام) را در مدت بعثت بیان می کند که چگونه در راه اسلام زحمت کشید و خون دل خورد، و چه سرزنشها و صدماتی که در این راه متحمل شد ولی هرگز عقب نشینی نکرد و پیامبر را تنها نگذاشت، در حالی که در آن دوران بسیاری در عیش و نوش بودند و حاضر نبودند سختی ها و رنجها را در راه اسلام تحمل کنند و اکنون سر سفره ای آماده نشسته اند!»

نکته قابل توجهی که از این سخنان حضرت به دست می آید، آن است که انسان مکتبی و معتقد نباید در مقابل اتفاقاتی که در اطراف او رخ می دهد بی تفاوت و بی احساس باشد، بلکه باید خود را مسئول بداند و اگر هم کاری از دست او ساخته نیست، دست کم باید خود را در غم مسلمانان شریک سازد، چون انسانیت اقتضا می کند که در مقابل ظلم و ستمی که به هموعان او می شود بی تفاوت نبود.

«قالت علیها السلام: تَتَرَبَّصُّونَ بِنَا الدَّوَّائِرَ وَتَتَوَكَّفُونَ الْأَخْبَارَ وَتَنَكْصُونَ عِنْدَ النَّزَالِ وَتَفْرُونَ مِنَ الْقِتَالِ؛ حضرت فاطمه (علیها السلام) می فرماید که بسیاری از حاضران مجلس در آن دوران سخت، منتظر فرصتی بودند تا مگر روزگار بر وفق مراد آنان گردد.

اینان در پی اخبار بودند و به هنگام کارزار می گریختند و عقب نشینی می کردند.»

حضرت زهرا (علیها السلام) به روحیه نفاق گونه ایشان اشاره می فرماید که چگونه از دور نظاره گر حوادث بودند و منتظر آن که در این جنگها و درگیریها دچار حادثه گردند.»

اینان عافیت طلبانی بودند بی تفاوت و خارج از میدان نبرد، فقط منتظر شنیدن اخبار بودند. حضرت در خطاب به آنان می فرماید: «در مواقعی که جنگ، بحران می شد،

شما عقب نشینی و مکت می کردید.» قرآن مسأله فرار از جنگ را در شرایط بحرانی این گونه بیان می کند:

«اذ تصعدون وَ لَا تَلُوْنُ عَلٰی اَحَدٍ وَ الرَّسُوْلُ يَدْعُوْكُمْ فِىْ اٰخِرِكُمْ^{۲۳۵}؛ (یاد کنید) هنگامی را که در حال گریز (از کوه) بالا می رفتید و به هیچ کس توجه نمی کردید و پیامبر، شما را از پشت سرتان فرا می خواند.»

آری! آنان در رویارویی با دشمن، خود را عقب کشیدند و از معرکه فرار کردند و در این میان تنها علی(علیه السلام) بود که ایستاد.

فصل دوم

سقیفه ، کانون فتنه

«قالت عليها السلام... فلما اختار الله لنبية دارانبيائه و مأوى اصفيائه ظهر فيكم حسيكه النفاق و سمل جلاب الدين و نطق كاظم الغاوين و نبغ خامل الاقلين و هدر فتيق الميطلين فخطر في عرصاتكم و اطلع الشيطان رأسه من مغرزه هاتفاً بكم، قالوا كم لدعوته مستجيبين و للعزة فيه ملاحظين ثم استنهضكم فوجدكم خفانا و آحمشكم قالوا كم غضاباً، فوسمتم غير ابلکم، و آوردتم غير مشريكم. هذا! والعهد قريب والكلم رحيب والجرع لما يندمل والرسول لما يقير إبتداراً زعمتم خوف الفتنه

«آلافی الفتنه سقطوا و إن جهنم لمحیطة بالكافرين.^{۲۳۶}» فیهات منکم؟ و کیف بکم؟ و انی توفکون؟ و کتاب الله بین اظهرکم، اموره ظاهرة و احکامه زاهرة و اعلامه باهرة و زواجه لائحة و اوامره واضحة و قد خلفتموه وراء ظهورکم، ا رغبة عنه تريدون...، ام بغيره تحکمون؟ بئس لظالمين بدلاً «و من یتغ غير الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو

فی الآخرة من الخاسرين.^{۲۳۷}» ثم لم تلبثوا الا ريث ان تسكن نفرتها و يسلس قيادها. ثم اخذتم توروب و قدتها و تهيجون جمرتها و تستجيبون لهتاف الشيطان الغوى و اطفاء انوار الدين الجلى و اهمال سنن النبى الصفى، تشربون حسوا فى ارتغاء و تمشون لاهله و ولده فى الخمر و الضراء و نصبر منكم عل مثل حز المدى و وخز السنان فى الحشاء؛ هنگامى كه خداوند سراى پیامبران را براى پیامبرش برگزید و جایگاه برگزیدگانش را منزلگاه او ساخت، ناگهان کینه های درونى و آثار نفاق در میان شما ظاهر گشت و جامه دین فرسوده گردید. گمراهان به صدا درآمدند و گمنامان فراموش شده سر بلند کردند، نعره های باطل بلند گشت و در صحنه اجتماعاتان به موج درآمد. شیطان سرش را ازمخفیگاه خود بیرون کرد و به سوى خود دعوت نمود و شما را آماده پذیرش و منتظر فریبش دید.

سپس دعوت به قیام کرد و براى حرکت، سبکبارتان یافت. شعله های خشم و انتقام را در دلهایتان برافروخت و آثار غضب در شما نمایان گشت و همین امر سبب شد بر غیر شتر خود علامت نهید و در غیر آبشخور خود وارد شوید؛ به سراغ چیزى رفتید که از آن شما نبود و در آن حقی نداشتید. سرانجام به غضب حکومت پرداختید، در حالى که هنوز چیزى از رحلت پیامبر نگذشته بود، زخمهای مصیبت ما عمیق، و جراحات قلبى ما التیام نیافته و حتى هنوز پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) به خاک سپرده نشده بود. بهانه شما این بود که مى ترسیم فتنه ای برپا شود؟ "چه فتنه ای از این بالاتر که در آن افتادید؟ و همانا دوزخ به کافران احاطه دارد." شما کجا و خواباندن فتنه کجا؟ به کدام سو منحرف شده اید در حالى که کتاب خدا در میان شماست؟! شما چنین کتابى را که دستوراتش روشن، احکامش واضح، نشانه هایش پیدا و اوامر و نواهی آن آشکار است، پشت سر گذاشتید. آیا رغبتى به آن ندارید؟ و یا جایگزینى به جز قرآن انتخاب کرده اید؟ چه بد جانشینانى براى ستمگرانند "و هر کس جز اسلام دینى را انتخاب کند هرگز از او پذیرفته نخواهد شد و در آخرت از زیانکاران است".

شما ناقهٔ خلافت را در حالی در اختیار گرفتید که حتی صبر نکردید که رام گردد و تسلیمتان شود! ناگهان آتش فتنه ها را برافروختید و شعله های آن را بلند ساختید و ندای شیطان اغواگر را اجابت نمودید، به خاموش ساختن انوار تابان آیین حق و از بین بردن سنتهای پیامبر برگزیدهٔ الهی پرداختید. آری! به بهانهٔ کف گرفتن، شیر را تا آخرین قطره، در نهان، سرکشیدید (و به تدریج به نام دین، حقایق آن را وارونه نشان دادید). شما منافقانه و با پوشش اسلام و دیانت در کمینگاه ترفندهای رنگارنگتان نشسته اید و آهنگ شکار اهل بیت و فرزندان آنها را دارید و ما نیز به سان کسی که کارد بر گلویش نهاده، و ناوک نیزه بر دلش کوفته اند چاره ای جز شکیبایی نداریم و بر سختی این جراحت، پایدار می مانیم.»

الف) رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)، رکود انقلاب

حضرت فاطمه (علیها السلام) پس از بیان خدمات و ویژگیهای پدر و شوهرشان، به طوفانی اشاره می کنند که بعد از رحلت پیامبر خدا برخاست. البته زمینهٔ این طوفان در زمان خود پیامبر وجود داشت، منتهی به صورت آتش زیر خاکستر بود. همین که پیامبر از دنیا رحلت فرمودند، در حالی که هنوز بدن مطهرشان روی زمین قرار داشت و مردم دسته دسته برای نماز می آمدند و علی(علیه السلام) مشغول تجهیز آن حضرت بود، فرصت طلبان از این موقعیت و غیبت مولی، سوء استفاده کردند و جریان سقیفه را پیش آوردند؛ طرحشان هم این بود که فتنه در بین مسلمانان ایجاد نشود و تنش و تشنج به وجود نیاید.

در این بخش صدیقهٔ طاهره (علیها السلام) به خطراتی اشاره کرده اند که هر انقلابی را تهدید می کند و به انحراف می کشاند؛ لذا به مسلمانان هشدار می دهند، چه معمولاً در هر انقلابی خطر دشمن خارجی به مراتب کمتر از دشمنان داخلی است. از این روست که حضرت به افشای ماهیت نفاق پرداخته و نقاب از چهرهٔ گمراهان و

گمراه کنندگان برداشته اند. نفاق همیشه خطر بزرگی برای مسلمانان بوده و هست؛ لذا آیات بسیاری در قرآن کریم به این مسأله اختصاص دارد. قرآن مجید به آن اندازه که به منافقان و ویژگیها و خطراتشان اشاره می کند، به کفار نپرداخته است که خود بیان کننده عظمت خطر نفاق می باشد.

علی (علیه السلام) می فرمایند: «پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: من بر امتم از مؤمن و مشرک نمی ترسم؛ زیرا خداوند مؤمن را به دلیل ایمانش از خلافاکاریها باز می دارد و مشرک را به سبب شرکش ذلیل و خواری گرداند اما از منافق بر شما می ترسم که در دل دورو، و به جهت زبان، داناست؛ می گوید آنچه را که شما می پسندید و انجام می دهد کاری را که شما نمی پسندید.»^{۲۳۸}

«فلما اختار الله لنبیه دار انبیائه و مأوی اصفیائه»

بانوی اسلام بیان می کنند که وقتی خداوند برای پیامبرش سرای آخرت را اختیار فرمود، صلاح دانست که او زودتر به عالم اعلی برسد؛ لذا منزلگاه انبیا و محل اصفیا آماده استقبال از وجود مقدس و نازنین نبی اکرم گردید، در آن شرایط بحرانی، شما حاضران مجلس، به جای اتحاد، و عمل به وصایای پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)، نفاق و دورویی را میانتان ظاهر ساختید؛ ظهر فیکم حسیکه النفاق. «حسیکه» که به معنای تیغ و خار است در کلام خانم فاطمه (علیها السلام) به این مطلب اشاره دارد که نفاق شما مانند تیغهایی بود که بر اهل حق و حقیقت فرود آمد؛ در حالی که پیش از رحلت پیامبر همه کارها و امور جامعه براساس موازین دینی تنظیم شده و اسلام تمام جامعه را پوشانده بود، ولی با ارتحال ایشان پرده دیانت کهنه و نازک شد.

در چنین فضایی فرصت طلبان میدان دار شدند و در مقابل افرادی به سخن گویی و یاهو سرایی پرداختند. حتی کسانی مانند ابوسفیانها که مسلمانان آنان را به حساب نمی آوردند در عرصه جمعیت، دم جنبانده و تصمیم گیرنده شدند:

«و هدر فنیق المبطلین فخطر فی عرصاتکم.»

بانوی بزرگوار اسلام (علیها السلام) بیان می کنند که در چنین روزگاری، شیطان از کمینگاه خویش، سر برآورد. ... و اطلع الشیطان من مغرزه. (شیطان مثل لاک پشت عمل می کند. این حیوان وقتی دشمن را ببیند سر را در لاک خود فرو می برد، اما، زمانی که محیط را بدون خطر احساس کند از لاک خویش بیرون می آید.)

با رحلت نبی اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) شیطان سرش را بیرون آورد؛ برخی را تحریک کرد و زمینه را برای اجرای طرحها و نقشه های خود و انحراف مسیر اسلام مساعد یافت. در حقیقت عمل اصحاب سقیفه پاسخی به ندای شیطان و اجرای طرح او بود تا شاید هریک مقامی به دست آورند.

«... هاتفاً بکم، فالفا کم لدعوته مستجبین و للعزة فيه ملاحظین.»

معمولاً کسانی که می خواهند افرادی را دنباله رو خود کنند، نخست، شخصیت را از آنها می گیرند به طوری که دیگر قدرت تعقل و تفکر نداشته باشند. قرآن درباره فرعون این گونه می فرماید:

«فاستخف قومه فاطاعوه»^{۲۲۹}؛ فرعون قوم خود را خفیف و خوار کرد؛ پس آنها تسلیم و مطیع او شدند.»

تا زمانی که انسان، بی شخصیت و حقیر نشود، شیاطین جنی و انسی بر وی تسلط نخواهند داشت و او هم کورکورانه تسلیم آنان نمی شود. صدیقه طاهره (علیها السلام) با خطاب به حاضران مجلس، به همین مطلب اشاره می فرمایند که شما از خود استقلالی ندارید و دنباله رو هرکسی می گردید.

«ثم استنهضکم فوجدکم خفاً واحمشکم فالفا کم غیاباً فوسمتم غیر ابلکم و اوردم غیر مشربکم.»

حضرت در ادامه می فرمایند: «شما در غیر محل شرب خود وارد شدید»، کنایه از این که شما از حدود خود تجاوز نمودید و حکم خدا را زیر پا نهادید و خود برای پیامبر، جانشین تعیین کردید، در حالی که پیشتر با جانشین پیامبر، علی (علیه السلام)،

بیعت نمودید و همه به او تبریک گفتید. حال چگونه است که به این زودی همه چیز را فراموش کرده و وصایای پیامبر را زیر پا نهاده اید؟ ایشان، در میان سخنان خود، به رحلت پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) و گرانی آن بر خود اشاره می فرمایند که چگونه هنوز داغدار و عزادار اوست! شاید بتوان از جملات حضرت، نتیجه گرفت که جریان فدک و ایراد خطبه، در همان روزهای اول رحلت پیامبر اتفاق افتاد که اهل بیت(علیهم السلام) هنوز عزادار بودند:

«هذا و العهد قریب و الکلم رحیب و الجرح لَمَّا یندمل و الرسول لَمَّا یقبر.»

(ب) منافقین بعد از پیامبر(صلی الله علیه و آله وسلم)

تا این بخش، از سخنان حضرت روشن گردید که بازماندگان احزاب جاهلی و منافقان که در زمان حیات رسول خدا(صلی الله علیه و آله وسلم) میدانی برای تاخت و تاز نداشتند، پس از رحلت آن حضرت از لاکهای خود بیرون خزیده، بازبگر میدان شدند و حرکت‌های مشکوک آغاز، و خطوط انحرافی آشکار گشت؛ در حالی که تا پیامبر زنده بود ظاهراً همه در خط ایشان حرکت می کردند. متأسفانه همین روند را دقیقاً در انقلاب اسلامی ایران هم مشاهده کرده ایم، چه معمولاً هر انقلاب و حرکت الهی را دو خطر از ناحیه دشمنان خارجی و داخلی تهدید می کند:

دشمنان خارجی (آشکار) دشمنانی که با اصل حرکت‌های الهی تضاد دارند و آنها را به ضرر منافع خود می بینند، طبیعی است که آنچه در توان دارند برای براندازی به کار می بندند تا به مقابله و جنگ با این حرکتها برخیزند. در طول تاریخ اینان همیشه در صف مقابل انبیا قرار داشتند و قرآن کریم وعده پیروزی قطعی بر این دشمنان آشکار را داده است:

«وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ * انْهَمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ * وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ»^{۳۳۰}؛ همانا عهد ما دربارهٔ بندگان است که به رسالت فرستادیم (در علم ازلی چنین) بوده است که البته آنها بر کافران، فتح و پیروزی یابند و سپاه ما بر آنها غالبند.»

پس از انقلاب اسلامی ایران نیز عداوت آشکار و سرسختانه آمریکا و حامیان آن بر مسلمین جهان و بخصوص ملت ایران کاملاً ملموس گردیده است؛ به طوری که هیچ شک و تردیدی در این دشمنی وجود ندارد.

طبقه دیگری که به مراتب از گروه اول خطرناکترند و بیشترین ضربات را بر پیکره حرکت‌های الهی زده اند، منافقان می باشند. اینان دشمنان پنهان و داخلی اند که نقاب اسلام و انقلاب به صورت دارند و با چهره دوست نما خود را در صف مؤمنان داخل کرده اند، ولی در باطن تیشه به ریشهٔ دین می زنند. قرآن کریم با معرفی ترفندهای این طبقه، دربارهٔ فریب و تزویر و چند چهرگی آنان به مؤمنان هشدار می دهد:

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ بِكُمُ الْفِتْنَةَ فَمَنْ كَانُوا لَكُمْ فَتْحًا مِنَ اللَّهِ فَالِقُوا لَكُمُ الْغُلَامَ الْكَافِرِينَ وَصِيبَ الْقَوْلِ الْكَاذِبِ وَالْمُنَافِقِينَ يَخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالَى يُرَآؤُونَ النَّاسَ وَلا يُذَكِّرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا»^{۳۳۱}؛ همانان که مترصد شمایند، پس اگر از خدا به شما فتحی برسد، می گویند: مگر ما با شما نبودیم؟ و اگر برای کافران نصیبی باشد، می گویند: مگر ما بر شما تسلط نداشتیم و شما را از (ورود در جمع) مؤمنان باز نمی داشتیم؟ پس خداوند روز قیامت میان شما داوری می کند و خداوند هرگز بر (زیان) مؤمنان، برای کافران راه (تسلطی) قرار نداده است. منافقان با خدا نیرنگ می کنند و حال آن که او با آنان نیرنگ خواهد کرد و [آنان] چون به نماز ایستند با کسالت برمی خیزند، با مردم ریا می کنند و خدا را جز اندکی یاد نمی کنند.»

خداوند در این آیات گرانسنگ، چهره منافقان را به تصویر می کشد: اینان نه در خط کفرند و نه از مؤمنان می باشند؛ در واقع هدفی جز ریاست و جاه و مقام در سر ندارند و برای رسیدن به مقاصد خود هر مانعی را که سر راه ببینند به شدت، سرکوب می کنند. آن زمان هم که به اهداف خود برسند چهره دین و مکتب را به تدریج تابع خواسته خود می نمایند و آنچه از دین به نفع آنان تمام می شود، می گیرند و بقیه را رها می کنند. این منافقان کسانی اند که در ابتدای امر برای رسیدن به هدفشان سنگ دین را به سینه می کوبند و نقاب اسلام به چهره می زنند اما بعد از رسیدن به مقصود، دین را تجزیه می کنند و قسمتی از آیات را می پذیرند و قسمت دیگر را نه تنها رد می کنند، بلکه از ریشه می زنند.

مسأله بروز اختلاف پس از رحلت انبیا مکرر در تاریخ اتفاق افتاده است که یکی از امتحانها و آزمایشهای الهی است تا مردم در این میان، حق را بشناسند و از آن پیروی نمایند. حضرت فاطمه (علیها السلام) به همین اختلاف اشاره می کنند و چهره نفاق را نمایان می سازند. بعد از آن همه سفارش مکرر پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) درباره جانشینی علی (علیه السلام)، بخصوص در غدیرخم، مردم غریب شدند و نفاق چهره خود را آشکار کرد. حرکات جبهه نفاق در آخرین روزهای حیات پیامبر در جریان سپاه اسامه و همچنین در حدیث «قلم و دوات» کاملاً مشهود است.^{۲۳۲}

اگر سؤال شود: چرا پیامبر این توطئه گران را رسوا نکردند جواب این است که پیامبر مأمور به حفظ ظاهر بودند و با این ها به عنوان یک مسلمان رفتار می کردند، چون مبنای اسلام حکم به ظاهر است نه باطن افراد. نبی اکرم به دستور خداوند این افراد را موعظه و انذار نمود و آنها را از مفاسدی که از اعمالشان به وجود می آمد، بیم داد. با این که حضرت کاملاً آنها را می شناختند و از باطنشان خبر داشتند، مأمور نبودند که از جامعه اسلامی اخراجشان کنند، لذا برای این که در آن روزهای سرنوشت ساز این اشخاص آشوب و توطئه نکنند و حجت بر مسلمانان تمام شود، دستور دادند که

منافقان به لشکر اسامه پیوندند، اما آنان از فرمان رهبری سرباز زدند و باطن خود را برملا نمودند و به مدینه بازگشتند.

ج) علی(علیه السلام) و دفاع از حق خود

می دانیم که علی(علیه السلام) به گفتهٔ دوست و دشمن، اشجع الناس بودند و می توانستند در مقابل منافقان بایستند ولی ایشان کسی نبودند که از اوامر پیامبر تخلف کنند؛ لذا با وجود قدرتمندی، صبرکردند و برای حفاظت از نهال نوپای اسلام سکوت نمودند. اگر آن حضرت در مقابل منافقان، می ایستادند جنگ داخلی به وجود می آمد و دشمنان خارجی که منتظر چنین فرصتی بودند به اسلام و مسلمانان حمله می کردند، آن گاه دیگر چیزی از اسلام باقی نمی ماند و کسی امام را نمی شناخت و دین به طور کلی از بین می رفت. مولای متقیان در آن سالها به ظاهر، خانه نشین بودند ولی بر کار خلفا نظارت داشتند. اگر بیگانه ای نزد آنها می آمد و سؤالی مطرح می نمود و آنها از جوابگویی باز می ماندند، حضرت به کمکشان می شتافتند. چنان که خلیفهٔ دوم بارها گفت: «لو لاعلی لهلك عمر^{۲۳۳}»

و خلیفهٔ اول نیز بارها اقرار کرد:

«اقیلونی اقیلونی فلسط بخیرکم و علی فیکم^{۲۳۴}؛ مرا رها کنید؛ من بهترین شما نیستم در حالی که علی در بین شماست!»

می بینیم که این اختلافات و نفاقها ادامه پیدا کرد تا روزی که مولای متقیان زمام حکومت را به دست گرفتند. آن گاه دشمنان داخلی نقابدار در حالی که قبلاً با چهرهٔ دیانت در میان مردم جلوه کرده بودند، رویارویی خود را با علی(علیه السلام) و برنامه های اسلامی او اعلام کردند. افرادی همچون طلحه و زبیر با آن سابقهٔ درخشان خود در جنگهای اسلام و خدماتشان به دین، و از همه مهمترعایشه، همسر پیامبر و دختر یکی از صحابه که باعث آشوب و فتنه و به وجود آورندهٔ جنگ جمل بود. این ها چون

نمی توانستند با حکومت عادلانه علی (علیه السلام) کنار بیایند، آتش جنگ را برافروختند و عده ای از مردم هم فریب آنها را خوردند. تا آنجا که اصیغ من نباته می گوید: در ابتدای جنگ کنار امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بودم. مردی گفت: «یا علی! با چه مجوزی جنگ با این ها رواست؛ در حالی که مانند ما تکبیرمی گویند و مثل ما نماز می خوانند؟!» حضرت فرمودند: «به دلیل آیه ای از قرآن!» مرد گفت: «من به قرآن احاطه ندارم و نمی دانم کدام آیه مجوز جنگ ما با ایشان است؛ مرا تعلیم ده.» حضرت فرمودند:

«تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض منهم من كلم الله و رفع بعضهم درجات و آتينا عيسى بن مريم البينات و ايدناه بروح القدس و لو شاء الله ما اقتتل الذين من بعدهم من بعد ما جئتهم البينات و لكن اختلفوا فمنهم من آمن و منهم من كفر و لو شاء الله ما اقتتلوا ولكن الله يفعل ما يريد»^{۳۳۵}؛ برخی از آن پیامبران را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم. از آنان کسی بود که خدا با او سخن گفت و درجات بعضی از آنان را بالا برد، و به عیسی پسرمریم دلایل آشکار دادیم و او را به وسیله روح القدس تأیید کردیم. و اگر خدا می خواست کسانی که پس از آنان بودند، بعد از آن (همه) دلایل روشن که بر ایشان آمد، به کشتار یکدیگر نمی پرداختند ولی با هم اختلاف کردند؛ پس بعضی از آنان کسانی بودند که ایمان آوردند و بعضی از آنان کسانی بودند که کفر ورزیدند و اگر خدا می خواست با یکدیگر جنگ نمی کردند ولی خداوند آنچه را می خواهد انجام می دهد.»

نکته قابل توجه در استدلال حضرت این بود: بعد از آن که پیامبران با معجزات آمدند تا حجت را بر مردم تمام کنند، افراد دو دسته شدند: عده ای ایمان آوردند و عده ای دیگر به پیروی از هوای نفس، جزء منافقان و دشمنان داخلی گشتند و تا سر حد خونریزی اختلاف به راه انداختند. البته اگر خدا می خواست می توانست قدرت قتال و اختلاف را از آنها بگیرد و همه را در یک مسیر قرار دهد ولی در آن صورت دیگر اختیاری نبود و

جای ترقی وجود نداشت. مرد سؤال کننده که این آیه را از علی(علیه السلام) شنید گفت:

«كفر القوم و ربّ الكعبة»^{۲۳۶}؛ به خدا سوگند که این گروه(پیروان عایشه) کافرند!»

علی(علیه السلام) بارها در سخنان خود چهره واقعی این گروه منافق را روشن کرده است. در خطبه منافقان می فرماید:

«و أَحَذْرُكُمْ أَهْلَ النَّفَاقِ، فَانَّهُمُ الضَّالُّونَ الْمُضِلُّونَ، وَالزَّالُّونَ الْمُزِلُّونَ، يَتَلَوَّنُونَ أَلْوَانًا، وَ يَفْتَنُونَ إِفْتِنَانًا، وَ يَعْمَدُونَكُمْ بِكُلِّ عِمَادٍ وَ يَرْضَدُونَكُمْ بِكُلِّ مِرْصَادٍ»^{۲۳۷}؛ شما را از منافقان می ترسانم زیرا آنها گمراه و گمراه کننده اند، خطاکار و به خطاکاری تشویق کننده اند و به رنگ های گوناگون ظاهر می شوند. اینان از ترفندهای گوناگون استفاده می نمایند و برای شکستن شما از هر پناهگاهی استفاده می کنند و در هر کمینگاهی به شکارشان می نشینند.»

اندوه عمیق دختر پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) از این که چطور برخی دعوت شیطان را لبیک گفتند و آلت دست منافقان کوردل شدند، در کلامشان مشهود است. معمولاً این گونه است که غیر از منافقان افراد ساده لوحی نیز در جامعه به چشم می خورند که دنباله رواند و برای منافعشان هرکس را دارای موقعیتی ببینند سنگش را به سینه می زنند، و در طرف دیگر، گروهی هم مهر سکوت بر لب می زنند و تماشاگر صحنه می شوند.

«... ابتداراً زعمتم خوف الفتنة؛ الا في الفتنة سقطوا و ان جهنم لمحيطة بالكافرين»

حضرت می فرمایند: شما خیلی با عجله و به بهانه ترس از ایجاد فتنه، سقیفه را تشکیل دادید در حالی که خودتان در فتنه سقوط کردید! نگرانی شما ظاهراً به خاطر این بود که مبدا اسلام به خاطر این که رهبر و رئیسی ندارد از بین برود، در صورتی که انگیزه واقعی تان جز غصب خلافت نبود، ولی برای توجیه مردم بی اطلاع، مسأله خوف از فتنه را مطرح کردید تا بتوانید بدون هیچ گونه واکنشی به اهداف خود برسید.

با این کار، همه شما گرفتار فتنه شدید! چه فتنه ای از این بالاتر که علی(علیه السلام) خانه نشین شود و فرصت طلبان روی کار آیند و اسلام را از مسیر اصلی خود منحرف کنند؟ از طرف دیگر چون شما برخلاف نصّ پیامبر عمل کردید کافر شدید.

(د) سرزنش سردمداران سقیفه

«...فَهَيْهَاتَ مِنْكُمْ؟ وَ كَيْفَ بَكُمْ؟ وَ آتَى تَوْفُكُونَ؟ وَ كِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ، أُمُورُهُ ظَاهِرَةٌ وَ أَحْكَامُهُ زَاهِرَةٌ وَ أَعْلَامُهُ بَاهِرَةٌ وَ زَوَاجِرُهُ لَائِحَةٌ وَ أَوَامِرُهُ وَاضِحَةٌ وَ قَدْ خَلَّفْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ، أَرْغَبَةٌ عَنْهُ تَرِيدُونَ أَمْ بَغِيرُهُ تَحْكُمُونَ؟ يَنْسَى لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يَقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ.»؛ شما کجا و خواباندن فتنه کجا؟ به کدام سو منحرف شده اید در حالی که کتاب خدا در میان شماست؟! شما چنین کتابی را که دستوراتش روشن، احکامش واضح، نشانه هایش پیدا و اوامر و نواهی آن آشکار است پشت سر گذاشتید. آیا رغبتی به آن ندارید و یا جایگزینی به جز قرآن انتخاب کرده اید؟ «چه بد جانشینانی برای ستمگرانند و هرکس جز اسلام دینی را انتخاب کند هرگز از او پذیرفته نخواهد شد و در آخرت از زیانکاران است.»

در این بخش هم صدیقه طاهره (علیها السلام) با توبیخ و سرزنش شدید شورای سقیفه، ادّعی آنان را که می گفتند: «ما به انگیزه پیش گیری از وقوع فتنه و آشوب ناچار از انتخاب خلیفه بودیم.» نادرست می خوانند.

منصب خلافت الهی، جایگاهی بسیار رفیع و منظری اعلی دارد. در آیات قرآن به طور روشن آمده که خلافت، منصبی الهی است و شما به آن دسترسی ندارید. آیا شما برای آینده اسلام از پیامبر بیشتر احساس خطر می کنید و دلسوزترید؟! در حالی که قبل از اصحاب سقیفه، از طرف نبی اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) در مواضع مختلف و در رابطه با جانشینی و وصایت علی(علیه السلام) مطالب فراوان ذکر شده است، تا سرانجام پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) از سوی خداوند مأموریت یافتند،

تحت عنوان با اهمیت ترین فرمان الهی، مسأله ولایت را در اجتماع مسلمانان در غدیر ابلاغ کنند:

«يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ^{۲۳۸}؛ ای پیامبر آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده است ابلاغ کن که اگر نکنی پیامش را نرسانده ای.»

بنابراین با نص صریح قرآن کریم، مسأله جانشینی پیامبرپیش از توطئه سقیفه به مسلمانان اعلام شده بود. حضرت زهرا(علیها السلام) می فرمایند: با این که قرآن در مقابل شماسست و همه حقایق و تعالیم آن روشن و بدون ابهام است، چگونه به خود اجازه می دهید به عنوان دلسوزی و خیرخواهی امت و در پنهان برای رسیدن به مطامع شخصی خود در سقیفه جمع گردید و به انتخاب جانشین اقدام کنید؟ در حقیقت با عملتان به قرآن و احکام روشن و واضح آن پشت کرده اید؛ در حالی که فقط شعار «حسبنا کتاب الله» بر زبانان جاری است! گویی فاطمه(علیها السلام) سخن پدر را به خاطر آنان می آورد که فرمودند:

«و اذا التسبت علیکم الفتن کقطع اللیل المظلم فعلیکم بالقرآن و من جعله امامه قاده الی الجنة و من جعله خلفه ساقه الی النار^{۲۳۹}؛ هنگامی که فتنه ها همچون پرده های شب ظلمانی بر شما افتد، به سایه قرآن پناه برید. آن کس که قرآن را پیش روی خود قرار دهد و از آن پیروی کند، به بهشتش رهبری کند و آن کس که آن را پشت سرافکند به دوزخش می راند.»

این عتاب و سرزنش دختر نبی اکرم به این جهت است که آنان قرآن را رها کرده بودند و اوامر و نواهی و آشکارترین دستور آن را که خلافت است و چیزی در پرده ابهام ندارد، زیرپا نهاده اند. از این روست که می فرماید: دیگر آتش فتنه در جامعه، خاموش نخواهد شد و در آنچه که می ترسیدید، قرار خواهید گرفت. روح اسلام از بین شما می رود و جز ظاهری بی محتوا چیزی باقی نخواهد ماند.

ه) تزویرهای مدعیان خلافت

«ثُمَّ لَمْ تَلْبَثُوا إِلَّا رَيْثَ أَنْ تَسْكُنَ نَفَرْتُهَا وَ يَسْلَسَ قِيَادَهَا ثُمَّ أَخَذْتُمْ تُورُونَ وَ قَدْتَهَا وَ تَهيجُونَ جَمَرَتَهَا وَ تَسْتَجيبُونَ لَهتاف الشيطان الغوى واطفاء انوار الدين الجلى و اهماد سنن النبى الصفى تسرون حصواً فى ارتغاء و تمشون لاهله و وُلْدِهِ فى الخمر و الضراء وَ نَصِيرُ مِنْكُمْ عَلَى مِثْلِ حَزِّ الْمَدَى وَ وَخَزِ السِّنَانِ فى الحشاء؛ مى فرماید: «شما ناچه خلافت را در اختیار گرفتید، [در حالى كه] حتى اين اندازه صبر نكرديد كه رام گردد و تسليمتان شود! ناگهان آتش فتنه ها را برافروخته، شعله هاى آن را به هيچان درآوردید و ندای شیطان اغواگر را اجابت نموده، به خاموش ساختن انوار تابان آيين حق و از بين بردن سنت هاى پیامبر برگزیده الهی پرداختید. (آرى) به بهانه كف گرفتن، شیر را تا آخرين قطره اش زیر لب و در نهان سرمى كشید (به تدریج و به نام دين، حقایق آن را وارونه مى كنید). شما منافقانه و با پوشش اسلام و دیانت در كمینگاه ترفندهاى رنگارنگان نشسته اید و آهنگ شكار اهل بيت و فرزندان آنها را دارید و ما نیز همانند كسى كه كارد بر گلویش نهاده و ناوك نیزه بر دلش كوفته اند چاره ای جز شكیباى نداریم و بر سختی این جراحت، پایداری مانیم.»

فاطمه (علیها السلام) در این بخش از خطبه، تزویرهای مدعیان خلافت را آشكار مى كند و به مسلمانان غفلت زده، هشدار مى دهد كه این قدرت طلبان فریبكار هیچ گاه به غصب خلافت بسنده نخواهند كرد، بلكه طرحی ریخته اند تا بنیان و اساس اسلام را به كجی و اعوجاج بكشاند. ایشان با اشاره به تصدى خلافت و توطئه براندازی اهل بيت عصمت، خلافت را به چهارپایى تشبیه كردند كه چموش و سرکش است و استقرارش به آرام گرفتن این چهارپا بستگی دارد.

با مطالعه جریان این حادثه پس از رحلت پیامبر، مشخص مى شود كه بنی هاشم بزرگترین مانع برای توطئه گران سقیفه (یعنی مثلث خلفای اول و دوم و ابوعبیده جراح)

بوده اند. البته حزب حاکم، معارضان دیگری همچون انصار و بنی امیه هم داشت، ولی بنی هاشم به علت این که در جامعه اسلامی از قداست خاصی برخوردار بود، برای غاصبان خلافت مشکل سازتر می نمود. به همین جهت، در اولین اقدام دست ایشان را کوتاه کردند و معارضان با دولت تشکیل یافته را شورشی و فتنه گر خواندند، سپس با تاکتیک خاصی برای آینده هم چاره اندیشی نمودند و هرگونه امتیازی را از بنی هاشم گرفتند. به عبارتی دیگر، ضمن تقدس زدایی و پایین آوردن مقام و منزلت این بزرگواران ایشان را از مناصب حکومتی کاملاً حذف، و منصب های حساس را به بنی امیه واگذار کردند. مؤید این مطالب گفتگویی است که بین ابن عباس و خلیفه دوم اتفاق افتاده است. ابن عباس از وی می خواهد که فرمانداری شهر حمص را به او واگذار کنند و خلیفه جواب می دهد: اگر شما را به مرکز مهم اسلامی منصوب کنم، می ترسم بعد از من خلافت را به آن گونه ای که ترتیب داده ایم، عملی نشود!^{۲۴۰}

از این گفتگو به دست می آید که جریان خلافت، طوری برنامه ریزی شده بود که در آینده هم بنی هاشم از صحنه سیاست حذف شوند. غرض هر دو خلیفه از آوردن بنی امیه، که دشمنان شماره یک خاندان بنی هاشم به شمار می رفتند، عبارت بود از انتقال عداوت فردی به خصومتی پایدار و تحکیم آن در نسل آینده. با این کار، شعله های آتش را روشن ساختند و آن چنان با دل و جان به بانگ شیطان گمراه کننده، گوش سپردند که در تاریخ کم نظیر است. خلفا با طرد بنی هاشم از مناصب حکومتی فرصت های مناسب را از آنها گرفتند، سپس برای اطمینان بیشتر لازم دیدند که فدک را نیز از تصرفشان خارج کنند تا این اسلحه محکم اقتصادی در دست آنان نباشد، زیرا به طور یقین، فقرای مسلمان از عایدات فدک بهره مند می شدند و اگر این رویه ادامه پیدامی کرد قلوب مردم متوجه بنی هاشم می شد و این امتیاز بزرگ، می توانست برای دستگاه خلافت خطر آفرین باشد.

به راستی، اگر آن روز فاطمه (علیها السلام) از این نیرنگ و فریب پرده برنمی داشت چه کسی می دانست که این همه خسارتها، تباهیها و عقب ماندگیها از کدام سو و به وسیله چه کسانی دامنگیر دنیای اسلام شده است؟ مسلمانان باید می فهمیدند که این همه نابسامانی ریشه در کجا دارد و برای همین است که بانوی بزرگ اسلام به ریشه و اساس جنایتی که صورت گرفت، اشاره می کنند. ایشان می فرمایند: «اکنون در رسیدن به آرزوهای خود، اهل بیت پیامبر(علیهم السلام) را رقیب خود دیده، و برای نابودی آنان در کمینگاههای خود نشسته اید. شما قصد جانشان را دارید ولی ما برای این که اسلام حفظ شود و دشمنان سوء استفاده نکنند بر ظلم و ستم هایتان صبر می کنیم، مانند کسی که کارد بر گلویش نهاده اند و سر نیزه در بدنش فرورفته باشد.»

فصل سوم

فدک

«و انتم آلان تَزْعُمون ان لا ارث لنا أفحکم الجاهلیة تبغون» «و من احسن من الله حکماً لقوم یوقنون^{۲۴۱}» أفلا تعلمون؟ بلی قد تجلی لکم کالشمس الضاحیة انی ابنته! ایها المسلمون أ غلب علی ارثیه؟ یابن ابی فحافة افی کتاب الله ان ترث اباک و لا ارث ابی؟ لقد جئت شیئاً قریاً! أفعلی عمد ترکتم کتاب الله و نبذتموه وراء ظهورکم؟ اذ یقول: «و ورث سلیمان داود^{۲۴۲}» و قال فیما اقتص من خبر یحیی بن زکریا اذ قال: «فهب لی من لدنک ولیاً یرثنی و یرث من آل یعقوب^{۲۴۳}» و قال: «و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله^{۲۴۴}» و قال: «یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الأنثین^{۲۴۵}» و قال: «ان ترک خیراً الوصیة للوالدین و الاقربین بالمعروف حقاً علی المتقین^{۲۴۶}». و زعمتم ان لا حظوة لی و لا ارث من ابی و لا رحم بیننا؟! أفخصکم الله بأیة اخرج منها ابی؟ ام هل تقولون اهل ملتین یتوارثان؟ اولست انا و ابی من اهل ملة واحدة؟ ام انتم اعلم بخصوص القرآن و عمومه من ابی و ابن عمی فدونکما مخطومة مرحولة تلقاک یوم حشرک، فنعم الحکم الله و الزعیم محمد و الموعد القیامة، و عند الساعة ما تخسرون و لا ینفعکم اذ تندمون و «لکل نبأ مستقرّ و سوف تعلمون من یأتیه عذاب یرزیه و یحل علیه عذاب مقیم^{۲۴۷}» شگفتا که چنین می پندارید که خداوند ارثی برای ما قرار نداده است! آیا از حکم جاهلیت پیروی می کنید؟ برای آنها که اهل یقینند، حکم چه کسی از خدا بهتر است؟ آیا شما این مسائل را نمی دانید؟ آری، می دانید و همچون آفتاب برای شما روشن است که من دختر محدم. شما ای مسلمانان! آیا باید ارث من به زور گرفته شود؟ ای فرزند فحافه، به من پاسخ ده. آیا در

قرآن است که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارثی نبرم؟ چه سخن ناروایی! آیا کتاب خدا را ترک کرده اید و پشت سرافکنده اید؟ در حالی که قرآن می فرماید: «سلیمان از پدرش ارث برد» و در داستان یحیی ابن زکریا می گوید: «خداوند! فرزندی نصیب من کن که از من و آل یعقوب ارث ببرد.» نیز می فرماید: «خویشاوندان در ارث بردن از یکدیگر بر بیگانگان اولایند» و همچنین می گوید: «خداوند به شما درباره فرزندانان توصیه می کند که سهم پسران دو برابر سهم دختران است» و باز فرموده است: «اگر کسی مالی از خود بگذارد برای پدر و مادر و بستگان به طرز شایسته وصیت کند. این بر همه پرهیزکاران حق است.»

شما چنین پنداشتید که من هیچ بهره و ارثی از پدرم نمی برم و میان ما هیچ خویشاوندی وجود ندارد؟ آیا خداوند آیه ای مخصوص شما نازل کرده است که پدرم را از آن خارج ساخته اید، یا می گوید پیروان دو مذهب از یکدیگر ارث نمی برند و من با پدرم یک مذهب ندارم؟ یا این که شما به عام و خاص قرآن از پدرم و پسرعمویم آگاهترید؟ حال که چنین است پس بگیر آن (ارث مرا) که همچون مرکبی آماده و مهارشده، مهیای بهره برداری است! بر آن سوار شو ولی بدان در قیامت تو را دیدار می کند. چه نیکو داوری است خداوند و چه نیکو پیشوایی است محمد(صلی الله علیه وآله وسلم). وعده ما و تو در آن روز است؛ روزی که باطل گرایان زیان خواهند دید و روزی که ندامت و پشیمانی شما را سودی نمی بخشد. «هر چیزی را قرارگاهی است و به زودی خواهید دانست عذاب خوارکننده به سراغ چه کسی می آید و کیفر جاویدان دامان که را می گیرد!»

الف) قرآن و ارث

این بخش از خطبه، درباره غصب فدک می باشد که زمان آن ابتدای غصب خلافت است. بانوی بزرگوار اسلام به خاطر گرفتن فدک ترسی نداشتند. فریاد ایشان به

جهت سیر قهقرایی مردم به زمان جاهلیت بود؛ به زمانی که دختران ارث نمی بردند. با وجود این که براساس آیات قرآن، تعالیم پیامبر اکرم و سیره نبوی بر این اندیشه دشمن خط بطلان کشیده، و تبیین شده بود که پسر و دختر هر دو ارث می برند، حضرت از آیات قرآن مثال می آورند و بیان می دارند: «از جمله ظلمهایی که شما مرتکب شده اید این است که به دروغ می گوئید ما از پیامبر ارث نمی بریم.» این که حضرت می فرمایند: «تزعمون» زعم به معنای گمان و پندار است؛ یعنی گفتن چیزی بدون اعتقاد با شک در صدق و کذب.

با این جمله، حضرت اشاره می فرمایند: این گفتار ساخته و پرداخته ذهن شماست؛ در حالی که مسأله ارث حکم عمومی است و انبیا هم جزء همین حکم می باشند. پس چرا مرا از ارث محروم کرده اید؟ این کار شما با آیات قرآن مخالف است.

فاطمه (علیها السلام) با لحنی آمیخته به استغاثه و دادخواهی، بانگ برمی آورند که ای مسلمانان، ارث مرا می برند و شما می نگرید؟! به یاری قرآن برخیزید که آن را زیر پا گذاشتند که سرآغاز نقطه انحراف از احکام اسلام است و طولی نمی کشد که تاریخ بنی اسرائیل تکرار می شود. قرآن می فرماید:

«يَحْرِقُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ^{٢٤٨}؛ کلمات خدا را از جای خود تغییر می دهند.»

ستم بر فاطمه و غصب ارث، سنگ زیربنای تحریف است که خلافت، آن را بنیان گذاری کرد. زهرای اطهر(علیها السلام) در مسجد پیامبر، ادعای ارث را با مهارتی زیبا مطرح، و با بیانی منطقی برای همه روشن می کند: ای مردم! فاطمه دختر پیامبر اسلام است و هر دختری از پدرش ارث می برد؛ پس من از پدرم ارث می برم. آیا پس از این همه معرفی، باز نمی دانید من دختر پیامبرتانم؟

چه زیبا و متقن، استدلال می کنند! راه محاجه و مناظره با دشمن را باید از زهرا (علیها السلام) فراگرفت. در حالی که خلیفه نشسته است و جمعیت مهاجران و انصار همه طرفداران اویند، ابتدا می فرماید: «ای فرزند ابی قحافه، اگر ملاک، کتاب

خداست، در قرآن کریم در مسألهٔ ارث تفاوتی بین پیامبر و غیر پیامبر وجود ندارد؛ آنجا که می فرماید: «و ورث سلیمان داود»^{۲۴۹}؛ سلیمان از پدرش ارث برد.» و در داستان یحیی بن زکریا می گوید: «خدایا از سوی خودت به من فرزندی ببخش که از من و آل یعقوب ارث ببرد.» پس دو آیه ای که حضرت تلاوت فرمودند دلالت بر این دارد که انبیا از خود ارث می گذارند، همچنین است آیات دیگری که ایشان بعداً به عنوان شاهد بر قانون ارث همگانی، ارائه می کنند که خویشاوندان از یکدیگر ارث می برند. در حقیقت حضرت به وسیلهٔ این آیات پرده از دروغ خلیفه و حامیان او برمی دارند.

خداوند در آیهٔ دال بر عموم ارث که فرق بین پیامبر و دیگران نیست فرموده است:
«اولوا الارحام بعضهم اولى ببعض فی کتاب الله»^{۲۵۰}؛ خویشاوندان در ارث بردن از یکدیگر از بیگانگان اولایند.»

و نیز می فرماید:

«یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین»^{۲۵۱}؛ خداوند به شما دربارهٔ فرزندانتان سفارش می کند که سهم پسران دو برابر سهم دختران است.»

و باز کلام خداوند تبارک و تعالی است:

«ان ترک خیراً الوصیة للوالدین و الاقربین بالمعروف حقاً علی المتقین»^{۲۵۲}؛ اگر کسی مالی از خود [به ارث] بگذارد، باید برای پدر و مادر و بستگان به طرز شایسته ای وصیت کند؛ این بر همه پرهیزکاران حق است.»

باری پس از سخنان ایشان هیچ کس از حاضران از جمله خلیفهٔ نخست، جوابی ندادند و این سکوت، خود اقرار به حقانیت فاطمه (علیها السلام) بود.

ب) احتجاج فاطمه (علیها السلام) بر مسألهٔ ارث

در واقع حضرت با بیان این آیات چنین نتیجه می گیرند: من هم مانند تمام فرزندان از پدر خود ارث می برم و از این قانون مستثنا نیستم، ولی شما گمان کردید که چنین قانونی تنها به شما اختصاص دارد و میان من و پیامبر خویشاوندی وجود ندارد!

فاطمه (علیها السلام) با استدلالی کوبنده و محکم، همه راهها را بر آنها می بندند و جای اشکال و ایرادی باقی نمی گذارند، تا آنان بگویند که از قرآن این طور فهمیدیم و آن گونه استفاده کردیم. ابتدا از خلیفه نخست و جمعیت حاضر در مسجد سؤال می کنند: آیا در قرآن کریم آیه ای هست که ارث را مخصوص شما قرار داده باشد و صریحاً پدرم را از مفاد آن خارج کرده باشد؟، در حالی که عموم و اطلاقات آیات ارث، من و پدرم را شامل می شود، یا این که چیز دیگری می گویند و فکر می کنید دین و آیین من با دین و آیین پدرم فرق داشته است؟! در پاسخ به این سخنان فاطمه (علیها السلام) هیچ جوابی نیامد و همه سکوت کردند، حتی خلیفه هم سرش را پایین انداخت و چیزی نگفت در حالی که کلمات حضرت، پاسخ سخنان خلیفه محسوب می شد که با حدیث جعلی از بیان پیامبر، فدک را غصب کرده بود. حدیث جعلی دستگاه حکومت این بود: «نحن معاشر الانبياء لا نورث؛ ما پیامبران، هیچ چیزی را ارث نمی گذاریم.»

حضرت برای این که اشکالی در ذهن حاضران پیش نیاید، به این معنا که بگویند: عمومات قرآن شامل حال زهرا(علیها السلام) و پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) نمی شود، با جمله ای کوتاه و پرمعنا راه را بر آنها بستند: «شمایی که ادعا می کنید ما آیات قرآن را قبول داریم اما می گویند این آیات مخصصی دارد و آن این است که پیامبران از این قاعده استثنایند ، ای مردم! **ام انتم اعلم بخصوص القرآن و عمومه من ابی و ابن عمی.** مگر شما نسبت به عام و خاص قرآن از پدرم رسول خدا و پسرعمویم علی عالمتر و آگاهترید که چنین ادعایی می کنید؟ آیا شما این مخصص را می دانید و علی(علیه السلام) که از کتاب وحی خدا بوده و قرآن و تفسیر آن را از

پیامبر شنیده نمی داند؟ فاطمه (علیها السلام) بر آن است تا بگوید: قرآن در خانه ما نازل شده است، ما مهبط و فرودگاه وحی ایم و آن گاه شما لاف می زنید که تفسیر قرآن را می دانید؟

ج) تحلیل بزرگان از غصب فدک

برخورد خلفا با فاطمه (علیها السلام) را از زبان ابن ابی الحدید بشنوید. او این حقیقت را که خلفا در این مسأله با رذالت، برخورد کردند، آشکارا بیان کرده است و با تعجب از موضع دو خلیفه پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در قبال حضرت زهرا (علیها السلام) می گوید: بهترین عمل آن بود که نجابت و بزرگواری مانع از این برخورد نابجا با دخت پیامبری شد تا چه رسد به این که اقتضای دینداری چنین است، سپس می گوید: «هذا الکلام لاجواب له»، یعنی این کلام، جوابی ندارد. آیت الله شرف الدین در کتاب «النص و الاجتهاد» می فرماید: نه فقط اقتضای بزرگواری و نجابت این بود که با دخت پیامبر گرامی چنین رفتاری نداشته باشند، بلکه براساس موازین شرعی قضاوت، می بایست به نفع او حکم صادر می کردند که فدک، ملک فاطمه (علیها السلام) است.

سید بزرگوار شرف الدین، پس از نقل فضائل و مناقب حضرت زهرا از کتابهای اهل سنت، چنین می گوید: کسی که صدیقه طاهره (علیها السلام) را می شناسد، می تواند شک کند که حتی ابوبکر بهتر از همه به صدق گفتار و صحت مدعایش واقف بود؛ ولی حقیقت مطلب آن چیزی است که ابن ابی الحدید در اشاره به راز عدم قبول فرمایش حضرت فاطمه (علیها السلام) از سوی ابوبکر از آن پرده برمی دارد و می گوید: «از استادم علی بن الفارقی که از بزرگان بغداد و استاد و مدرس در مدرسه غربی آن دیار بود، سؤال کردم: «آیا فاطمه (علیها السلام) در ادعای خود که فدک (نحله) بخشش است صادق بود؟» گفت: «آری.» گفتم: «پس چرا ابوبکر با این که

می دانست فاطمه (علیها السلام) راست می گوید به گفته وی ترتیب اثر نداد؟» او که مردی باوقار و متین بود، تبسمی نمود و پاسخ بسیار ظریف و زیبایی داد: «اگر ابوبکر به مجرد ادعای فاطمه (علیها السلام) فدک را به وی واگذار می کرد، ناگزیر می شد فردا در مقابل ادعای خلافت همسر وی هم تسلیم شود، زیرا در چنین روزی دیگر هیچ گونه عذری از او پذیرفته نبود به دلیل این که خود امضا کرده بود که فاطمه (علیها السلام) در ادعایش صادق است و نیازی به گواه ندارد.»^{۲۵۲}

نکته قابل توجه این است که خداوند تبارک و تعالی اهل باطل را به دست خودشان افشا می کند یعنی آنها عملی انجام می دهند که چهره واقعی شان را به مردم نشان می دهد. اگر خلیفه نخست فدک را غصب نمی کرد، زهرا (علیها السلام) وسیله محاجه ای به این شکل نداشتند. به بهانه فدک است که حضرت به مسجد می آیند و خطبه می خوانند و از جنایات و عملکرد غاصبان پرده برمی دارند. از سوی دیگر، ابوبکر بیم آن دارد که اگر جواب زهرای اطهر (علیها السلام) را بدهد و حرف او را پذیرا شود، در آینده حضرت بفرمایند: «تو حق شوهرم را غصب کرده ای.» و بدین سان خلافتش متزلزل بشود.

د) داستان فدک

سرزمینهایی که با جنگ و قدرت نظامی گرفته می شود، از آن همه مسلمانان است و دارة آن به دست حاکم اسلامی می باشد، ولی سرزمینی که بدون جنگ به دست مسلمانان می افتد، متعلق به پیامبر و امام بعد از اوست، بدین معنا که می تواند آن را ببخشد یا اجاره دهد و به این وسیله، نیازمندیهای مشروع نزدیکان خود را آبرومندانه، تأمین کند. خداوند در سوره حشر آیه ۷ می فرماید:

«ما افاء الله علی رسوله من اهل القرى فله و للرسول و لذی القربى و الیتامى و المساکین و ابن السبیل کى لا یکون دولة بین الاغنیاء منکم؛ آنچه خدا از (دارایی)

ساکنان آن قریه هاعاید پیامبرش گردانید، از آن خدا و از آن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم (او) و متعلق به خویشاوندان نزدیک (وی) و یتیمان و بینوایان و در راه درماندگان است، تا میان توانگران شما دست به دست نگردهد.»

تاریخ می گوید پس از آن که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) کار یهودیان خبیر را یکسره کرد، خداوند در دل مردم فدک ترسی انداخت که، انگیزه ای شد تا قاصدی نزد پیامبر فرستند، تا بر نصف زمین فدک (یا بنا بر نقلی بر تمام آن) تقاضای صلح نمایند و حضرت نیز پذیرفتند.

بنابراین مزرعه فدک به شخص پیامبر تعلق داشت در حالی که لشکرکشی و نبردی در کار نبود، بلکه با پیشنهاد صلح از جانب اهل فدک؛ تسلیم آن حضرت شد. محدثان و مفسران بزرگ شیعی و نیز گروهی از دانشمندان اهل سنت می نویسند: هنگامی که آیه «و آت ذی القربی حقه»^{۲۵۴} نازل گردید، پیامبر گرامی، دختر بزرگوارش را طلبید و فدک را به وی واگذار کرد.

در حدیثی که از منابع اهل سنت از ابوسعید خدری، صحابه معروف پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نقل شده است، می خوانیم:

«لما نزلت هاه الآیه علی النبی صلی الله علیه و آله وسلم اعطی فاطمة فدکاً^{۲۵۵}؛ هنگامی که این آیه [و آت ذی القربی حقه] نازل شد، پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) سرزمین فدک را به فاطمه (علیها السلام) دادند.»

به عبارتی دیگر، نبی اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) در زمان حیات خود، آن جا را به زهرای مرضیه (علیها السلام) بخشیدند. به شهادت تاریخ، آن بانو در منطقه فدک، تعدادی کارگر و کشاورز داشتند. بنابراین قبل از رحلت پدر، اختیار آن جا کاملاً به عهده ایشان بوده است. وقتی خلیفه نخست، به خلافت رسید، تصمیم گرفت فدک را از آن بزرگوار بگیرد؛ با این توجیه که متعلق به پیامبر نبوده است، بلکه از آن تمام مسلمانان و فقط در اختیار آن حضرت قرار داشته تا به این وسیله، به افراد کمک کند و در راه خدا

انفاق نماید. وی می گفت: من هم با تأسی به پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) همان کارها را انجام می دهم! لذا عده ای مأمور را برای اخراج کارگرهای حضرت فاطمه(علیها السلام) و غصب فدک به آن جا فرستاد. باید توجه داشت که جنبه سیاسی جریان فدک مهمتر از بعد اقتصادی آن بوده است و دشمنان نیز هدفی جز منزوی کردن اهل بیت (علیهم السلام) در جامعه اسلامی و تضعیف موقعیت آنان و اظهار دشمنی با خاندان پیامبر نداشتند. همان طوری که بازگرداندن فدک به اهل بیت (علیهم السلام) که بارها در تاریخ اسلام تکرار شد، حرکتی سیاسی بود تا بیانگر اظهار همبستگی و ارادت به خاندان ائمه اطهار(علیهم السلام) باشد.

ه) چرا علی(علیه السلام) فدک را پس نگرفت؟

وقتی مولای متقیان زمام امور را به دست گرفتند، بر تمام کشورهای اسلامی حکومت داشتند، اما بعد از نخستین مرتبه غصب فدک، در خصوص پس گرفتن آن اقدام نکردند. دلیل این کار را از کلام خود ایشان بیان می کنیم. حضرت در قسمتی از نامه ای که به عثمان بن حنیف نوشته اند این گونه می فرمایند:

«بلی! کانت فی ایدینا فدک من کل ما اظلمته السماء، فشحت علیها نفوس قوم، و سخت عنها نفوس قوم آخرین، و نعم الحکم الله، و ما اصنع بفدک و غیر فدک و النفس مظانها فی غد حدث تنقطع فی ظلّمته آثارها و تغیب أخبارها^{۲۵۶}؛ آری! از آنچه آسمان بر آن سایه افکنده است، فدک در دستانمان بود که در وا گذاشتنش به ما گروهی بخل ورزیدند و گروه دیگر نیز دست از آن شستند و خداوند نیکو داور است. مرا به فدک و غیر فدک چه کار؟ در حالی که جایگاه انسان، فردا قبری است که در تاریکی آن آثارش منقطع، و خبرهای مربوط به او گم می شود.»

با توجه به سیره علوی و نیز این نامه، آن بزرگوار دیگر فدک را به عنوان منبعی اقتصادی برای جامعه مسلمان نمی خواستند و اگر آن روز از ناحیه او و همسرش این

مسأله مطرح شد، تنها برای جلوگیری از خطوط انحرافی در زمینه خلافت پیامبراکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و تثبیت و حمایت از آن بود و گرنه وقتی که کار از کارگذشت و فدک بیشتر چهره مادی پیدا کرد، گرفتن آن چه فایده ای می توانست داشته باشد؟

سید مرتضی، محقق بزرگ شیعه، درباره فدک، به خصوص طلب نکردن علی(علیه السلام)، سخنی پرمعنا دارد. ایشان می گوید: هنگامی که امر خلافت به علی(علیه السلام) رسید، درباره بازگرداندن فدک، از ایشان نظرخواهی شد. حضرت فرمودند: «انی لاستحیی من الله ان آرد شیئاً منع منه ابوبکر و أمضاه عمر^{۲۵۷}؛ من از خدا شرم دارم که چیزی را که ابوبکر منع کرد و عمر بر آن صحه نهاد به صاحبان اصلی اش برگردانم.»

در حقیقت علی(علیه السلام) در این فرمایش چند مطلب را بیان داشته اند:

(۱) بزرگواری و بی اعتنایی خود را نسبت به فدک به عنوان یک سرمایه ای مادی نشان می دهند.

(۲) منع کنندگان یا غاصبان اصلی این حق را معرفی می کنند.

(۳) چون احتمال اختلاف اندازی و ماجراجویی طرفداران غاصبان داده می شد، حضرت با این بیان از آن پیشگیری فرمودند.

(و) چرا ائمه هدی اقدام به گرفتن فدک نمودند؟

این امر احتمالاً دو علت داشته است:

الف) اینان می دانستند این کار حمل بر علاقه به دنیا می شود نه امتیازات معنوی و قبول آن در آن شرایط مسأله کوچکی نبود. اضافه براین، دست آنها را در مبارزه با خلفای جورمی بست.

ب) خلفای جور ترجیح می دادند که امکانات مالی امامان اهل بیت (علیهم السلام) گسترده نشود، همان طور که این مسأله در داستان گفتگوی هارون و پسرش مأمون معلوم است: زمانی که هارون الرشید به مدینه آمد، احترام بسیاری برای امام کاظم (علیه السلام) قائل شد، به گونه ای که تعجب مأمون را برانگیخت، لذا از پدر پرسید تا کنون ندیده ام به کسی چنین احترام گذاشته باشی! هارون جواب داد: این مرد همان کسی است که این مسند جای اوست. مأمون گفت: چرا به او پس نمی دهی؟ هارون گفت: سلطنت چیزی نیست که به کسی داده شود! اما هنگامی که نوبت به هدایا رسید هدیه ناچیزی خدمت امام (علیه السلام) فرستاد و وقتی مأمون علت کوچکی هدیه را سؤال کرد هارون گفت: ما نباید کاری کنیم که آنها قدرت پیدا کنند و فردا بر ضد ما قیام نمایند!

عجیب این که هارون الرشید به امام (علیه السلام) گفت: حدود فدک را برای من معلوم کن تا آن را به شما بازگردانم. امام (علیه السلام) از جواب خودداری فرمود و چون هارون گفت: حدود واقعی آن کدام است؟ امام (علیه السلام) فرمودند: اگر حد واقعی را بازگویم مسلماً تو موافقت نخواهی کرد. هارون گفت: به حق جدت پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله و سلم) حدودش را بیان کن! من به شما برمی گردانم. امام (علیه السلام) فرمودند: اما حدّ اول سرزمین عدن است. هنگامی که هارون این سخن را شنید چهره اش دگرگون شد و گفت: عجب! عجب! امام (علیه السلام) فرمود: و حدّ دوم آن سمرقند است. آثار ناراحتی در صورت هارون بیشتر نمایان گشت. امام (علیه السلام) فرمود: و حد سوم آفریقا است. در این جا صورت هارون از شدت ناراحتی سیاه شد و گفت: عجب!، سپس امام علیه السلام فرمود: و حد چهارم آن سواحل دریای خزر و ارمنستان است. هارون گفت: پس چیزی برای ما باقی نماند، برخیز جای من بنشین و بر مردم حکومت کن، آنچه گفתי مرزهای تمام دیار اسلام است. امام (علیه السلام) فرمود: من به تو گفتم اگر حدود آن را تعیین

کنم، هرگز آن را نخواهی داد. این جا بود که هارون تصمیم گرفت موسی بن جعفر (علیه السلام) رابه قتل برساند.^{۲۵۸}

این گفتگوی پرمعنا، دلیل روشنی است بر پیوستگی مسأله فدک با موضوع خلافت، و نشان می دهد آنچه در این باره مطرح می شده، غصب خلافت رسول الله (صلی الله علیه وآله و سلم) بوده است. هارون نیز اگر می خواست فدک را واگذار کند، باید دست از خلافت می کشید، و از این رو، تصمیم به قتل آن حضرت گرفت. در زمان خلافت عباسیان، بارها فدک واگذار شد، و دوباره پس گرفته شد. بدیهی است روستایی که این چنین دست به دست گردد و هر روز بازیچه دست سیاستمداران کینه توز باشد به سرعت ویران می شود و چنین نیز شد.

نقل و انتقالهای فدک بیانگر این واقعیت است که خلفا حساسیت خاصی روی آن داشته، و هر یک طبق روش سیاسی خود، موضع گیری مخصوصی نسبت به آن نشان می داده اند، هرچند هدف همگی آنان، منزوی کردن اهل بیت (علیهم السلام) در جامعه اسلامی بوده است. اهمیت فدک در اذهان عمومی مسلمانان تا اندازه ای بود که در بعضی از تواریخ آمده است، خرماي محصول آنجا در زمان متوکل عباسی و قبل از آن که از دست بنی فاطمه گرفته شود، در موسم حج به میان حجاج آورده می شد و آنها آن را به عنوان تیمن و تبرک با قیمت گزافی می خریدند.

«فدونکها مَخطومَة مرحولَة تَلقاکَ یومَ حشرک، فنعم الحکم اللهُ.»

حضرت زهرا (علیها السلام) در عبارات پایانی خود، می فرمایند: «پس ای ابوبکر، این فدک ارزانی تو باشد در حالی که افسار آن به دستت و جهاز آن آماده است تا زمانی که در روز قیامت تو را ملاقات کند.» حضرت فاطمه با لحنی تهدید آمیز، بیان می کنند که در فرجام، قیامتی هم هست و در آن زمان به حسابها رسیدگی می شود و خلیفه باید آن جا جواب مسأله فدک را بدهد. آن جا دیگر جای جوسازی و تبلیغات سوء نیست و خدا بین ما داوری خواهد کرد. در آن روز طلبکار و طرف حساب تو، شخص پیامبرمی

باشد و حضرت می فرمایند: «فدکی که من به دخترم بخشیدم چراغصب کردی؟»
شما در این دنیا از سرمایه تان بهره ای نبردید، بلکه از آنانی هستید که روز قیامت نیز
زیانکارند و هرچه در آن روز اظهار پشیمانی کنید، سودی نخواهد داشت.

باران پیامبر به پاخیزید!

«ثم رمت بطرفها نحو الانصار قالت عليها السلام: يامعشرَ الفتية و أعضاء الملة و انصار الاسلام! ما هذه الغميمة في حقي و السنة عن ظلامتي؟ أما كان رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) ابى يقول المرء يحفظ في ولده، سرعان ما احدثتم، و عجلان ذا اهالة و لكم طاقة بما أحاول، و قوّة على ما اطلب و أزاول؛ أن گاه حضرت روى سخن خود را متوجه انصار کرد و فرمود: «ای مردان بانفوذ، ای بازوان ملت و ای پشتیبانان اسلام، ای کسانی که اسلام در دامن آنان بالندگی یافته است! شما را چه شده که در باز گرفتن حق من سستی روا می دارید؟ چرا دیده برهم نهاده اید و از ستمی که بر من روا می دارند، تغافل می ورزید؟ مگر نه این است که به گفته، پدرم "احترام فرزند، نگاهداشت حرمت پدر است؟" چه زود فاجعه آفریدید و چه تند، رنگ عوض کردید! با آن که در شما توان آن هست که مرا در مطالبه حقی که در باز پس گیری آن فریاد می زنم و تلاش می کنم، یاری کنید.»

الف) استمداد از انصار

انصارهمان دو قبيلة اوس و خزرج بودند که هنگام مهاجرت پیامبر به مدینه، به حمایت و یاری از ایشان برخاستند و از این رو نبی اکرم (صلى الله عليه وآله وسلم) آنان را به این لقب نامیدند. فاطمه (عليها السلام) با آوردن اوصافی مثل «مردان بانفوذ، بازوان ملت و پشتیبانان اسلام» به جان فشانیهای آنان اشاره می فرمایند. علی علیه السلام نیز درباره گذشته انصار می فرمودند:

«هُم و اللّٰهُ رَبُّوْا الْاِسْلَامَ كَمَا يَرْبِّي الْفَلُوْءُ مَعَ غَنَائِهِمْ، بَايْدِيهِمُ السِّيَاطُ وَ السِّنْتَهُمُ السِّيَاطُ.»^{٢٥٩}؛ به خدا سوگند آنها اسلام را پروراندند همچون مادری که فرزندش را پروراند، با توانگری، با دستهای بخشنده و زبانهای برنده و گویا.»

قرآن به خاطر خدمات و زحماتشان آنها را در ردیف مهاجران قرار داده و می ستایدشان:

«و الَّذِينَ اٰمَنُوْا وَ هَاجَرُوْا وَ جَاهَدُوْا فِى سَبِيْلِ اللّٰهِ وَ الَّذِينَ اٰوَوْا وَ نَصَرُوْا اَوْلٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُوْنَ حَقًّا»^{٢٦٠}؛ و آنان که ایمان آوردند و (از دیار کفر و وطن خود) هجرت گزیدند و در راه خدا کوشش و جان فشانی کردند، و هم آنان که مهاجران را منزل دادند و به آنها یاری کردند، به راستی اهل ایمانند و آمرزش خدا و روزی نیکوی بهشتی، مخصوص آنهاست.»

با وجود این می بینیم همان کسانی که در موقعیتهای حساس پیامبر را یاری کردند و اموالشان را در اختیار مهاجران گذاشتند، حال این گونه سکوت کرده اند. آری! با کمال تأسف باید گفت هوای ملک و ریاست مجال نداد که اینان به یاری صدیقه طاهره (علیها السلام) برخیزند. سخنان فاطمه (علیها السلام) بیشتر متوجه انصار است نه مهاجران، چه نویسندگان سناریوی سقیفه همه از مهاجران بودند و انصار در مقابل این عمل سکوت کرده بودند و بی تفاوتی نشان دادند. این است که حضرت می فرمایند: چرا چشمهایتان را برهم گذاشته اید و واکنشی نشان نمی دهید؟ این چه تغافل است که در برابر ستمی که بر من وارد شده است، نشان می دهید؟ آیا رسول خدا نمی فرمود احترام به شخص، بعد از درگذشت وی در رفتار با بازماندگانش معلوم می شود؟ و شما برخلاف تأکیدهای پدرم عمل کردید در حالی که توان قیام علیه حکومت جائر در وجودتان هست، همان طور که در صدر اسلام در صحنه های حساس نبرد شرکت کردید و تحمل آن همه رنج و مشقت را نمودید، حالا هم که همان زمینه شرک و کفر در لباس اسلام جلوه گری کرده، موجبات قیام و انقلاب در شما کاملاً موجود است.

ب) استمرار وظایف پس از رحلت پیامبر(صلی الله علیه و آله وسلم)

«... آنقولون: مات محمدٌ(صلی الله علیه و آله وسلم) ؟ فخطبٌ جلیلٌ استوسع وَهْنَهُ وَ استنهر فتقه وانفتق رَتْقُهُ. أَظْلِمَتِ الْأَرْضُ لَغَيْبَتِهِ وَكُسِفَتِ النُّجُومُ لِمَصِيبَتِهِ وَ أَكَدَتِ الْأَمَالَ وَ خشعت الجبالُ وَ أُضِيعَ الْحَرِيمُ وَ أُزِيلَتِ الْحُرْمَةُ عِنْدَ مَمَاتِهِ فَتَلَكِ وَاللَّهُ النَّازِلَةُ الْكُبْرَى وَ المصيبة العظمى لا مثْلُهَا نازلةٌ وَ لا بآئِقَةٌ عاجلةٌ اعلن بها كتاب الله جلّ ثنائه فى افنتيكم وَ فى مماساكم وَ مصبحكم، هتافاً وَ صُراخاً وَ تلاوةً وَ إِيحاناً وَ لَقَبْلَهُ ما حلّ بانبياء الله وَ رسله، حكم فصلّ وَ قضاء حتمّ» «وما محمد إلا رسول قد خلت من قبله الرُّسُلُ اِفا ن مات أَوْ قتلَ انقلبتم على اعقابكم وَ من ينقلب على عقبيه فلن يضر الله شيئاً وَ سيجزى الله الشاكرين^{٢٦١}» ؛ آیا مى گوئید كه پیامبر از دنیا رفته است؟ (يعنى همه چیز تمام شده و ما ديگر هيچ وظیفه ای نداريم؟) آرى، چه مصيبت بزرگی! سستی و رخنه ای كه در بناى اسلام (بر اثر فقدان او) پديد آمد، بسيار عميق است و شكافى است كه هرگز پرنخواهد شد. زمین به واسطه غيبت (و رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم) تاریک و ظلمانی شد. از مصيبت آن حضرت ستاره ها گرفتند آرزوها به نااميدى كشيده و كوهها زير و زير شدند و حرمت اهل بيت با رحلت او زایل گشت. پس به خدا سوگند اين حادثه ای عظيم و مصيبتى بزرگ و ضايعه ای جبران ناپذير است و هيچ مصيبتى به بزرگى آن نمى باشد. همان قرآنى كه در دسترستان و در خانه هاى شماست و هر بامداد و شامگاه آن را با الحان گوناگون مى خوانيد شما را از قضای حتمى الهى و وقوع اين حادثه خبر داده است. مرگ فرمان قطعى خداوند و سرنوشت محتوم در زندگى پیامبران است: «محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) جز فرستاده ای كه پيش از او هم پیامبرانى آمدند و گذشتند، نيست. آیا اگر او بميرد يا كشته شود، شما به گذشته خود باز مى گرديد؟ هر كس به عقب برگردد، هيچ ضررى

به خدا نزده است و خداوند به زودی پاداش خواهد داد آنان را که شاکر نعمت
هایشند.»»

مقصود بانوی اسلام از این عبارت که می فرمایند: «آیا عذرتان این است که می گویند
پیامبر خدا از دنیا رفت و همه چیز تمام شد؟!»، موجه ندانستن عذر آنهاست. لذا می
گویند: «یقیناً رحلت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) ضایعه جبران ناپذیر و بزرگی
است ولی ما را از انجام وظیفه باز نمی دارد. آیا اکنون که آن بزرگوار از دنیا رفته است،
و جهان اسلام در مصیبت فقدان او می سوزد، سزاوار است که حرمتها شکسته شود
و این بی حرمتیها تا آن جا پیش برود که احکام جاهلیت را به جای احکام الهی انتخاب
کنید؟ آیا می دانید که چه فتنه ها و مصیبت‌هایی را در پیش دارید؟»

سپس صدیقه کبری (علیها السلام) آیه ۱۴۴ از سوره آل عمران را تلاوت می فرمایند
که بیان کننده رویدادهای ناگوار پس از رحلت پیامبر است: «محمد(صلی الله علیه وآله
وسلم) فقط فرستاده خدا بود و قبل از او رسولان دیگری آمدند و رفتند. آیا اگر او بمیرد
یا کشته شود شما به عقب برمی گردید و با آیین اسلام وداع می گویند و رو به
خرافات و مظالم جاهلیت می آورید؟ و هرکس به عقب برگردد به خدا زیانی نمی
رسد.»

مفسران، شأن نزول این آیه گرانسنگ را این گونه می نویسند: در جنگ احد هنگامی
که آتش نبرد شعله ور بود، ناگهان صدایی بلند شد که محمد کشته شد! این شایعه
دروغین، تأثیر نامطلوبی در روحیه رزمندگان اسلام به جای گذاشت و در نتیجه منجر به
فرار آنان گردید. اما در مقابل آنها اقلیتی فداکار و پایدار از جمله علی(علیه السلام)
هم بودند که دیگران را به استقامت دعوت می کردند. این آیه در آن حادثه و به جهت
خودسازی مسلمانان نازل شد تا به آنها بگوید: چنانچه بر فرض چنین اتفاقی هم بیفتد
و پیامبرکشته شود، باید تا به دست آوردن پیروزی نهایی به جنگ ادامه دهید تا اگر

بیگانه ای به صحنه وارد شود، به هیچ رو احساس نکند که مسلمانان رهبر و زعیم خود را از دست داده اند.

بانوی بزرگوار اسلام با اشاره به این آیه مطالبی را متذکرمی شوند: اکنون همان صحنه تاریخی تکرار شده است؛ فرقی که هست این است که در گذشته، مرگ رسول خدا شایعه بود اما حالا واقعیت دارد؛ در آن صحنه دشمن بی نقاب در معرکه جنگ حضور داشت اما این بار با نقاب اسلام در صحنه است و به نام اسلام معرکه گردانی می کند. مصیبت این است که چه کسانی خود را خلیفه و جانشین پیامبر خدا معرفی می کنند! وظیفه شما مردان جنگی که به خیر و صلاح شناخته شده اید، این می باشد که در برانداختن حکومت جور کوتاهی نکنید و به پیکار خود ادامه دهید.

در آیه، ارتجاع در شدیدترین و زشت ترین شکل خود مجسم شده است که همانا آن تغییر روش مؤمنان و مسلمانان بعد از رحلت پیامبر است که به همه دستورات و برنامه های اسلام پشت می کنند و این مسأله، زمینه انحرافها و رویدادهای تلخ آینده را فراهم می سازد، چنان که علی(علیه السلام) از این چرخش ارتجاعی و انحطاطی امت پیامبر اسلام این گونه یاد می کند:

«حَتَّى إِذَا قَبَضَ اللَّهُ رَسُولَهُ (صلى الله عليه وآله وسلم) رَجَعَ قَوْمٌ عَلَى الْأَعْقَابِ وَ غَالَتْهُمْ السُّبُلُ، وَ اتَكَلَوْا عَلَى الْوَلَائِحِ وَ وَصَلُوا غَيْرَ الرَّحْمِ، وَ هَجَرُوا السَّبَبَ الَّذِي أَمَرُوا بِمُودَّتِهِ وَ نَقَلُوا الْبِنَاءَ عَنِ رِصِّ آسَاسِهِ قَبْنُوهُ فَيُغِيرُ مَوْضِعَهُ^{۲۶۲} ؛ تا آن که خدا، پیامبرش را نزد خود برد، (افسوس) که گروهی به گذشته جاهلی خود بازگشتند و با پیمودن راه های گوناگون به گمراهی رسیدند و به دوستان منحرف خود پیوستند و از دوستی با مؤمنان بریدند که به آن امر شده بودند و بنیان اسلامی را تغییر داده، در جای دیگری بنا نهادند.»

(ج) شکوه از انصار

«قالت عليها السلام: ... ايهاً بنى قيلة أأهضم تراث ابي؟ و انتم بمرأى منى و مسمح و منتدى و مجمع؟ تلبسكم الدعوة و تشملمكم الخبزة و انتم ذوو العدد و العدة و الاداة و القوة و عندكم السلاح و الجنة توافيكم الدعوة فلاتجيبون و تأتيكم الصرخة فلا تعينون و انتم موصوفون بالكفاح، معروفون بالخير و الصلاح، و النجبة التي انتجت و الخيرة التي اختيرت قاتلتكم العرب و تحملمتم الكد و التعب و ناطحتم الأمم و كافحتم البهم؛ اي پسران قيله! دور از شأن شماست كه پيش چشم شما ميراث پدرم را ببرند و ببلعند، حرمتم را نگاه ندارند و شما فرياد دادخواهى مرا بشنوید و از حال و كارم آگاه شويد و سكوت كنيد! فرياد مظلوميت من به گوش شما مى رسد ولى پاسخ نمى دهيد و مرا يارى نمى كنيد؛ اين در حالى است كه ساز و برگ و سلاح و توان يارى ام را داريد و در ياورى و حمايت از دين به جنگ آورى معروف و به نيكي و صلاح مشهوريد و نخبگان و برگزیدگان مردمى ايد كه به حمايت ما اهل بيت برخاستيد. شما با سران عرب و سلحشوران جنگيديد، در راه خداوند سختى ها و رنج ها را به جان خريديد، با مشركان و قهرمانان ياغى و بى منطق مبارزه كرديد و همواره در پيروي ما بوديد. آنچه فرمان مى داديم به گوش جان مى شنديد و با خلوص بدان عمل مى كرديد تا آن جا كه به سبب ما سنگ آسيابى اسلام به گردش درآمد و بركات همچون شير در پستان روزگار جريان پيدا كرد، فوران دروغ (فريب دادن مردم) ساكن و شعله هاى كفر خاموش گرديد، موج فتنه و طغيان تا حدودى آرام گرفت و نظام و حكومت دين هماهنگ و برقرار شد.»

حضرت فاطمه (عليها السلام) در ادامه باز هم شكوه از انصار مى كنند. مى فرمايند: ايهاً بنى قيلة. «ايهاً» يعنى هيات كه به معنای دور بودن و بعيد بودن امرى مى باشد و «قيلة» نام زنى است كه نسل طايفه اوس و خزرج به او مى رسيده است. در اين بخش، مخاطبان حضرت در حقيقت انصارند كه همان طايفه اوس و خزرج مى باشند. حضرت با شدت تمام ايشان را سرزنش مى كنند و سكوت ايشان را در ماجرای فدك،

حلقه ابتدایی سلسله انحرافات زنجیره ای می داند و جرقه ای از شعله ای گسترده و قطره ای از جریانی وسیع که تماماً به نفع دشمنان می باشد. این سلسله انحرافات از تشکیل سقیفه شروع شد، با غصب خلافت ادامه یافت و به قیمت زنده شدن طیف ضدّ اسلامی تمام خواهد شد.

چگونه این جریان به ضرر اسلام تمام می شود؟ چون مردم می گویند: اگر به راستی قانون اسلام حق است چرا درباره نزدیک ترین افراد پیامبر اجرا نمی شود؟ اگر در اسلام به ورثه ارث می رسد، پس چرا ارث دختر پیامبر را می گیرند؟ گویا حضرت می خواهند بفرمایند: جایی که چنین حکم مسلمی را پایمال می کنند و شما با سکوتتان بر آن صحه می گذارید، پایمال کردن سایر احکام اسلام کار مشکلی نخواهد بود. البته باید دانست که هدف حضرت، مال دنیا نبود بلکه می خواستند به مردم بفهمانند که با غصب فدک احکام و حقوق و اسلام پایمال می شود و غاصبان روی کار می آیند.

به این مسأله، باید همچون یک جریان نگریست نه یک رویداد موضعی و مقطعی؛ نباید گفت حادثه و پیش آمدی بود و تمام شد؛ بلکه می توان گفت: گرفتاریهای مسلمانان در طول تاریخ (از اول رحلت پیامبر تا کنون و تا قیام حضرت مهدی (علیه السلام)) وحتى علت غیبت مولا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) به غصب خلافت بستگی دارد. ژرف نگری بانوی اسلام در کلامشان کاملاً مشهود است. ایشان آینده اسلام را دقیقاً پیش بینی می فرمایند، و این را که در پشت این ماجرا چه ماجراهای دیگری نهفته است. لذا هشدار می دهند: ای مردم فکر نکنید قیام شما برای حمایت از مظلوم در جامعه اسلامی شکاف ایجاد می کند، بلکه بالعکس، سکوت شما همه چیز را زیر سؤال می برد.

آیا می توان گفت مردم قدرت مقابله با غاصبان را نداشته اند؟

پاسخ این سؤال در سخنان آن حضرت آشکار است که می فرمایند:

«...و انتم ذوو العدد و العدة الاداة و القوة و عند كم السلاح و الجنة؛ در حالی که شما دارای عِدّه و عُدّه و ابزار و نیرویید و نزد شما سلاح و سپر می باشد.»

در عبارات حضرت، «عِدّه» یعنی عدد و جمعیت و «عُدّه» به چیزی می گویند که وسیلهٔ نیروی انسان باشد مانند نفوذ کلمه و اعتبار اجتماعی. حضرت می فرمایند: شما هم عددتان زیاد است و هم شمشیر و ابزار و نیرو دارید، اما با این که می بینید به دختر پیامبرتان ظلم می شود، فقط بیننده اید، و سکوت می کنید! چرا می گویند قدرت نداریم؟ امکانات فراوان از آغاز در اختیار شما بوده و حال نیز بیشتر است.

«...توایکم الدعوة فَلاتُجیبون و تأتیکم الصرخة فَلَا تغيثون؛ حضرت ادامه می دهند که دعوت پشت سرهم، به طرف شما می آید اما اجابت نمی کنید، صدای فریاد و استغاثه به شما می رسد ولی جوابی نمی دهید.»

مقصود از صدای فریاد، خطبه ها و استمدادهای امیرالمؤمنین و حضرت زهراست. پس اینان عذری پیش خداوند ندارند، زیرا از مظلومیت اهل بیت (علیهم السلام) مطلع گردیده، ولی به دلیل ترس یا امید مقام و نفع مادی ساکت شده اند.

سپس حضرت سوابق مبارزاتی انصار را بیان می فرمایند:

(د) اشاره به مبارزات پیشین انصار

«...و أنتم موصوفون بالكفاح، معروفون بالخير و الصلاح و النجبة التي أنتجت و الخيرة التي اختيرت»

«کفاح» در عبارت حضرت، به معنای رویارویی با دشمن، آن هم بدون سپر، در جنگ است. اشاره به این که شما اهل ترس نبودید، بلکه افراد با شخصیت و برگزیدگان مردم به حساب می آمدید که حامی و مدافع ما اهل بیت بودید؛ اما حالا ناگهان همگی عوض شده و به ما پشت کرده اید. شما در خدمت به اسلام سابقه ای طولانی دارید. با سران عرب می جنگیدید، اهل مبارزه با طغیان و فساد و انحرافات

بوده اید، احساس وظیفه می کردید و به استقبال خطرهای می رفتید؛ پس چرا امروز در مقابل فساد و انحراف دستگاه حاکمیت که به نام اسلام و قرآن و سنت پیامبر این همه ظلم رومی دارد و مسیر امامت را منحرف می کند، ساکت و تماشاگر نشستید؟

علی(علیه السلام) در «نهج البلاغه» درباره ارزش های والای انصار می فرمایند: «به خدا سوگند آنها اسلام را پروراندند همچون مادری که فرزندش را پروراند؛ با توانگری، با دستهای بخشنده و زبانهای برنده و گویا.»^{۲۶۳}

ابن ابی الحدید در شرح این سخن چنین آورده است: بی گمان انصار بودند که خداوند دین را به ایشان تأیید کرد و اسلام را پس از پوشیدگی آشکار فرمود. اگر آنان نمی بودند، مهاجران هرگز توان جنگیدن با قریش و عرب را در حمایت از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نداشتند و اگر مدینه جایگاه انصار نبود هرگز پناهگاهی برای مهاجران وجود نداشت.^{۲۶۴}

ه) عدم استقامت و پایمردی انصار

فاطمه (علیها السلام) با تمام تعریف و توصیفی که از انصار و شجاعت آنها می فرمایند، علت تامه پیشرفت اسلام را اهل بیت (علیهم السلام) می داند:

«حتی اذا دارت بنا رحی الاسلام و درّ حَلْبُ الايام و خَضَعَت نَعْرَةَ الشُرک و سَكَنَت فُورَةَ الافک و خَمَدَت نيرانُ الکفر و هدأت دعوة الهَرَج و استوسقَ نظامُ الدّین فَاَنی حرْتُم بعدَ البیان و أَسررْتُم بعد الإعلان و نَكصْتُم بعدَ الاقدام و اشرکتُم بعد الايمان؟» «الا تقاتلون قوماً نكثوا ايمانهم و همّوا باخراج الرسول و هم بدءوكم أوّل مرّة اتخشونهم فالله أحقّ ان تخشوه إن كنتم مؤمنين»^{۲۶۵}؛ تا این که چرخ اسلام به محوریت ما به گردش درآمد و شیر در پستان روزگار فزونی یافت، خیر و برکتها به سوی جهان اسلام سرازیر گشت، و نعره های شرک در گلوها خفه شد، دروغ از جوشش افتاد و آتش کفر خاموش

گردید، دعوت به پراکندگی و آشوب و فتنه آرام، و نظام دین محکم و استوار شد. پس چرا بعد از آن همه سخنان قرآن و پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) امروز حیران مانده اید؟ چرا حقایق را بعد از آشکار شدن مکتوم داشته، پیمانهای خود را شکسته و بعد از ایمان راه شرک در پیش گرفته اید؟» چرا با قومی که تعهدات خود را شکسته و تصمیم به اخراج پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) گرفته اند، پیکار نمی کنید؟ در حالی که آنها آغازگر بودند. آیا از ایشان می ترسید؟ بهتر است از خدا بترسید اگر ایمان دارید.»

در این عبارات، حضرت زهرا (علیها السلام) به نکته ای مهم اشاره می فرمایند: هر چند انصار جانفشانیهای بسیار نمودند، استقامت و پایمردی مولای متقیان بود که علت تامه پیشرفت اسلام شد. در زیارت‌های منقول علی (علیه السلام) نیز این تعبیر به چشم می خورد: «سيف الله المسلول؛ شمشیر کشیده خدا»؛ یعنی به وسیله شمشیر کشیده خدا کار جنگ خاتمه پیدا می کرد. چنانچه در بخشهای گذشته هم حضرت زهرا (علیها السلام) اشاره به همین مطلب داشتند که اگر شاخی از شیطان سر می زد و یا دهانه جنگی از مشرکان بازمی شد، پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) برادرش علی(علیه السلام) را در گلوگاههای آنان می انداخت و او تا آنان را گوش مالی نمی داد و آتش فتنه را با شمشیرش خاموش نمی کرد آرام نمی گرفت. حضرت می فرمایند: «آسیاب اسلام به وسیله ما به حرکت درآمد و محور دین ماییم.»

از این سخنان حضرت به دست می آوریم که ستون قوی خیمه اسلام، ولایت است و به وسیله آن اسلام باقی می ماند و حرکت می کند. به سبب زحمات پیامبراکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و اهل بیت (علیهم السلام) و اطاعت مسلمانان از این بزرگواران بود که دوران خیر و برکت قوت پیدا کرد، و شرک و کفر و نفاق و آداب جاهلیت از جامعه رخت بریست.

حضرت بعد از بیان دوران پیروزی ایمان بر کفر می فرمایند: «چه شده که شما از حق برگشتید و از چه چیز سرگردان و متحیرید؟ بعد از روشن شدن حقیقت دیگر جای تحیر نیست!»

«فَإِنِّي حَرْتُمُ بَعْدَ الْبَيَانِ وَ اسررتم بعد الاعلان و...»

مثل این که مردم بعد از رحلت پیامبر یک نوع حالت تحیر داشتند و دار و دسته خلفای نخست هم از همین سرگردانی سوء استفاده کردند. حضرت می فرمایند: «چرا بعد از بیان حق که همان حمایت شما در روز غدیر از علی(علیه السلام) بود و علناً با او بیعت کردید، آشکارا از آن حمایت نمی کنید؟ چرا عقب گرد کرده اید؟ شما که اهل تشخیص و فعالیت و قیام بودید! چگونه بعد از ایمان آوردن مشرک شدید؟» این سخنان حضرت دال بر آن است که اگر کسی حق را بداند و از آن دفاع نکند، دچار نوعی شرک شده است. شرک منحصر به شریک قرار دادن در ذات و صفات حق تعالی نیست، بلکه شامل اطاعت از کسی هم می شود که خداوند اجازه اطاعت از او را نداده است، زیرا اطاعت نیز نوعی پرستش است. پس انصار که مؤمن بودند، وقتی برخلاف عقیده شان با حکومت باطل سازگاری کردند در حقیقت شرک ورزیدند. در ادامه حضرت به آیات قرآن کریم تمسک می جوید و پایان کار پیمان شکنان و محافظه کاران را بیان می کنند:

«أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا إِيمَانَهُمْ وَ هَمَّوْا بِأَخْرَاجِ»

آیه مورد نظر حضرت، از پیمان شکنی یهود مدینه سخن می گوید، لذا با این بیان حضرت، روشن می گردد که در نظر ایشان خیانت اصحاب سقیفه کمتر از خیانت یهود نبوده است. حضرت می فرمایند: آیا شما از این چند نفر که در سقیفه جمع شدند و با جوسازی، خلیفه درست کردند، می ترسید؟ پس اگر ایمان به خدا داشته باشید سزاوارتر آن است که از او بترسید.

و از آن جا که آنان دست به محافظه کاری زدند و به حسب ظاهر با حکومت وقت هماهنگ شدند و از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و حق، دفاع نکردند، حضرت آنها را مؤاخذه و توبیخ می کند. چون ظاهراً برای این مردم فرقی نمی کرد که علی (علیه السلام) حاکم باشد یا ابوبکر یا دیگری. آنها می خواستند زندگی شان را داشته باشند و آسایش خود را به خطر نیندازند، لذا هر حکومتی که می آمد با آن می ساختند؛ پس ریشه این همه سکوت راحتی و دنیاپرستی بود، همان گونه که حضرت می فرمایند:

«ألا و قد آری ان قد آخلدتم الی الخفص و آبعدتم من هو احق بالبسط و القبض و خلوتم بالدعة و نجوتم من الضیق بالسعة، فمَجَّجتم ما وعیتم و دسعتُم الذی تَسَوَّغْتُم، «فإن تکفروا انتم و من فی الارض جميعاً فان الله لغنی حمید^{۳۶۳}»؛ آگاه باشید! من چنین می بینم که شما رو به راحتی گذارده و عافیت طلب شده اید. کسی را که از همه برای زعامت و اداره امور مسلمانان شایسته تر بود، دور ساختید و به تن پروری و آسایش در گوشه خلوت تن دادید، از فشار و تنگنای مسئولیت به وسعت بی تفاوتی روی آوردید. آری! آنچه را از ایمان و آگاهی در درون داشتید بیرون افکندید و آب گوارایی را که نوشیده بودید به سختی از گلو برآوردید، اما فراموش نکنید که خداوند می فرماید: «اگر شما و تمام مردم روی زمین کافر شوید به خدا زبانی نمی رسانید چراکه او از همه بی نیاز و حمید است.»

«خفص» به معنای راحتی و آسایش است. یعنی شما دیگر حال قیام و مبارزه را ندارید و می خواهید در آسایش و خوش گذرانی، زندگی راحتی داشته باشید و شاید کلمه «اخلدتم» برای فهماندن این مطلب باشد که شما به دنیا و مقام و زندگی دلبسته اید و قهراً با این حال، حالت فداکاری و ایثار گذشته را ندارید.

گویی حضرت زهرا (علیها السلام) می خواهند بفرمایند: شاید قصد شما از گرایش به تن آسایی این نبود که کسی را به خلافت شایسته تر بود، پس بزنید، ولی نتیجه

کارتان این شد که ناخودآگاه به سوی باطل و حکومت ظالمانه کشیده شدید و برای تأمین راحتی و آسایش خود، با تزییع حقوق ملت روبه رو گشتید و در نتیجه کسی را برگزیدید که هدف شما را دنبال کند و از حق دور شدید.

نکته قابل تذکر این است که در عبارت «ابعدتم من هو احق بالبط و القبض» «احق» به معنای افعال تفضیل نمی باشد، یعنی به این معنا نیست که دیگران نیز نسبت به خلافت سزاوار بودند و حقی داشتند ولی علی(علیه السلام) سزاوارتر بود، بلکه به شهادت دوست و دشمن هیچ کس قابل مقایسه با علی بن ابیطالب نبوده است و نخواهد بود.

لذا حضرت می فرمایند: شما با این راحتی طلبی و بی تفاوتی از وسعت و گشایش به تنگنا پناه بردید؛ یعنی حکومت حق را که برای راستی و عدالت، گشایش و وسعت داشت، رها کردید و به طرف حکومت باطل که محل ضیق و تنگناست روی آوردید و خود را گرفتار هوای نفس افرادی خودخواه قدرت طلب نمودید. به عبارت دیگر شما خود را از گرفتاری و سختی دفاع از حق نجات دادید.

...فمجتّم ما وعیتّم. (مج: یعنی کسی چیزی را که حفظ کرده بیرون بریزد.) پس شما آن حقیقت ایمانی را که سرمایه معنوی تان بود و در روحتان جای داشت در صحنه آزمایش و امتحان به معامله گذاشتید و دور انداختید و حق و دین را زیر پا نهادید.

مفهوم سخن چنین است: شما با این سستی و بی تفاوتی خود آنچه را تا به حال در درونتان از ایمان به خدا و رسول و جهاد در راه خدا وجود داشت و ثمرات آن هنوز جذب بدنتان نشده بود از دهان بیرون ریختید؛ در حالی که تعلیمات دینی و اسلام و قرآن باید همچون غذا با نور ولایت آمیخته شود و با روح و روان آدمی ممزوج گردد. غرض از تعالیم روح پرور اسلام، تحول کلی و اساسی در وجود آدمی است نه انباشته و انبارکردن معلومات الهی و قرآنی. در حالی که انصار به لذت ابتدایی غذای ایمان و جهاد در راه اسلام اکتفا نمودند و با سستی و بی تفاوتی آنچه را از آن چشیده بودند

بیرون ریختند؛ با این که هنوز تحت مراقبت و نظارت جانشین پیامبر قرار نگرفته بودند و لذا ایمانشان هم به درجه نهایی نرسیده بود، و به آن تحول اساسی دست پیدا نکرده بودند. چنان چه علی (علیه السلام) در این باره می فرمایند:

«أَلَا وَ إِنَّ بَلَّيْتُمْ قَدْ عَادَت كَهَيْئَتِهَا يَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَهُ^{۳۶۷}؛ آگاه باشید! تیره روزیها و آزمایشها مانند زمان بعثت پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) بار دیگر به شما روی می آورد.»

در حقیقت این روی گردانی از ولایت، نوعی کفر و ارتداد است، چون شما از آن ایمانی که داشتید بازگشت کردید. همان گونه که در حدیث آمده است:

«ارتد الناس بعد النبی إلا ثلاثة نفر...^{۳۶۸}؛ مردم بعد از رسول خدا مرتد شدند مگر سه نفر...»

سپس حضرت می فرمایند، پس اگر شما و همه کسانی که روی زمین زندگی می کنند کافر شوید، خداوند غنی و حمید است. یعنی خدا به شما احتیاجی ندارد و گمان نکنید به او ضرری زده اید، بلکه به خودتان زیان رسانده اید.

(و) اتمام حجت حضرت فاطمه (علیها السلام)

«أَلَا وَ قَدْ قُلْتُ مَا قُلْتُ عَلَى مَعْرِفَةِ مَنِي بِالْخَذَلَةِ الَّتِي خَامَرْتَكُمْ وَ الْغَدْرَةَ الَّتِي اسْتَشَعَرْتُهَا قُلُوبِكُمْ وَلَكِنَّهَا فَيْضَةُ النَّفْسِ وَ نَفْتَةُ الْغَيْظِ وَ خَوْرُ الْقَنَاةِ وَ بَيْثُ الصَّدْرِ وَ تَقْدِمَةُ الْحِجَّةِ. فَدُونَكُمْوَهَا فَاحْتَقِبُوهَا دَبْرَةَ الظَّهْرِ، نَقْبَةَ الخُفِّ، بَاقِيَةَ الْعَارِ، مَوْسُومَةَ بَغْضِ اللَّهِ وَ شِنَارَ الْآبِدِ، مَوْصُولَةَ بِنَارِ اللَّهِ الْمَوْقِدَةِ الَّتِي تَطْلُعُ عَلَى الْآفْتِدَةِ، فَبِعَيْنِ اللَّهِ مَا تَفْعَلُونَ» و سيعلم الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون^{۳۶۹}» و انا ابنة نذير لكم بين يدي عذاب شديد فاعلموا انا عاملون و انتظروا انا منتظرون؛ فاطمه زهرا (علیها السلام) در ادامه خطبه می فرمایند: هان! بدانید و آگاه باشید! من آنچه را باید بگویم، گفتم. با این که به خوبی می دانم ترکِ یاری حق با گوشت و پوست شما آمیخته، و عهدشکنی جان و

قلب شما را فراگرفته است، ولی چون قلبم پر از اندوه بود- و احساس مسئولیت شدیدی می کردم- کمی از غمهای درونم، بیرون ریخت و اندوهی که در سینه ام موج می زد، خارج شد تا با شما اتمام حجت کنم و عذری برای احدی باقی نماند.

اکنون که چنین است این مرکب خلافت و آن فدک، همه از آن شما ! به آن چنگ بیندازید و رهایش نکنید! ولی بدانید این مرکبی نیست که بتوانید راه خود را بر آن ادامه دهید؛ پشتش زخم و کف پایش شکافته است، داغ ننگ بر آن خورده است و غضب خداوند علامت آن. رسوایی ابدی همراه است و سرانجام به آتش برافروخته خشم الهی که از دلها سربرمی کشد، خواهد پیوست. فراموش نکنید آنچه را که انجام می دهید در برابر خداست «و ستمگران به زودی می یابند به چه سرنوشتی گرفتار می شوند!»، و من دختر پیامبری ام که شما را در برابر عذاب شدید انذار کرد. آنچه از دست شما برمی آید، انجام دهید، ما هم به وظیفه الهی خود عمل خواهیم کرد. شما منتظر باشید، ما نیز منتظریم!»

فاطمه (علیها السلام) در این عبارات، به علت ایراد خطبه خود اشاره می فرمایند که چیزی جز اتمام حجت نبوده است و الا ایشان امیدی به یاری آنها نداشته اند. ایشان می گویند یاری نکردن شما با روحتان مخلوط، و بی اعتنایی به ارزشها و بی تفاوتی به مظالم حاکمیت، جزء ذات شما شده است؛ از این رو شعار شما خیانت و ترک وفا می باشد.

این سخنان، سوز دل و جوشش درونی حضرت زهرا (علیها السلام) است و حاکی از ناراحتی شدید ایشان. گویی می خواهند بگویند: این همه ظلم و ستم بر خاندان پیامبر موجب شد که من بیایم و این مطالب را بگویم، چون هر انسانی- و لو معصوم- وقتی این همه کجی و انحراف را بباید، به جوش و خروش آید و حالت درونی خود را با سخنرانی و کلمات آتشین منعکس می کند. خلاصه آن که من با این سخنان هم آن دردهای سینه و سوزهای درونی خود را ظاهر کردم و هم با شما اتمام حجت نمودم،

هرچند می دانستم که از فدک و خلافت خبری نیست و شما افرادی نیستید که به ما دست یاری دهید.

ایشان در ادامه، پایان کار این توطئه را ترسیم می فرمایند: پس محکم بگیرید این فدک را! ولی شتر خلافت آن طور که می خواهید به شما سواری نمی دهد، چون پای او ضعیف است و نمی تواند راه چندان بی برود! فکر نکنید می توانید این حکومت به راحتی بهره برداری کنید، بلکه ننگ و عار آن برایتان باقی می ماند. آیندگان می آیند و می گویند که خلیفه مسلمانان حق مسلم دختر پیامبر(صلی الله علیه و آله وسلم) را گرفت و آن را تصاحب نمود! داغ غضب خدا به این خلافت خورده است؛ آثار این عمل زشت که نسنجیده و بدون فکر، گرد عده ای فرصت طلب را گرفتید و آنها همه چیز را عوض کردند، به این زودی از بین نخواهد رفت و در نهایت شما را به هلاکت و آتش خشم الهی می رساند و دنیا و آخرتتان را تباه می کند. خدا ناظر و شاهد همه ظلم و ستم هایی است که انجام داده اید. من دختر پیامبر شمایم؛ پیامبری که او آمده بود تا شما را از عذاب شدید بترساند، پس از خدا بترسید.

در پایان حضرت با بیان آیه یادشده، و در مقام تهدید و اخطار، می فرمایند: هرکاری می خواهید بکنید اما منتظر قیامت و داوری خداوند بمانید که در آن روز باید پاسخگوی تمام این اعمالتان باشید و در آنجا خدا به حساب همه رسیدگی می کند.

کلام فاطمه (علیها السلام) در این جا به پایان می رسد، اما سؤالی که ذهن مخاطبان خطبه را به خود مشغول می سازد، این است که آیا زهرا(علیها السلام) در قیام خود پیروز شد و توانست فدک را پس بگیرد؟

باید گفت گرچه قیام حضرت به معنایی شکست خورد و ایشان فدک را پس نگرفتند و ظاهراً نتوانستند بنیان حکومت خلیفه را براندازند، اما از نظر دیگر مبارزه زهرا(علیها السلام) به پیروزی رسید. حضرت با کمال مطلوب خود دست یافت و آن جاودانگی و پیوستن به ابدیت بود. بانوی بزرگوار اسلام پیش از آن که به نتیجه آنی قیا خود

بیندیشد به استمرار نهضت خود توجه داشت و این که بتواند حقانیت چهرهٔ اسلام را به تصویر بکشد و سنتی جاویدان در مبارزات مذهبی بر جای گذارد تا ظلم ستیزان تاریخ در برابر بی عدالتی خاموش ننشینند و برای برپایی پرچم حق، از قیام نهراسند.

(ن) آخرین روزهای حیات فاطمه (علیها السلام)

در روزهای سخت بیماری فاطمه (علیها السلام) زنان مهاجر و انصار به عیادت ایشان رفتند و گفتند: ای دختر پیغمبر، چگونه صبح کردی؟ با بیماری چه می کنی؟ حضرت زهرا (علیها السلام) سخنانی را در جمع آنان فرمودند که گوشه ای از آن را متذکر می شویم.

ایشان در ابتدا نارضایتی خود را از مردان قوم و سستی آنان چنین بیان می فرمایند:

«دنیای شما را دوست نمی دارم و از مردان شما خشمناک و بیزارم.»^{۲۷۰}

سپس حضرت در تحلیلی با بیان ویژگیهای علی (علیه السلام) علل رویگردانی مردم از ایشان را عدم سازشکاری آن حضرت با دشمنان و پایداری در دین خدا می دانند. ایشان در ادامه می فرمایند:

«به خدا سوگند، اگر پای در میان می نهاد و حکومت را بعد از پیامبر به دست می گرفت ایشان را به آسانی به راه راست می برد و حق هریک را به او می سپرد، چنان که هیچ کس زبانی نبیند و هرکس میوهٔ آنچه کاشته است بچیند»^{۲۷۱}

ایشان در انتها نسبت به آینده ای خونین هشدار می دهند:

«اما به جان خودم سوگند که نطفهٔ فسا بسته شد و باید انتظار کشید تا زمانی فرا رسد که این مرض، جامعهٔ اسلامی را از پای درآورد.»^{۲۷۲}

بانوی بزرگوار اسلام برای این که این گروه غاصب را رسوا کند و نیز حجت را بر مردم تمام کرده باشد، در ادامهٔ مراحل قیام خود، تصمیم می گیرد روش سکوت را پیش گیرد

و دیگر با خلیفه اول و دوم سخن نگوید و تا پایان عمر نیز بر این تصمیم باقی ماند و می فرماید:

«والله لا اكلمك بكلمة ما حييت فما كلمته حتى ماتت^{۲۷۳}؛ والله که تا زنده باشم دیگر با تو (= خلیفه نخست) سخن نگویم. و سخن نگفت تا رحلت فرمود.»

نظیر این سخن را به خلیفه دوم نیز، هنگامی که وی به خانه اش حمله برد و آن جا را به آتش کشید، فرمود:

« و الله لا اكلم عمّر حتى القى الله؛ به خدا سوگند تا زنده ام با عمر سخن نخواهم گفت!»

وقتی در واپسین روزهای حیات فاطمه (علیها السلام) آن دو نفر به عیادت حضرت می روند، حضرت به هر دوی آنها می فرماید:

«به خدا سوگند که کلمه ای با شما دو تن صحبت نمی کنم تا پروردگار را ملاقات کنم.»^{۲۷۴}

این مبارزه منفی و سکوت حضرت، برای آنان خیلی سنگین آمد و این سیاست حضرت به صورت سؤال در اذهان جای گرفت، به طوری که مردم از هم می پرسیدند: چرا زهرا(علیها السلام) با این دو، سخن نمی گوید؟ و همین مسأله باعث شد که آن دو به عیادت حضرت بروند، ولی حضرت نه تنها به هیچ رو التفاتی به آن دو نکردند بلکه آنها را شماتت کردند و حتی دستهای خود را به آسمان بلند کردند و فرمودند:

«خدایا تو شاهد باش که اینها مرا اذیت کردند و شکایتشان را به تو و رسالت خواهم نمود! نه، هرگز از شما راضی نخواهم شد تا پدرم را ملاقات نمایم و از رفتار زشت شما برایش بگویم تا بین ما قضاوت کند.»^{۲۷۵}

لازم به ذکر است که پایان آن عیادت، آغازی بود برای رسوایی هرچه بیشتر غاصبان که این نتیجه هوشیاری و بیداری زنی بود به نام فاطمه (علیها السلام) که تمام نقشه های خائنه و مکرآمیز آنان را برهم زد و بر همگان روشن ساخت کسانی که

فاطمه (علیها السلام) را اذیت کنند و به خشم آورند، خدا و رسول را به خشم آورده اند.

حضرت در لحظه های واپسین زندگی به امیرالمؤمنین (علیه السلام) وصیت کرد: «ای ابوالحسن! لحظه ای بیشتر از زندگانی ام نمانده، و زمان کوچ و خداحافظی فرارسیده است. سخنان مرا بشنو، زیرا پس از این، دیگر صدای فاطمه را نخواهی شنید. ای ابوالحسن! تو را وصیت می کنم به این که پس از وفاتم فراموشم ننمایی و همواره به زیارتم بیایی.»^{۲۷۶}

ایشان در تداوم مبارزات منفی علیه کودتاگران سقیفه به مولی سفارش نمود. «کسی غیر از تو غسل و تکفینم را انجام ندهد. وقتی وفات کردم شبانه به خاکم بسپار و هیچ کس را خبر نکن و ابوبکر و عمر را نیز مطلع نساز. تو را سوگند می دهم به حق رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) که این دو نفر بر جنازه من نماز نخوانند!»^{۲۷۷}

فاطمه (علیها السلام) طوری زندگی کرد که مماتش هم ادامه حیاتش بود. او می خواست همان گونه که در زندگی خود دشمنانش را رسوا کرد. با وصیتهای سیاسی درباره مراسم تدفین و مخفی بودن قبرش، مبارزات خویش را علیه کودتاگران سقیفه ادامه دهد، به طوری که این سؤال را در اذهان آیندگان برانگیزد که:

چرا تنها دختر پیامبر اسلام، شبانه دفن شد و حتی قبر او مخفی است؟
پنهان بودن قبر بانوی بزرگوار اسلام، نشان مظلومیت و غربت ولایت است.

آری! او نمی خواست تا دشمنانش که دشمنان خدا و رسولند، بر مزارش اقامه عزرا کنند و به این وسیله، عوام فریبی نمایند و خود را از دوستداران و نزدیکان آن حضرت نشان دهند. در واقع، حضرت، هوشمندانه، این نقشه شوم دشمنان را خنثا کردند.

پس از وفات حضرت فاطمه (علیها السلام) حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) وصیتنامه مکتوب همسرش را گشود و خواند و عبارات آن چنین بود:

«به نام خداوند بخشاینده و مهربان، این وصیتنامه فاطمه (علیها السلام)، دختر رسول خداست. او در حالی وصیت می کند که شهادت می دهد: خدایی جز خدای یگانه نیست، محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) بنده و پیامبر اوست، بهشت و جهنم حق است و روز قیامت که شکی در آن نیست فراخواهد رسید و خداوند مردگان را زنده، و وارد محشر می کند. ای علی (علیه السلام) من فاطمه (علیها السلام) دختر محمدم (صلی الله علیه و آله وسلم). خدا مرا به ازدواجت درآورد تا در دنیا و آخرت برای تو باشم. تو از دیگران بر من سزاوارتری. حنوط و غسل و تکفینم را در شب به انجام رسان و شبانه بر من نماز بگزار، دفنم کن و هیچ کس را آگاه مساز. تو را به خدا می سپارم و بر فرزندانم تا روز قیامت سلام و درود می فرستم.»^{۲۷۸}

(ح) مناجات مولی در سوگ همسر

«السلام علیک یا رسول الله عنی، و عن ابنتک النازلة فی جوارک، و السریعة اللحاق بک! قل، یا رسول الله، عن صفیتک صبری، ورق عنها تجلیدی، الا ان فی التأسی لی بعظیم فرقتک و فادح مصیبتک، موضع تعز، فلقد وسدتک فی ملحودة قبرک، و فاضت بین نحری و صدری نفسک، فلقد استرجعت الودیعة و اخذت الرهینة، اما حزنی فسرمد و اما لیلی فمسهد، الی ان یختار الله لی دارک الی انت بها مقیم. وستنبئک ابنتک بتضافر امتک علی هضمها، فاحفها السؤال و استخبرها الحال؛ هذا و لم یطل العهد و لم یخل منک الذکر، و السلام علیکما سلام مودع لا قال و لاسئم، فان انصرف فلا عن ملالة و ان اقم فلا عن سوء ظن بما وعد الله الصابین؛ سلام بر تو ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم)، سلامی از طرف من و دخترت که هم اکنون در جواز فرود آمده و شتابان به شما رسیده است. ای پیامبر خدا، صبر و بردباری من با از دست دادن فاطمه (علیها السلام) کم شد و توان خویشتنداری ندارم. اما برای من که سختی جدایی تو را دیدم و عظمت مصیبت تو را کشیدم، شکیبایی ممکن است. این

من بودم که با دست خود تو را در میان قبر نهادم و هنگام رحلت، جان گرامی تو میان سینه و گردنم پرواز کرد. پس امانتی که به من سپرده بودی برگردانده شد. و به صاحبش رسید. از این پس، اندوه من جاودانه، و شبهایم، شب زنده داری است. تا آن روز که خدا، خانه زندگی تو را برای من برگزیند. به زودی دخترت تو را آگاه خواهد ساخت که امت تو چگونه در ستمکاری بر او اجتماع کردند. از فاطمه (علیها السلام) بپرس، و احوال اندوهناک ما را از او خبر گیر، که هنوز روزگاری سپری نشده، و یاد تو فراموش نگشته است.^{۲۷۹}

سلام من به هر دو شما؛ سلام وداع کننده ای که از روی خشنودی یا خسته دلی وداع نمی کند. اگر از خدمت تو باز می گردم از روی خستگی نیست و اگر در کنار قبرت می نشینم از بدگمانی بدانچه خدا صابران را وعده داده است، نمی باشد.

- ۱- نک: صدر، محمدباقر، فدک در تاریخ، ص ۳۱، ترجمه عابدی، انتشارات روزبه، ۱۳۶۰.
- ۲- طبرسی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۴۲.
- ۳- همان.
- ۴- بنابر نقل تاریخی، حضرت فاطمه (علیها السلام) پس از رحلت پدر بزرگوارشان، چندین سخنرانی ایراد فرمودند. نک: محمد دشتی، نهج الحیاه، (فرهنگ سخنان فاطمه (علیها السلام)).
- ۵- مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۳، صص ۳۵-۳۶.
- ۶- نک: همان، ج ۴۳، ص ۱۵۶.
- ۷- نک: ریاحین الشریعه، ج ۱، ص ۲۵۰.
- ۸- محمد دشتی، نهج الحیاه (فرهنگ سخنان حضرت فاطمه زهرا علیها السلام)، ص ۱۱۴.
- ۹- طبرسی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۳۲.
- ۱۰- نک: طبرسی، الاحتجاج، ج ۱، صص ۲۶۷-۲۶۲.
- ۱۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۳۴۵.
- ۱۲- متن کامل خطبه فدک، بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۲۲۱، چاپ بیروت. لبنان.
- ۱۳- دشتی، محمد، نهج الحیاه، (فرهنگ سخنان فاطمه علیها السلام)، حدیث ۵۷، ص ۱۰۰، نشر مؤسسه تحقیقاتی امیرالمؤمنین علیه السلام، چاپ چهاردهم، زمستان ۱۳۷۵ش.
- ۱۴- آل عمران (۳)، آیه ۱۹۰.
- ۱۵- ذاریات (۵۱)، آیه ۲۱.
- ۱۶- محمدرضا حکیمی و دیگران، الحیاه، ج ۱، فصل بیستم، حدیث اول، نشر فرهنگ اسلامی، تهران ۱۳۵۸ش.
- ۱۷- راغب اصفهانی، المفردات، ذیل «شکر».
- ۱۸- کلینی، محمدبن یعقوب، اصول کافی، ج ۳، کتاب ایمان و کفر، باب شکر، ص ۱۵۵، حدیث ۲۷.
- ۱۹- شمس (۹۱)، آیات ۸ و ۷.
- ۲۰- مائده (۵)، آیه ۵۴.
- ۲۱- ابراهیم (۱۴)، آیه ۷.
- ۲۲- نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، حکمت ۱۳.
- ۲۳- اصول کافی، جلد ۳، کتاب ایمان و کفر، ص ۱۵۶، حدیث ۳۰.
- ۲۴- مفاتیح الجنان، دعای عرفه، ص ۴۷۶.
- ۲۵- نهج البلاغه، ترجمه محمددشتی، حکمت ۳۳۰.
- ۲۶- بقره (۲)، آیه ۲۴۳.
- ۲۷- مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۰۴، چاپ چهارم، کتابچی، تهران، ۱۳۷۳.
- ۲۸- لقمان (۳۱)، آیه ۲۰.
- ۲۹- نک: خلجی، محمدتقی، رخساره خورشید، ص ۵۸-۵۷، قم، انتشارات میثم تمار، ۱۳۷۹ش.
- ۳۰- آل عمران (۳)، آیه ۱۶۴.
- ۳۱- ابراهیم (۱۴)، آیه ۳۴.
- ۳۲- لقمان (۳۱)، آیه ۲۷.
- ۳۳- بقره (۲)، آیه ۴۷.
- ۳۴- سبأ (۳۴)، آیه ۱۳.
- ۳۵- مفاتیح الجنان، مناجات الذاکرین.
- ۳۶- جمعه (۶۲)، آیه ۱.
- ۳۷- مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه.
- ۳۸- کلینی، اصول کافی، ج ۳، ص ۱۵۰، حدیث ۸، باب شکر.
- ۳۹- سبأ (۳۴)، آیه ۱۳.
- ۴۰- انسان (۷۶)، آیه ۳.
- ۴۱- نک: مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۳.
- ۴۲- سوره نحل (۱۶)، آیه ۳۶.
- ۴۳- سوره بقره (۲)، آیه ۲۵۶.
- ۴۴- نهج البلاغه، ترجمه دشتی، خطبه ۱، عبارت ۴.
- ۴۵- همان، خطبه ۱، عبارت ۲.
- ۴۶- حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۶۹، حدیث ۱۶، قم، مؤسسه آل بیت، چاپ سوم، ۱۴۱۶ هجری.
- ۴۷- سوره ص (۳۸)، آیات ۸۲ و ۸۳.
- ۴۸- حجتی، محمدباقر؛ بی آزار شیرازی، عبدالکریم، تفسیر کاشف، ج ۲، ص ۳۷، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۶ش.
- ۴۹- سوره عنکبوت (۲۹)، آیه ۶۵.
- ۵۰- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۶، ذیل آیه، دار الکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۶۷ش؛ نیز نک: بحار الانوار و معانی الاخبار، ج ۱، باب ۵، ص ۱۰، حدیث ۲- دار الکتب الاسلامیه، چاپ اول، ۱۳۸۲.
- ۵۱- کلینی، محمدبن یعقوب، اصول کافی، ج ۱، ص ۱۱۰، حدیث ۴.

- ۵۲ - فیض کاشانی، علم الیقین، ج ۱، ص ۱۱۰.
- ۵۳ - سوره صافات (۳۷)، آیات ۱۵۹-۱۶۰.
- ۵۴ - بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۲۸۸، انتشارات کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۷۴.
- ۵۵ - سوره انعام (۶)، آیه ۱۰۳.
- ۵۶ - نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۱۷۹، بند ۱.
- ۵۷ - دیوان حافظ، غزل ۵۲، تصحیح غنی قزوینی.
- ۵۸ - فروع کافی، ج ۳، ص ۳۲۴.
- ۵۹ - نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۹۱، عبارت ۱۶.
- ۶۰ - سوره بقره (۲)، آیه ۲۶۳.
- ۶۱ - سوره نجم (۵۳)، آیه ۴۳.
- ۶۲ - سوره فاطر (۳۵)، آیه ۱۵.
- ۶۳ - بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۱۹۹.
- ۶۴ - قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان.
- ۶۵ - فیض کاشانی، ملامحسن، علم الیقین، ج ۱، ص ۵۰۷، باب ۵، انتشارات بیدار، قم، ۱۳۷۷.
- ۶۶ - سوره اسراء (۱۷)، آیه ۴۴.
- ۶۷ - سوره دهر (۷۶)، آیه ۳.
- ۶۸ - نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۹۱، عبارت ۱۷.
- ۶۹ - سوره غاشیه (۸۸)، آیات ۱۷-۲۰.
- ۷۰ - سوره ذاریات (۵۱)، آیه ۵۶.
- ۷۱ - طباطبایی، محمدحسین، المیزان، جلد ۱۸، ص ۴۲۳، دار الکتب اسلامیة، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۶۲.
- ۷۲ - سوره مجادله (۵۸)، آیه ۲۱.
- ۷۳ - نک: نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۱۹۳، عبارت ۱.
- ۷۴ - سوره اسراء (۱۷)، آیه ۸۴.
- ۷۵ - سوره نبا (۷۸)، آیات ۲۱-۲۶.
- ۷۶ - سوره نور (۲۴)، آیه ۳۸.
- ۷۷ - مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۵، حدیث ۱۷ (کتاب العلم).
- ۷۸ - سوره بقره (۲)، آیه ۲۸۲.
- ۷۹ - بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۲۴، باب بدء خلقه...، حدیث ۴۴.
- ۸۰ - همان، ج ۲۵، ص ۲۰، باب بدء خلقهم...
- ۸۱ - بحار الانوار، جلد ۲۵، ص ۲۴، حدیث ۴۲ (کتاب الامامه).
- ۸۲ - نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، نامه ۲۸، عبارت ۱۲.
- ۸۳ - علم الیقین، ج ۱، ص ۳۹۰.
- ۸۴ - سوره کهف (۱۸)، آیه ۱۱۰.
- ۸۵ - سوره احزاب (۳۳)، آیه ۴۰.
- ۸۶ - علم الیقین، ج ۱، ص ۶۲۹.
- ۸۷ - سوره ابراهیم (۱۴)، آیه ۳۳.
- ۸۸ - سوره بقره (۲)، آیه ۲۸.
- ۸۹ - اشاره به جمله مشهور خلیفه نخست که می گفت: اقیلونی، اقیلونی ولست بخیرکم و علی فیکم.
- ۹۰ - سوره جمعه (۶۲)، آیه ۲.
- ۹۱ - نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خ ۱، عبارت ۴۲.
- ۹۲ - سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۹.
- ۹۳ - سوره لقمان (۳۱)، آیه ۲۵.
- ۹۴ - سوره نمل (۲۷)، آیه ۱۴.
- ۹۵ - کلینی، اصول کافی، ج ۳، ص ۲۱، حدیث ۴، (کتاب الایمان والکفر، باب فطرة الخلق علی التوحید).
- ۹۶ - سوره روم (۳۰)، آیه ۳۰.
- ۹۷ - سوره انعام (۶)، آیات ۴۱-۴۰.
- ۹۸ - حویزی، علی بن جمعه، نور الثقلین، ج ۱، ص ۱۳.
- ۹۹ - کلینی، اصول کافی، جلد ۴، ص ۲۵۵، حدیث ۴.
- ۱۰۰ - مجلسی، بحار الانوار، جلد ۵۸، ص ۳۹.
- ۱۰۱ - همان، جلد ۷۰، باب حب الله.
- ۱۰۲ - سوره اعراف (۷)، آیه ۵۷.
- ۱۰۳ - سوره بقره (۲)، آیه ۳۸.
- ۱۰۴ - سوره نازعات (۷۹)، آیات ۴۰-۴۱.
- ۱۰۵ - شرح غرر الحکم، جلد ۳، ص ۱۲۷.
- ۱۰۶ - سوره فاطر (۳۵)، آیه ۲۸.
- ۱۰۷ - بحار الانوار، ج ۶۹، باب صفات خیار العباد واولیائهم، ص ۲۸۸.
- ۱۰۸ - سوره ذاریات (۵۱)، آیه ۵۶.
- ۱۰۹ - سوره انعام (۶)، آیه ۱۵۳.
- ۱۱۰ - سوره جمعه (۶۲)، آیه ۸.

- ۱۱۱ - نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۱۹۳، عبارت ۱۳ .
- ۱۱۲ - همان، خطبه ۵، عبارت ۳ .
- ۱۱۳ - سوره فجر (۸۹)، آیات ۲۷-۲۸ .
- ۱۱۴ - سوره مائده (۵)، آیه ۳ .
- ۱۱۵ - سوره مائده (۵)، آیه ۱۰۵ .
- ۱۱۶ - سوره رعد (۱۳)، آیه ۱۱ .
- ۱۱۷ - نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۱۵۷، عبارت ۱۰ .
- ۱۱۸ - سوره یس (۳۶)، آیه ۶۵ .
- ۱۱۹ - سوره فصلت (۴۱)، آیه ۲۱ .
- ۱۲۰ - سوره انفال (۸)، آیه ۲۷ .
- ۱۲۱ - فیض کاشانی، محسن، علم الیقین، ج ۱، ص ۶۷۴ .
- ۱۲۲ - سوره شوری (۴۲)، آیه ۲۳ .
- ۱۲۳ - سوره انبیاء (۲۱)، آیه ۲۲ .
- ۱۲۴ - سوره اعراف (۷)، آیه ۲۰۴ .
- ۱۲۵ - سوره حشر (۵۹)، آیه ۷ .
- ۱۲۶ - سوره بقره (۲)، آیه ۴۳ .
- ۱۲۷ - سوره حجرات (۴۹)، آیه ۱۲ .
- ۱۲۸ - سوره اسراء (۱۷)، آیه ۳۲ .
- ۱۲۹ - سوره اسراء (۱۷)، آیه ۹ .
- ۱۳۰ - نک: منتظری، حسین علی، شرح خطبه حضرت زهرا (علیها السلام) و ماجرای فدک، ص ۷۰-۶۵، قم، نشر بلاغت، ۱۳۷۴ ش.
- ۱۳۱ - سوره نازعات (۷۹)، آیات ۳۷-۴۰ .
- ۱۳۲ - سوره توبه (۹)، آیه ۳۱ .
- ۱۳۳ - نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۱۹۳، عبارت ۵ .
- ۱۳۴ - سوره غافر (۴۰)، آیه ۳۵ .
- ۱۳۵ - سوره نحل (۱۶)، آیه ۲۳ .
- ۱۳۶ - بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۹۹، حدیث ۱۶، چاپ سوم، ۱۳۷۱ .
- ۱۳۷ - نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۱۸۹، عبارت ۳ .
- ۱۳۸ - سوره لیل (۹۲)، آیه ۱۸ .
- ۱۳۹ - نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، کلمه قصار ۳۲۸ .
- ۱۴۰ - سوره اعراف (۷)، آیه ۳۱ .
- ۱۴۱ - سوره اعراف، آیه ۹۶ .
- ۱۴۲ - دستغیب، عبدالحسین، داستانهای شگفت، داستان ۳۲، ص ۱۰۱، کانون تربیت شیراز .
- ۱۴۳ - سوره طه (۲۰)، آیه ۱۱۴ .
- ۱۴۴ - سوره حجر (۱۵)، آیه ۲۱ .
- ۱۴۵ - بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۲۵۵، کتاب الصوم، حدیث ۳۱، چاپ سوم، ۱۳۷۶ .
- ۱۴۶ - همان، ج ۷۰، کتاب ایمان و کفر، ص ۶۴، باب ۴۵، حدیث ۱ .
- ۱۴۷ - نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۱۹۲، عبارت ۶۸ .
- ۱۴۸ - نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۱۹۲، عبارت ۶۸ .
- ۱۴۹ - سوره حج (۲۲)، آیات ۲۷-۲۸ .
- ۱۵۰ - سوره آل عمران (۳)، آیه ۹۷ .
- ۱۵۱ - نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خ ۱۹۲، عبارت ۵۳ .
- ۱۵۲ - سوره آل عمران (۳)، آیات ۹۶ و ۹۷ .
- ۱۵۳ - سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۰۳ .
- ۱۵۴ - صحیفه نور، ج ۲، ص ۱۷۲، مجموعه رهنمودهای امام خمین (ره)، چاپخانه وزارت ارشاد، ۱۳۶۱ .
- ۱۵۵ - نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، کلمه قصار ۴۳۷ .
- ۱۵۶ - مطهری، مرتضی، داستان راستان، ص ۹۰، داستان ۲۵، انتشارات صدرا، ۱۳۷۴ .
- ۱۵۷ - المسند، احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۱۷ .
- ۱۵۸ - سوره انفال (۸)، آیه ۷۴ .
- ۱۵۹ - سوره انفال (۸)، آیه ۶۰ .
- ۱۶۰ - وسائل الشیعه، کتاب جهاد، ج ۱۵، ص ۱۵ .
- ۱۶۱ - نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۵۱، عبارت ۲۰ .
- ۱۶۲ - بحار الانوار، ج ۴۴، باب ۳۷، ص ۳۸۱ .
- ۱۶۳ - نک: بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۹۰، کتاب ایمان و کفر باب الصبر .
- ۱۶۴ - سوره یوسف (۱۲)، آیه ۹۰ .
- ۱۶۵ - سوره یوسف (۱۲)، آیه ۵۷ .
- ۱۶۶ - سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۲۰ .
- ۱۶۷ - اصول کافی، ج ۳، ص ۱۴۴، حدیث ۱۲ .
- ۱۶۸ - سوره زمر (۳۹)، آیه ۱۰ .

- ۱۶۹ - سوره فاطر (۳۵)، آیه ۸.
- ۱۷۰ - نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، نامه ۵۳، عبارت ۳۴.
- ۱۷۱ - سوره توبه (۹)، آیه ۱۱۸.
- ۱۷۲ - مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۱۶۸.
- ۱۷۳ - سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۰۴.
- ۱۷۴ - سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۱۰.
- ۱۷۵ - حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۶، باب وجوب الامر والنهی، ص ۱۱۹.
- ۱۷۶ - سوره مائده (۵)، آیه ۲.
- ۱۷۷ - تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۳۸.
- ۱۷۸ - سوره بقره (۲)، آیه ۷۷.
- ۱۷۹ - سوره نساء (۴)، آیه ۴۰.
- ۱۸۰ - سوره اسراء (۱۷)، آیات ۲۳-۲۴.
- ۱۸۱ - اصول کافی، ج ۳، ص ۲۳۶، کتاب ایمان و کفر، حدیث ۱۳.
- ۱۸۲ - سوره نساء (۴)، آیه ۱.
- ۱۸۳ - ری شهری، میزان الحکمه، ج ۴، ص ۸۴.
- ۱۸۴ - سوره بقره (۲)، آیه ۲۷.
- ۱۸۵ - سوره محمد (۴۷)، آیات ۲۲ و ۲۳.
- ۱۸۶ - سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۶۳، ماده رحم.
- ۱۸۷ - سوره بقره (۲)، آیه ۱۷۹.
- ۱۸۸ - سوره بقره (۲)، آیه ۱۷۸.
- ۱۸۹ - سوره بقره (۲)، آیه ۱۷۷.
- ۱۹۰ - سوره اعراف (۷)، آیه ۸۵.
- ۱۹۱ - سوره مطفین (۸۳)، آیه ۱ تا ۳.
- ۱۹۲ - سوره مائده (۵)، آیه ۹.
- ۱۹۳ - در این باره نک: سید قطب، فی ظلال القرآن، ج ۳، ذیل آیه.
- ۱۹۴ - سوره نور (۲۴)، آیه ۲۳.
- ۱۹۵ - سوره مائده (۵)، آیه ۳۸.
- ۱۹۶ - سوره جن (۷۲)، آیه ۷۱.
- ۱۹۷ - نک: تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۱۲۵.
- ۱۹۸ - سوره شعراء (۲۶)، آیه ۸۹.
- ۱۹۹ - اصول کافی، ج ۳، کتاب ایمان و کفر، باب اخلاص، ص ۲۶.
- ۲۰۰ - سوره یوسف (۱۲)، آیه ۱۰۶.
- ۲۰۱ - سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۰۲.
- ۲۰۲ - سوره فاطر (۳۵)، آیه ۲۸.
- ۲۰۳ - سوره اعراف (۷)، آیه ۱۲۸.
- ۲۰۴ - سوره آل عمران (۳)، آیه ۸.
- ۲۰۵ - سوره فاطر (۳۵)، آیه ۲۸.
- ۲۰۶ - سوره توبه (۹)، آیه ۱۲۹.
- ۲۰۷ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۵۴.
- ۲۰۸ - سوره توبه (۹)، آیه ۱۲۸.
- ۲۰۹ - سوره بقره (۲)، آیه ۷۴.
- ۲۱۰ - سوره حجر (۱۵)، آیه ۹۴.
- ۲۱۱ - سوره نحل (۱۶)، آیه ۱۲۵.
- ۲۱۲ - سوره انفال (۸)، آیه ۲۶.
- ۲۱۳ - سوره آل عمران (۳)، آیات ۱۰۲-۱۰۳.
- ۲۱۴ - نک: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۳۳۸، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت- لبنان، ۱۴۱۵ هجری قمری.
- ۲۱۵ - سوره بقره (۲)، آیه ۲۰۷.
- ۲۱۶ - نک: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، ج ۱، ص ۱۱.
- ۲۱۷ - همان.
- ۲۱۸ - حمراء الاسد، محلی در نزدیکی مدینه.
- ۲۱۹ - سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۴۶.
- ۲۲۰ - طبرسی، مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۰۸.
- ۲۲۱ - مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۳۶۱، حدیث ۱.
- ۲۲۲ - نک: آل عمران (۳)، آیه ۶۱.
- ۲۲۳ - سوره حجرات (۴۹)، آیه ۱۳.
- ۲۲۴ - نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۳، عبارت ۳.
- ۲۲۵ - سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۵۳.
- ۲۲۶ - توبه (۹)، آیه ۴۹.
- ۲۲۷ - آل عمران (۳)، آیه ۸۵.

- ۲۲۸ - نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، نامه ۲۷، عبارت ۱۸.
- ۲۲۹ - سوره زخرف (۴۳)، آیه ۵
- ۲۳۰ - سوره صافات (۳۷)، آیات ۱۷۳-۱۷۱.
- ۲۳۱ - سوره نساء (۴)، آیات ۱۴۳-۱۴۱.
- ۲۳۲ - برای مطالعه بیشتر نک: سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، ج ۲.
- ۲۳۳ - امینی، عبدالحسین، الغدير، ج ۶، ص ۱۱۰، دار الکتب العربيه، سال ۱۳۸۴ق، لبنان، بیروت.
- ۲۳۴ - علم اليقين، ج ۲، باب ۱۴، ص ۸۳۱.
- ۲۳۵ - سوره بقره (۲)، آیه ۲۵۳.
- ۲۳۶ - طبرسی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۴۸.
- ۲۳۷ - نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۱۹۴، عبارت ۵.
- ۲۳۸ - سوره مائده (۵)، آیه ۶۷.
- ۲۳۹ - اصول کافی، ج ۴، ص ۳۹۸، حدیث ۲، باب فضل القرآن.
- ۲۴۰ - نک: حسینی زنجانی، عزالدین، شرح خطبه حضرت زهرا علیها السلام، ج ۲، ص ۱۹۶.
- ۲۴۱ - سوره مائده (۵)، آیه ۵۰.
- ۲۴۲ - سوره نمل (۲۷)، آیه ۱۶.
- ۲۴۳ - سوره مریم (۱۹)، آیه ۶.
- ۲۴۴ - سوره انفال (۸)، آیه ۷۵.
- ۲۴۵ - سوره نساء (۴)، آیه ۱۱.
- ۲۴۶ - سوره بقره (۲)، آیه ۱۸۰.
- ۲۴۷ - سوره انعام (۶)، آیه ۶۷.
- ۲۴۸ - سوره نساء (۴)، آیه ۴۶.
- ۲۴۹ - سوره نمل (۲۷)، آیه ۱۶.
- ۲۵۰ - سوره انفال، آیه ۷۵.
- ۲۵۱ - سوره نساء، آیه ۱۱.
- ۲۵۲ - سوره بقره (۲)، آیه ۱۸۰.
- ۲۵۳ - شرف الدین، النص و الاجتهاد، ص ۸۴، انتشارات سید الشهداء، ۱۴۰۴ ه.ق.
- ۲۵۴ - سوره اسراء (۱۷)، آیه ۲.
- ۲۵۵ - تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۹۴.
- ۲۵۶ - نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، نامه ۴۵، عبارت ۸.
- ۲۵۷ - مکارم شیرازی، ناصر، زندگانی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، ص ۱۱۲، انتشارات طور، چاپ اول، تابستان، ۱۳۶۶.
- نیز نک: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۵۲.
- ۲۵۸ - نک: مکارم شیرازی، ناصر، زندگانی حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها)، ص ۱۲۶.
- ۲۵۹ - نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، کلمات قصار، کلمه ۴۶۵.
- ۲۶۰ - سوره انفال (۸)، آیه ۷۴.
- ۲۶۱ - سوره آل عمران، (۳) آیه ۱۴۴.
- ۲۶۲ - نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۱۵۰، عبارت ۹.
- ۲۶۳ - نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، حکمت ۴۶۵.
- ۲۶۴ - ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۸، ص ۲۷۴.
- ۲۶۵ - سوره توبه (۹)، آیه ۱۳.
- ۲۶۶ - سوره ابراهیم (۱۴)، آیه ۸.
- ۲۶۷ - نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۱۶.
- ۲۶۸ - بحار الانوار، ج ۳۴، باب ۳۴، الصحابة الذبی لم یفارقوه، ص ۲۷۴، سال ۱۳۷۹.
- ۲۶۹ - سوره شعرا (۲۶)، آیه ۲۲۷.
- ۲۷۰ - فرهنگ سخنان فاطمه علیها السلام، ص ۱۰۸.
- ۲۷۱ - همان، ص ۱۱۰.
- ۲۷۲ - همان، ص ۱۱۳.
- ۲۷۳ - اربلی، علی بن عیسی؛ کشف الغمه، ترجمه زوارئی، ج ۲، ص ۳۷.
- ۲۷۴ - بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۰۳.
- ۲۷۵ - همان، ص ۱۹۷.
- ۲۷۶ - فرهنگ سخنان فاطمه علیها السلام، ص ۲۶۹.
- ۲۷۷ - همان، صص ۲۷۱-۲۷۲.
- ۲۷۸ - فرهنگ سخنان فاطمه علیها السلام، ص ۲۷۴.
- ۲۷۹ - نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۲۰۲.

کتابنامه

ابن ابی الحدید، عبدالحمید: **شرح نهج البلاغه**، ترجمه محمود مهدوی، دامغانی، تهران، نشر نی، چاپ اول، ۱۳۶۸ ه. ش.

_____ : **شرح نهج البلاغه**، مؤسسه علمی للمطبوعات، بیروت، لبنان، ۱۴۱۵ ه. ق.

اربلی، عل بن عیسی: **کشف الغمه**، ترجمه زواری، تهران، چاپ اسلامی، ۱۳۸۱ ه. ش.

اصفہانی، راغب: **المفردات فی غریب القرآن**.

الحرالعاملی، محمدبن حسن: **وسائل الشیعه**، قم، انتشارات آل البیت، ۱۴۱۶ ه. ق.

امینی، عبدالحسین: **الغدیر**، بیروت، دار الکتب العربیہ، ۱۳۷۸ ه. ق.
حافظ، **دیوان**، تصحیح غنی قزوینی.

حجتی، محمداقر، بی آزار شیرازی، عبدالکریم: **تفسیر کاشف**، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۶ ه. ش.

حسینی زنجانی، عزّ الدین: **شرح خطبه حضرت زهرا (علیها السلام)**، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، اسفند ۱۳۶۳ ه. ش.

حکیمی، محمدرضا، محمدحکیمی، علی حکیمی: **الحیاء**، نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۵۸ ه. ش.

حنبل، احمد: **المسند**.

حویزی، علی بن جمعه: **نور الثقلین**، تصحیح هاشم رسولی محلاتی، چاپ دوم، العلمیه، قم، ۱۳۸۲ ه. ش.

خلجی، محمدتقی: **رخساره خورشید، شرح خطبه حضرت زهرا(علیها السلام)**

انتشارات میثم، چاپ امین، ۱۳۷۹ ه. ش.

خوانساری، جمال الدین: **شرح غررالحکم**، انتشار اسفندماه، ۱۳۶۰ ه. ش.

دستیغ، عبدالحسین: **بندگی راز آفرینش**، تهران، انتشارات یاسر، بی تا، ج ۲.

_____ : **داستانهای شگفت**، کانون تربیت شیراز، بی تا.

دشتی، محمد، **نهج الحیاة، فرهنگ سخنان حضرت زهرا(علیها السلام)**، نشر

مؤسسه تحقیقاتی امیرالمؤمنین، چاپ ۱۴، ۱۳۷۵ ه. ش.

سبحانی، جعفر: **فروع ابدیت**، انتشارات صحیفه، بی تا.

شرف الدین، عبدالحسین: **النص و الاجتهاد**، سیدالشهدا، چاپ اول، ۱۴۰۴ ه. ق.

صدر، محمداقر: **فدک در تاریخ**، ترجمه عابدی، انتشارات روز به، ۱۳۶۰ ه. ش.

صدوق، محمدبن علی، ابن بابویه: **امالی**، ترجمه کمره ای، انتشارات کتابچی، چاپ

هفتم، ۱۳۸۰ ه. ش.

_____ : **عیون اخبار الرضا**، نشر صدوق، چاپ اول، ۱۳۷۲ ه. ش.

_____ : **معانی الاخبار**، ترجمه عبدالعلی شاهرودی، دارالکتب الاسلامیه،

چاپ اول، ۱۳۷۲ ه. ش.

طباطبایی، محمدحسین: **المیزان**، دارالکتب اسلامیه، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۶۲ ه.

ش.

طبرسی، احمدبن علی بن ابی طالب: **شرح احتجاج**، ترجمه احمد غفاری مازندرانی،

انتشارات مرتضوی، بی تا.

طبرسی، فضل بن حسن: **مجمع البیان**، چاپ دوم، دارالمعرفه، لبنان، ۱۴۰۸ ه. ق.

فیض کاشانی، محمدحسن: **علم الیقین**، انتشارات بیدار، قم، ۱۳۷۷ ه. ش.

قرآن مجید: ترجمه الهی قمشه ای.

قمی، عباس: **سفینه البحار**، تصحیح علی اکبر الهی خراسانی، مشهد، چاپ اول، ۱۴۱۶ هـ . ق.

_____ : **مفاتیح الجنان**، ترجمه الهی قمشه ای.

کلینی، محمد بن یعقوب: **اصول کافی**، ترجمه حاج سید هاشم رسولی، نشر فرهنگ اهل بیت، تهران، بی تا.

_____ : **اصول کافی**، ترجمه سید جواد مصطفوی، نشر فرهنگ اهل بیت، تهران.

_____ : **فروع کافی**، دار الکتب اسلامی، تهران، ۱۳۹۱ هـ . ق.

مجلسی، محمد باقر: **بحار الانوار**، تهران، دار الکتب الاسلامیه، چاپ پنجم، ۱۳۸۲ هـ . ش.

محمدی ری شهری، محمد: **میزان الحکمة**، مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ دوم، ۱۳۶۷ هـ . ش.

مطهری، مرتضی: **داستان راستان**، انتشارات صدرا، چاپ دوم، ۱۳۷۲ هـ . ش.

مکارم شیرازی، ناصر: **تفسیر نمونه**، دار الکتب الاسلامیه، تهران، چاپ شانزدهم، ۱۳۷۶ هـ . ش.

_____ : **حماسه بزرگ**، انتشارات طور، زمستان، ۱۳۶۴ هـ . ش.

_____ : **زندگانی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام**، انتشارات طور، چاپ اول، ۱۳۶۶ هـ . ش.

منتظری، حسین علی: **شرح خطبه حضرت زهرا علیها السلام و ماجرای فدک**، نشر بلاغت، قم، ۱۳۷۴ هـ . ش.

موسوی خمینی، روح الله: **صحیفه نور**، چاپخانه اداره وزارت ارشاد اسلامی، (افست)، ۱۳۶۱ هـ . ش.

منبع شناسی اسناد خطبه فدک

ابن ابی الحدید معتزلی: شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۳۶.

ابن ابی طاهر مروزی: بلاغات النساء، ص ۱۹.

ابن اثیر جزری، نهاية ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۷۳.

ابن اثیر جزری، اسدالغابة، ج ۲، ص ۵۲۲.

ابن اعثم کوفی: تاریخ ابن اعثم کوفی، ص ۴۴۱.

ابن حجر عسقلانی شافعی: الاصابة، ص ۶۱.

ابن شهر آشوب: مناقب، ج ۲، ص ۲۰۶.

ابن طلحه شافعی: مطالب السؤل، ص ۱۱.

ابن عبدالبر مالکی: الاستيعاب، ص ۳۷۷.

ابن عبد ربه مالکی: عقد الفريد، ج ۲، ص ۶.

ابن قتیبه حنفی: الامامة و السياسة، ج ۲، ص ۱۴.

ابن کثیر جزری: تاریخ ابن کثیر، ج ۱۲، ص ۴۴۱.

ابن منظور: لسان العرب ماده «لم» ج ۳، ص ۳۹۷.

ابن مثیم بحرانی: شرح نهج البلاغه، ج ۵، ص ۱۰۵.

ابوالحسن مرندی: مجمع النورین، ص ۱۲۶.

احمد بن حنبل: المسند، ج ۱، ص ۶۰.

بحرانی اصفهانی: عوالم، ج ۱۱، ص ۴۷۶.

توفیق ابوعلم: اهل بیت علیهم السلام، ص ۱۵۷.

-
- جوهرى: **السقيفة**، ج ١، ص ٤٩٢.
- جوهرى: **الفدك**، ج ١، ص ٤٨٠.
- حاكم نيشابورى: **مستدرک**، ج ٣، ص ١٥٣.
- حلبى شافعى: **سيرة حلبى**، ج ٣، ص ٣٩٠.
- ذهبى: **ميزان الاعتدال**، ج ٢، ص ١٧٢.
- زمخشرى: **تفسير كشاف**، ج ١، در آيه ذى القربى.
- زمخشرى: **فائق اللغة**، (ذيل ماده لم و هنبته).
- سبط بن جوزى حنفى: **تذكرة الخواص**، ص ٢٨٥.
- سليم بن قيس، ص ٦٧.
- سيد ابن طاووس: **طرائف**، ص ٢٦٢.
- سيد بن طاووس: **كشف المحجة**، ص ١٢٤.
- سيد شرف الدين: **المراجعات**، ص ١٠٣.
- سيد شرف الدين: **النص و الاجتهاد**، ص ١٠٦ و ١٠٧.
- سيد مرتضى: **الشافى**، ص ٢٣١.
- سيد مرتضى: **تبصرة العوالم**، ص ٤٤٠.
- شيخ حر عاملى: **وسائل الشيعه**، ج ١، ص ١٤ و ١٣.
- شيخ صدوق: **علل الشرايع**، باب ١٨٢.
- شيخ صدوق: **مجالس**، ص ٨٧.
- شيخ طوسى: **تلخيص الشافى**، ج ٣، ص ١٣٩، ١٤٠.
- شيخ مفيد: **امالى**، ص ٢٥.
- طبرسى، **احتجاج**، ج ١، ص ١٤٧.
- طبرى امامى: **دلائل الامامه**، ص ٤٠ و ٤١.

-
- علامه مجلسى، **بحار الانوار**، ج٤٣، ص ١٥٨.
- عمر رضا كحالة: **اعلام النساء**، ج٤، ص ١١٦.
- قاضى نور الله شوشترى: **احقاق الحق**، ج١٠، ص ٢٩٦ و ٣٠٤.
- محدث نورى: **مستدرک الوسائل**، ج٣، ص ١٥٤.
- محمدتقى الرضى: **الدرة البيضاء**، ص ١.
- مسعودى: **مروج الذهب**، ج٢، ص ٣١١.
- مسلم بن حجاج: **صحيح مسلم**، ج٢، ص ٧٢.
- موفق ابن احمد مكى اخطب خوارزم: **مقتل خوارزمى**، ص ٧٧.
- همو: **من لا يحضره الفقيه (باب معرفت كباثر)**، ج٣، ص ٥٦٧، حديث ٤٩٤٠.